

RIDVAN

رضوان

No.21, Months of 'Azamat 173 B.E May, 2016

شماره ۲۱ شهر العظمت 173 بديع می 2016
میلادی



PHOTO BY: ALIREZA 88

این شماره رضوان به تو هموطن اختصاص داده شده است امید است شما عزیزان موفق شوید که درد جامعه ایران را بشناسید و در درمانش کوشا گردید چون "مشکل ایران حل نخواهد شد الا فی ظل الرحمن". لازمه داشتن خرد و دانائی نوشیدن از چشمه دانائیست و این نمی شود مگر اینکه شما ایرانیان عزیز از سرچشمه دانائی که امروز از افق ایران جاری شده بپاشامید تا آنچه "به ایرانیان که یاران دیرینه اند" وعده داده شده بعرصه شهود آید. در آنوقت و تنها در آنوقت است که ایران "چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان عالم حیران ماند. هذا بشارة کبرا بلغها لمن تشاء و هذا وعد غیر مکذوب و ستعلمن نباه بعد حین."

RIDVAN is the formal publication of the community of the believers in the continuation of Guardianship in the Baha'i Faith. It is published under the direction and guidance of E.S. Yazdani the present 5th Guardian of the Baha'i Faith. Its aim is to teach and promote the teachings of the Baha'i Faith particularly the Principles of the World Order of Baha'u'llah, established by its Founder, Baha'u'llah defined and explained by 'Abdu'l-Baha, and promoted and applied by Shoghi Effendi, the 1st Guardian. After Shoghi Effendi the Faith has been guarded by the succeeding Guardians; C.M. Remey, D.A. Harvey, Jaques Soghomonian. The Baha'i Faith is currently protected by the present 5th Guardian of the Faith, E.S. Yazdani.

Address for Correspondence:

RIDVAN

P.O. Box 563,

HORNSBY, NSW, 1630,

AUSTRALIA

Email: esyazdani@yazdani.com.au

Tel.: +612 96522640

ای هم وطن!

در هر مجلسی چون سخن از گذشته ایران رود یاد ایام شکوه و عظمت ایران باستان به نظر آید که در وجود هر ایرانی مایه افتخار و سرافرازیش می شود. به خود می بالد که کورش بنیان گذار امپراطوری با عظمت ایران بود و او بود که پرچم آزادی و آزاده گی در جهان برافراشت و اولین لوحه حقوق بشر چون تاج و هاجی بر سر عالم انسانی گذاشت. هر ایرانی به خود می بالد که ایران برای قرن‌ها پرچم دار خرد و دانائی در بین ملل بود و آوازه بزرگواریش در شرق و غرب عالم گوش زد خاص و عام بود. ایرانیان به خود می بالند که هموطن آن بزرگ مرد تاریخ ایران و جهان هستند و اگر کسی مدعی شود که جهان رهبری چون کورش به خود ندیده است سخنی گزاف نگفته. مجلسی نیست که بدون یادی از گذشته با شکوه ایران پایان پذیرد و چون آن ایرانی پاک سرشت فکرش به زمان حال بازگردد آندوه فراوان وجودش را فرا میگیرد و با غمی جان گذاز و با سینه ای سنگین در آرزوی بازگشت به گذشته می افتد و افسوس میخورد که چگونه ایران و ایرانی از اوج عزت به حضيض ذلت نزول کرده که کار به جائی رسیده است که یکی از رؤساء جمهور امریکا او را بربر و رئیس جمهور دیگری از همان سرزمین او را جزء محور شرارت شناسد. ایرانیان برای بازگشت و سرفرازی دوباره بیش از چهارده قرن است تلاش مداوم دارند و بخصوص در یک قرن اخیر نتیجه تلاشش به قدرت رساندن این گروه بی کفایت و نادان است که ایران و ایرانی را بر لب پرتگاه کشانده است. نگارنده از بیان صفت‌هایی که در مورد این گروه از رسانه های اجتماعی گفته و یا نوشته شده خودداری مینماید و تنها به بیان بنیان گذار دیانت بهائی که در مورد این گروه بیان شده بسنده می نماید که فرمود "جز هوی، الهی نجویند و به غیر از خطا سبیلی نخواهند. ریاست را نهایت وصول به مطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت بلوغ به محبوب شمرده اند. تزویرات نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند. از تسلیم و رضا گذشته اند و به تدبیر و ریا اشتغال نموده اند، و به تمام قوت و قدرت حفظ این مراتب را می نماید که مبدا نقضی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزت بهم رسد." آن مرد دانا هموطنان خود را بیش از یکصد و پنجاه سال پیش انذار می دهد که "ای بگم اصحاب نار باش و اهل ریا مباش کافر باش و ماکر مباش در میخانه ساکن شو و در کوچه تزویر مرو از خدا بترس و از ملا مترس سر بده و دل مده. زیر سنگ قرار گیر و در سایه تحت الحنک مأوی مگیر اینست آوازه های نی قدسی و نعمات بلبل فردوسی." افسوس که نه گوشی بود که بشنود و نه چشمی بود که ببیند و نه کسی بود که دوست را بشناسد. فرصتها از دست رفت و امور از شصت.

ای هموطن آیا از خود پرسیده ایم که علت چه بود و چه شد که ایران از اوج عزت به حضيض ذلت سقوط کرد؟ آیا از خود سوال کرده ایم که علت عظمت کورش و پادشاهان هخامنشی در چه بود؟ آیا از خود پرسیده ایم در زمانی که برده داری شیوه ای رایج در بین ملل آن زمان بود به چه علت این شیوه ناپسند در ایران رایج نبود بلکه کارگران در قبال زحمت روزانه حقوق می گرفتند و مادران از حقوق مخصوص بهره میبردند؟ آیا از خود پرسیده ایم چه باعث شد که کورش پیروان حضرت موسی را از اسارت نجات دهد و معبدشان را مرمت نماید؟ چه نیروی پنهانی در زمان کورش و پادشاهان هخامنشی در میان بود که آن نیروی فیاض در اواخر دوره ساسانیان و در طول این چهارده قرن از میان ملت ایران ناپدید شده؟ مگر در هر دو دوره مردم و صاحبان قدرت متمسک به دیانت حضرت زرتشت نبودند؟ کمبود در چه چیست و چاره در دست چیست؟ بطور قطع و یقین کتابها و رساله های بیشماری در باب سقوط سلسله ساسانیان نوشته و انتشار داده شده است و البته خواننده این یادداشت از آنها بی اطلاع نیست. از جمله علل مطرح شده که منجر به

سقوط سلسله ساسانیان شد دلالتی از قبیل جنگهای فرسایشی بین ایران و روم که سرانجام تبدیل به جنگهای مذهبی شد، کشته شدن اعضاء خانواده سلطنتی ایران در اواخر دوره ی ساسانیان، کشته شدن خسرو پرویز، دخالت علماء زرتشتی در امور دولتی، سخت گیری نسبت به پیروان دیگر مذاهب توسط علماء و صاحبان قدرت و غیره را نام برده شده است. به نظر نگارنده این ها پیامدهای سه دلیل دیگر است که باعث سقوط ایران ساسانی و گرفتاریهای بعدی بعد از حمله اعراب به این مرزوبوم شده است.

علت اول اینکه حقیقت دیانت زرتشتی که آن تجلی فیض الهی بود که از طریق حضرت زرتشت به مردمان رسیده بود در اواخر دوران ساسانیان مبدل به مذهب و مذاهب زرتشتی گردیده بود. عامل این تغییر و تحول علماء زرتشتی بودند که آن بخاطر منافع شخصی و امیال سیاسی دیانت حضرت زرتشت را سبب اختلاف و دلیل نفاق کردند و حرکت جامعه را از حرکت بسوی پیشرفت و وحدت و یگانگی باز داشتند و آن روح فیاض که در زمان پادشاهان هخامنشی در رگ و پوست جامعه برقرار بود از میان برداشته شد و نتیجه آن شد که تاریخ گواه آن است. در زمان پادشاهان هخامنشی حقیقت و دستورات دیانت حضرت زرتشت بدون آلوده گی بافکار بشری و منافع شخصی و سیاسی مورد استفاد و به نفع عموم بکار گرفته میشد و چکیده این بیان که فرمود: "دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم" در اجتماع بر قرار بود. بالعکس در اواخر دوران ساسانیان نیروی مخرب مذاهب بود که جامعه بسوی سستی، ضعف، اختلاف، جنگهای داخلی و غیره کشانده بود.

علت دوم اینکه زمانی که لوح مبارک حضرت محمد به خسرو پرویز رسید و آن حضرت ایشان را به قبول دیانت اسلام دعوت و به یکتا پرستی تشویق نمودند، پادشاه ایران به بهانه اینکه مگر ما از قبل یکتا پرست نبودیم پیام جانبخش شمس حقیقت که این بار از افق حجاز طلوع کرده بود نادیده گرفتند و ایران را در مسیری دشوار و خطرناک قرار دادند و طریق را هموار و راه را آماده برای حمله اعراب نمودند. آنچه خسرو پرویز و علماء زرتشتی از آن بی خبر بودند این است که شناسائی خداوند در هر دوری از ادوار از طریق مظهر ظهور الهی امکان پذیر بوده و خواهد بود. خداوند شناسائی مظاهر ظهور خود را عین شناسائی خود قرار داده است. باب شناسائی خداوند در زمان حضرت زرتشت حضرت زرتشت بود و در زمان خسرو پرویز شناسائی حق تعالی تنها از طریق حضرت محمد امکان پذیر بود.

علت سوم اینکه پیامد عدم قبول دیانت حضرت محمد توسط پادشاه ایران و علماء زرتشتی تنها در حمله اعراب به ایران خلاصه نشد بلکه سبب عامل سومی شد که اعراب، حامل توشه ای زهر آگین برای ایران و ایرانی شدند که آن مذهب و مذاهب اسلامی بود نه دیانت اسلام. آنچه اعراب به ایران آوردند تن مرده و بی جان اسلام بود که از آن فیض الهی که آن سبب " تربیت حقیقی و حیات معنوی و ابدی انسان و باعث انتظام روابط و امور اجتماعی بشر است" تهی بود. اسلامی بود که حجت ناطقش و مبین آیاتش را از میان برده بودند و ایرانیان را برای قرنهای بی بهره از شناخت حقیقت که در بطون آیات الاهی بطور رمز و در قالب متشابهات بیان شده است نمودند.

گذری سطحی از تاریخ ایران بعد از حمله اعراب به ایران این حقیقت را روشن می سازد که ایرانیان موفق شدند بعد از مدت کوتاهی نیروی مهاجم را از این سرزمین بیرون کنند. اما پدیده مذهب و یا مذاهب اسلامی در ایران ماند که این خود سبب ذلت و بدبختی ایران و ایرانیان شد که تا

به امروز سایه ی شوم آن از این مرزو بوم کنده نشده است. در این چهارده قرن، ایران و ایرانی در بند گرفتاریهای بیشمار اسیر بوده، گاهی در چنگال بنی امیه و بنی عباس، زمانی دیگر در بند مغولان و ترکان آسیای مرکزی و بعد از برقراری حکومت ملی صفویه توسط شاه اسماعیل و انتخاب مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی، ایران در بند آخوندها و عمامه داران دچار شد که تا به امروز ادامه دارد و اقدامات میهن دوستان برای زدودن ایران از خرافات مذهبی تا کنون به جایی نرسید است. بجرأت می توان مدعی شد که بعد از سقوط سلسله هخامنشیان توسط یک نیروی خارجی رهبرانی چون کوروش و داریوش در این مرزوبوم ظهور نکرد و آن انسانیت و رحم و نوع دوستی که کوروش پرچمدار آن بود دیگر در این سرزمین مقدس به عرصه ظهور نیامد. برای مثال ملاحظه نمائید که کسی که در ترور نادر شاه سهیم بود و خود را عادل شاه می نامید در مدت بسیار کوتاهی نزدیک به بیست نفر از بازماندگان ذکور نادر شاه را خفه کرد که در بین آنها یازده نفرشان زیر پنج سال سن بودند. و یا آدمخوارهای شاه عباس بنام چپگی ها و یا اقدامات آقامحمد خان قاجار که خود یک مجتهد بود و یا دیگر ظالمها و چماقداران تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین مقدس. علت اینهمه بی رحمی و بی عدالتی که هم اکنون و در قرون متمادی گریبان گیر این سرزمین و این مردم صبور و ازجان گذشته شده نیست مگر اینکه نیروی مخرب مذاهب بوده که آن محروم نمودن صاحبان قدرت از تربیت روحانیست که این سبب رحم و مروت، دوستی و انسانیت، صلح و صفا، عدل و عدالت، نکاوت و دانائی، دوری از امیال شیطانی و گذر از نفس اهریمنی و بطور کلی ظهور و بروز تمدن حقیقیست که آن ترقی و پیشرفت در تمدن مادی و معنویست که این نمیشود مگر بقوه ی دیانت. حکیم دانا گوید "سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن. گاهی بحرب مشغول و هنگامی ببلاهای ناگهانی معذب. بأساء و ضراء ارض را احاطه نموده مع ذلک احدی آگاه نه که سبب آن چیست و علت آن چه؟ اگر ناصح حقیقی کلمه ای فرموده، آن را بر فساد حمل نموده اند و از او نپذیرفته اند، انسان متحیر که چه گوید و چه عرض نماید! دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود، مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده اند." آن حکیم دانا در مکانی دیگر ندا سر میدهد که "ای پسران انسان! دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است، او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منمائید. این است راه مستقیم و اسّ محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند."

ای هموطن باید کوشید تا راه را بیابیم و راهنما را دریابیم. باید کوشید درد را بشناسیم و در درمانش کوشا گردیم. بنظر می رسد که غفلت، نادانی و بی خبری ذائقه ما ایرانیان را تغییر داده و بی دینی را مایه افتخار دانسته ایم و از ریشه خود دور مانده ایم. از نصایح حکیم دانا در گذشته ایم و به تکرار مکررات گفته های نفوس مهمله دل بسته ایم و از گفته های حکیم دانا دور افتاده ایم که فرمود "هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز، پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم..." کسانیکه امروز بر این سرزمین مقدس حکومت میکنند و از می خود بینی و خود پرستی مست شده اند در تلاش و کوششند که آن حکیم دانا را از درمان دردی که امروز گریبان گیر ایران شده است بازدارند. "اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد میدانند نه درمان میشناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید

آنانکه در خوابند بیدار شوند. بگو ای مردگان! دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد، بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هر گز نمیرد و هر که امروز مرد هر گز زندگی نیابد."

بیش از یکصد و هفتاد سال از ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله مؤسسین دیانت بابی و بهائی در ارض مقدس ایران میگذرد. ابتدا حضرت باب و بعد حضرت بهاءالله آثار بی شماری جهت آسایش و راحت اهل عالم نازل فرمودند و از قلم مبارک نصایح بیشماری به هموطنان خود در مواقع مختلف نازل فرمودند تا شاید ساکنین این ارض مقدس بخود آیند و خود را از قیود هزار و چهار صدساله نجات دهند و ایران و ایرانی را در راه ترقی در عالم مادی و معنوی رهنمون شوند.

نگارنده نامه ای به آقای خامنه ای در تاریخ دوازدهم شهریور ۱۳۹۴ ارسال داشته و یک کپی از آن همراه با گواهی دریافت آن از طرف بیت رهبری در این شماره رضوان جهت آگاهی شما هموطنان عزیز منتشر میشود. مراجعه به این نامه و مطالعه آن به شما هموطنان عزیز پیشنهاد میشود.

ای هموطن قدری تفکر و تعمق لازم که مشکلاتمان حل نخواهد شد مگر اینکه به ریشه خود برگردیم و آن در آغوش گرفتن پیام جانبخش خداوند است که در این عصر از فم مبارک حضرت بهاءالله جاریست که فرمود: " ای بندگان! سزاوار اینکه در این بهار جان فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت.

"بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را به بادهای نافرمانی خاموش نمائید. روز ستایش است، باسایش تن و آرایش جان میپردازید. اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند، آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید. دوست بین باشید نه خود بین.

"بگو ای گمراهان پیک راستگو مژده داد که دوست می آید، اکنون آمد، چرا افسرده اید. آن پاک پوشیده بی پرده آمد، چرا پژمرده اید. امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود. مرده کسی که از این باد جان بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند.

"ای بندگان! هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد."

امید است شما عزیزان هموطن موفق شوید که در این امر تحقیق و تفحص نمائید و درد را بشناسید و در درمانش کوشا گردید چون "مشکل ایران حل نخواهد شد الا فی ظل الرحمن". لازمه داشتن خرد و دانائی نوشیدن از چشمه دانائیت و این نمی شود مگر اینکه شما ایرانیان عزیز از سرچشمه دانائی که امروز از افق ایران جاری شده بیاشامید تا آنچه "به ایرانیان که یاران دیرینه اند" وعده داده شده به عرصه شهود آید. در آن وقت و تنها در آن وقت است که ایران "چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان عالم حیران ماند. هذا بشارة کبرا بلغها لمن تشاء وهذا وعد غیر مکذوب و ستعلمن نباه بعد حین." دست یابی به گذشته با شکوه ایران در چند قدمیست! همتی لازم و شجاعتی واجب!

هموطن، دوست و برادر حقیقی شما

عنایت الله یزدانی

پنجمین ولی امر دیانت بهائی

سیدنی-استرالیا

دهم اردیبهشت ۱۳۹۴ شمسی

غزلی از حافظ



گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید
گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید
گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز
گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آید
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم
گفتا که شب رو است او از راه دیگر آید
گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد
گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد
گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید
گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت
گفتا تو بندگی کن کو بنده پرور آید
گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد
گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید
گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد
گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سر آید



قصیده ای از خاقانی یکی از شاعران قرن ششم ایرانزمین

ایوان مدائن را آینهٔ عبرت دان
وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
گوئی ز تف آهش لب آبله زد چندان
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
گرچه لب دریا هست از دجله زکات استان
نیمی شود افسرده، نیمی شود آتش دان
در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان
تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
پند سر دندانان بشنو ز بن دندان
گامی دوسه بر مانه و اشکی دو سه هم بفشان
از دیده گلابی کن، درد سر ما بنشان
جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان
بر قصر ستم کاران تا خود چه رسد خذلان
حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان
گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
نه حجره تنگ این کمتر ز تنور آن
از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان
خاک در او بودی دیوار نگارستان
دیلم ملک بابل، هندو شه ترکستان
بر شیر فلک حمله، شیر تن شادروان
در سلسله درگه، در کوبهٔ میدان
زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان
پیلان شب و روزش گشته به پی دوران
شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان
در کاس سر هرمز خون دل نوشروان
صد پند نوست اکنون در مغز سرش پنهان
بر باد شده یکسر، با خاک شده یکسان
کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
زرین تره کو برخوان؟ روکم ترکوا برخوان

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
یک ره ز ره دجله منزل به مدائن کن
خود دجله چنان گرید صد دجلهٔ خون گویی
بینی که لب دجله کف چون به دهان آرد
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
بر دجله گری نونو وز دیده زکاتش ده
گر دجله درآموزد باد لب و سوز دل
تا سلسلهٔ ایوان بگسست مدائن را
گهگه به زبان اشک آواز ده ایوان را
دندانان هر قصری پندی دهدت نو نو
گوید که تو از خاکی، ما خاک توایم اکنون
از نوحهٔ جغد الحق مائیم به درد سر
آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی
ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما
گوئی که نگون کرده است ایوان فلک وش را
بر دیدهٔ من خندی کاینجا ز چه می‌گرید
نی زال مدائن کم از پیرزن کوفه
دانی چه مدائن را با کوفه برابر نه
این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
این است همان درگه کورا ز شهان بودی
این است همان صفه کز هیبت او بردی
پندار همان عهد است از دیدهٔ فکرت بین
از اسب پیاده شو، بر نطع زمین رخ نه
نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهان را
ای بس پشه پیل افکن کافکند به شه پیلی
مست است زمین زیرا خورده است بجای می
بس پند که بود آنکه بر تاج سرش پیدا
کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین
پرویز به هر بزمی زرین تره گسترده
پرویز کنون گم شد، زان گمشده کمتر گو

ز ایشان شکم خاک است آبستن جاویدان
 دشوار بود زادن، نطفه ستدن آسان
 ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
 این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان
 این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان
 تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان
 فردا ز در رندی توشه طلبد سلطان
 تو زاد مدائن بر سبچه ز گل سلمان
 کز شط چنین بحری لب تشنه شدن نتوان
 این قطعه ره آورد است از بهر دل اخوان
 مهتوک مسیحا دل، دیوانه عاقل جان

گفتمی که کجار رفتند آن تاجوران اینک
 بس دیر همی زاید آبستن خاک آری
 خون دل شیرین است آن می که دهد رزین
 چندین تن جباران کاین خاک فرو خورده است
 از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
 خاقانی ازین درگه دریوزه عبرت کن
 امروز گر از سلطان رندی طلبد توشه
 گر زاده ره مکه تحفه است به هر شهری
 این بحر بصیرت بین بی شربت ازو مگذر
 اخوان که ز راه آیند آرنده ره آوردی
 بنگر که در این قطعه چه سحر همی راند



Photo: Fazlolahe Abaspour



Photo: Fazlolahe Abaspour



Photo: Fazlolahe Abaspour

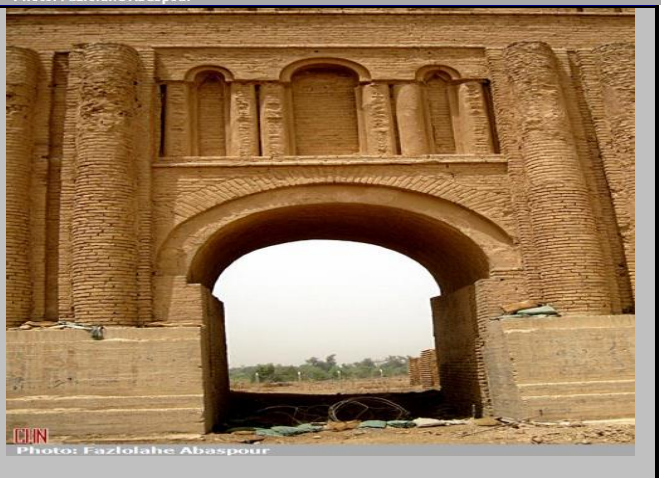


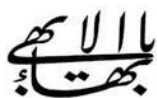
Photo: Fazlolahe Abaspour

ایوان مدائن

بنام دوست یکتا

ای احزاب مختلفه باتّحاد توجّه نمائید و بنور اتّفاق منور گردید .
لوجه الله در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از
میان بردارید، تا جمیع عالم بانوار نیّر اعظم فائز گردند و در یک
مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس. این مظلوم از اوّل ایّام
الی حین، مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد. شگی نیست
جمیع احزاب بافق اعلی متوجّه اند و بامر حقّ عامل. نظر
بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده و لکن کلّ من عند
الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر
گشته. باری بعضد ایقان، اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و
باتّحاد و اتّفاق تمسّک نمائید. اینست کلمه علیا که از امّ الکتاب
نازل شده. یشهد بذلك لسان العظمة فی مقامه الرّفیع.
آن جناب و سایر اولیاء باید باصلاح عالم و رفع اختلاف امم
تمسّک نمائید و جهد بلیغ مبذول دارید. ینّه هو المؤیّد الحکیم و هو
المشفق الکریم.





عنایت الله یزدانی
پنجمین ولی امر دینانت بهائی
Sydney, Australia

جناب آقای خامنه ای رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران - طهران

بعد از سلام و عرض ادب نظر آن جناب را بمطالب زیر جلب می نماید اینکه بر صاحبان عقل و دانائی پوشیده نبوده و نیست که یکی از عناصر لازمه جهت آسایش امم و ملل و عرفان حق تعالی و صعود مقام انسان از رتبه ادنی برتبه اعلی وجود دیانت در بین افراد بشر بوده و خواهد بود. تعریفی که از لزوم دیانت در اجتماع شده است اینست که آن رابطه ضروریه منبعت از حقایق اشیاست. باین معنی که مثلاً اگر یکی از علماء فن شیمی نظربه تهیه ترکیبی از ترکیبات داشته باشد باید تمام عناصر لازمه با نسبتهای معین در دسترس داشته باشد تا بتواند آن ترکیب را تهیه نماید. با عدم وجود یکی از عناصر لازمه، آن ترکیب تهیه نمیگردد هر قدر سعی و کوشش بسیار باشد.

و اما دیانت "تجلی فیض الهی است که بواسطه مظاهر مقدسه بخلق میرسد مانند اشعه آفتاب که واسطه بین خورشید و کائنات است دین و تعالیم انبیاء و رسل نیز وسیله تربیت حقیقی و حیات معنوی و ابدی انسان و باعث انتظام روابط و امور اجتماعی بشر است. علایق مختلفه عائله، قوم، ملت، نژاد، وطن، حزب، مدنیت و غیرها هر چند هر یک باعث تمایل الفت و تجاذب نفوس و اجتماع و اتفاق است ولی جمیع آنها سطحی، جزئی، محدود، ناقص و متزلزل اند دین حقیقی و ایمان خالص بآن سبب اعظم وحدت افکار و اتفاق و اتحاد واقعی و محبت قلبی بین بشر در جمیع احوال است و ایمان و تربیت دینی انسان را وجداناً بحسن نیت و صدق گفتار و نیکی رفتار و اجتناب از قبائح و رذائل اعمال در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت ملزم سازد." و در بیانی دیگر "دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیه الله ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هر ج و مرج راه یابد نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند" و از دیگر صفات دیانت قدرت و قوت و نفوذ کلمه است که اقوام و ملل مختلفه را در سایه یکرنگ و وحدت کلمه در آورد مانند دیانت حضرت موسی و حضرت عیسی و شریعت محمدیه.

از طرف دیگر مذاهب "عبارت است از طریق و شوارعی که به سبب اغراض سیاسیه و یا اختلافات علمیه از ادیان منشعب شود و معتمد علیه و مبنای مؤسس آن مسائل علمیه و آراء اجتهادیه باشد نه ادعای نزول وحی سماوی و آیات الهیه مثل مذهب کاتولیک و ارتودکس و پروتستانت و غیرها در دیانت نصرانیه و مثل قرائین ربانین در دیانت موسویه و مثل امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و اهل تسنن و غیرها در دیانت اسلامیه. و از خواص مذهب تفریق و تشنیت است بین ملل متحده و ضعف و انحلال و حدوث حروب اهلیه و دخول بدع و اهواء و عبادات باطله غیر اصلیه".

مشکلاتیکه هم اکنون گریبانگیر جامعه بشری چه در شرق و چه در غرب شده است حاصل و نتیجه عدم وجود دیانت در جوامع مختلفه و وجود مذاهب گوناگون در اجتماعات بشری است. جنگهای

بیشتر که در سطح جهانی و منطقه ای صورت گرفته است، انقلابهای عقیدتی، جنگهای مذهبی، سیرسقوط اخلاقی در کل سطوح فردی و اجتماعی، حرکتهای باصطلاح دومکراسی بمعنی جاری آن، کمونیسم و کپیالیسم افراطی و غیرها حاصل و نتیجه بیدینی در عالم است که هیکل عالم انسانی را ناتوان کرده و "او را بر بستر امراض مختلفه انداخته است". آنچه امروز اکثریت قریب باتفاق ساکنین منطقه خاور میانه و در دیگر جوامع در شرق و غرب بآن متمسکند و علماء مربوطه بانتشار آن تأکید اکید دارند مذاهب مختلفه است که از حقیقت دیانت بی بهره و از جوهر دین بالمره محروم و بیان "لان الناس یمشون فی سبل الوهم" در کل صادق.

شدت ظهور مذاهب وقتی بیشتر رخ میدهد که پیامبر خدا که مظهر ظهور صفات الهی است دیگر در عالم خاکی نیست و مقام و نصایح و تبیینات وصی و حجت ناطقش مورد انکار نفوس فرصت طلب و مراکز نقض عهد الهی گردد که در لباس روحانیت خلق الله را از صراط مستقیم منحرف نموده و با مساعی باطله و دسائس دنیه مفسر کتاب الله شده و در هر یومی بساطی بر پا مینمایند و تفسیری بر تفسیر دیگر میافزایند و نهایتاً در دیانت الله انشقاق حاصل مینمایند که آنچه در این دور و ادوار سابقه بر پیروان مذاهب مختلفه گذشته مایه تأسف و تأثر شدید است. اگر آنجناب بآنچه در ملل مختلفه و بخصوص در ارض مقدس ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه میگذرد خوب بنگرند باین حقیقت پی خواهند برد که چراغ دیانت خاموش گردیده و شمس هدایت الهیه زیر ابرهای جهل و نادانی پنهان شده است و نتیجتاً زعما و علماء قوم در شریعت الله صاحب الحکم شدند و باب تبیین و تفسیر کلمات الهیه از آن خود دانستند و خلق الله را از فهم و درک حقایق نحفته در قران کریم که از حضرت محمد به عنوان حجت صامت بجا گذاشته شده محروم کردند که سرانجام بتحریف آیات الله و انحراف در شریعت الله شده است. سالیان متماد است که در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه عوام الناس اعمالی چون قمه زنی و زنجیر زدن و وارد کردن ضرب و ذخم بر خود در ایام محرمه را نشانه ای از دین داری می پندارند و متأسفانه علماء قوم آنان را بر این اعمال نهی نکردند و مهر سکوت بر لب زدند و یا اینکه بنا بر مصالح شخصی و یا سیاسی مردم را بر این گونه اعمال تشویق نمودند. پیروان مذاهب مختلفه رفتن به معابد چون کلیسا و کنیسه و غیره و گوش دادن بعلماء معروف بعلم و تقلید چشم بسته از آنان را میزان ایمان و ایقان به حق تعالی شمرند.

ملاحظه در دیانت محمدیه نمائید که چگونه مقدمتاً رؤساء قبائل عرب مؤسسه امامت را بمؤسسه خلافت تبدیل نمودند و وصیت نامه شفاهی حضرت محمد رسول الله، آنجا که فرمود "من کنت مولاه فهذا علی مولاه" را نادیده گرفتند و عملاً شریعتیکه حضرت محمد با انتصاب حضرت علی بعنوان وصی خویش کامل نموده بود ناقض نمودند و حجت ناطق را از شریعت الهیه خارج و جدا نمودند و خلق الله را از فهم و درک حقایق نهفته در قران مجید که از حضرت محمد بعنوان حجت صامت بجا گذاشته شده بود محروم کردند و باب تبیین و تفسیر کلمات الله را از آن خود دانستند و در شریعت الله صاحب الحکم شدند که عاقبتاً منجر به تحریف آیات الله و انحراف از شریعت الله شد. و در زمان عثمان سومین خلیفه، امور بآنجا کشیده شد و مشکلات بحدی رسید که او را بقتل رساندند و متعاقباً حضرت علی را بخلافت پذیرفتند و چون ایشان اقدام باصلاحات و سر و سامان دادن امور شدند معاویه عدو لدود امرالله علم مخالفت بر علیه ایشان بلند نمود و در آن حرب معروف و در زمان حساس مؤمنین نا فرمانی کرده و از دستورات حضرت علی سر پیچیدند که کار بحکمیت رسید و شد آنچه که نباید بشود. حضرت علی و جانشینان ایشان هر یک بطریقی

بشهادت رسیدند و علماء و امرآء برای خود هر کدام سازی زدند و فرقه ای بفرقه دیگر و مذهبی بمذهب دیگر افزودند. در زمان خلافت عمر و خلیفه پیشین که نقض عهد و میثاق آنها عیان بود دستور داده شد عربها که از حقیقت شریعت الله محروم بودند ایران و دیگر ممالک را میدان تاخت و تاز خود قرار دادند و بضرب شمشیر ایرانیان و دیگرانرا بقبول مذهبی کردند که مرکز میثاق و ولایتش را از اصل شریعت حضرت محمد جدا نموده بودند و آنرا وسیله قتل و غارت نمودند که صفحات تاریخ بیانگر بیرحمی و بربریت این قوم وحشی است. از این انشقاق که در صدر اسلام بوجود آمد شعبات دیگری ظاهر و وقتی حضرت حسن بن علی العسکری علیهماالسلام از این عالم بعالم باقی صعود فرمودند و باب وحی و الهامات الهیه قطع شد (حقیقت غیبت) گروهی بخطا و بانحراف این امر واهی و بی اساس را بلند نمودند که آنحضرت صاحب پسری بوده است که در چاهی در جابلقا که امروزه در علم جغرافیا ثابت شده که چنین شهر و یا مکانی در عالم وجود ندارد پنهان شده و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و جعفر که حقیقت گفت که آنحضرت اولادی نبوده بعنوان جعفر کذاب معروف کردند و مذهب شیعه بمعنی رایج آن حاصل این نابخردی بود که در آنزمان خلق شد و در زمان پادشاهان صفوی بنا بدلائل سیاسی و مسائل ملیه این مذهب را شاخ و برگ دیگری دادند که تا کنون گریبانگیر این ملت است و در طول این هزار و چهار صد سال این ملت را به دو قطب باستانی و مذهبی جدا ساخته و طرفداران این دو قطب نزدیک به چهارده قرن است که به جان هم افتاده اند و اختلافاتشان یوماً فیوماً درتزايد است. مشکلات بجائی رسیده است که بقول آن مرد دانا "حل مشکل ایران از تدبیر گذشته است". در طول این چهارده قرن هر اقدام و کوششی که در جهت کسب دو باره غرور ملی انجام شده است بی اثر و بی سرانجام بوده است. ملاحظه کنید که در خاور میانه چه میگذرد. آیا همه این بدبختیها که گریبانگیر ساکنین این منطقه شده است حاصل این اختلافات مذهبی نیست؟ آیا نبودن اینهمه مذاهب بهتر از بود آنها نیست؟ آیا اساس اینهمه مشکلات جهل و نادانی نیست؟ آیا عدم تعلیم و تربیت نتیجه اینهمه مشکلات نیست؟ اما چاره چیست و راه حل در کجاست؟

بر آنجناب روشن ومنیراست که اگر نوع بشر تربیت شود مصداق "لنعلمن انساناً علی صورتنا و مثالها" در او تحقق یابد و آثار بزرگی و عزت در انسان ظاهر و آشکار گردد. "انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده". و در بیانی دیگر میفرمایند "انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. بتربیت جواهر آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد".

و تربیت در حوزه جسمانی نشو و نمای جسمانی، کسب و تسهیل معیشت و فراهم آوردن اسباب راحت و رفاست. و در حوزه تربیت انسانی مدنیت است و ترقی در امورسیاست و انتظام امور و پیشروی در علوم اجتماعی و علمیه و اکتشافات اسرار کائنات و درک حقایق اشیاء و غیرها. و در حوزه تربیت روحانی کسب کمالات الهیه است و آن در وهله اولی شناسائی حق تعالی، عدالت و مروت، دوستی و محبت، عهد و وفا به میثاق الهیه، راستی و درستی و غیرها است.

نظرباینکه انسان محدود بوده وهست واسیر این عالم جسمانیست او محتاج به مربی حقیقی است. و مربی باید هم مربی جسمانی هم مربی انسانی و هم مربی روحانی باشد و کلامش در جمیع مراتب نافذ باشد. و مربی روحانی " تربیت روحانیه نماید تا عقول و ادراک پی به عالم ماوراءالطبیعه برد و استفاضه از نفحات مقدسه روح القدس نماید و بملاً اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مظاهر

سنوحات رحمانیه گردد تا جمیع اسماء و صفات الهی در مرات حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه 'لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالها تحقق یابد'. اگر کسی بگوید و یا بنویسد که عالم انسانی ترقی کرده و احتیاج بآن مربی نیست او منکر بدیهیات است و حکم درختی میدهد که بگوید تمام استعدادها در من نهفته است و احتیاج به باغبان، باد ربیع و نیسان بهاری نیست. البته نزد صاحبان خرد و دانائی اینگونه استدلال مردود بوده و غیرقابل قبول است.

اگر گذری سطحی از اوضاع اجتماعی ملل مختلفه در قرون گذشته از نظر گذرانیم باین حقیقت پی میبریم که جوامعی که در نهایت توحش و بربریت بودند و از مدنیت جسمانی و روحانی بهره ای نداشتند و اسیر ارباب ظلم و ستم بودند و در میان آنها نه از علم خبری بود و نه از دانش و نه از مدنیت روحانیه و نه از کمالات رحمانیه و نه از صفات قدسیه کل در حوض ذلت بسر میبردند تا اینکه در میان آنها بقوه الهیه مریبان حقیقی ظاهر شدند که سبب تعلیم و تربیت شدند که مللی که در حوض ذلت بودند باوج عزت ارتقاء یافتند و در علم و دانائی سرآمد دیگران شدند و گوی سبقت در تمدن جسمانیه/ انسانیه و روحانیه از دیگران ربودند. این نمیشود مگر بقوه الهیه زیرا چگونه میشود شخصی که نادان است دیگران را دانا نماید و خود ناقص باشد دیگرانرا تربیت کمال نماید و خود ناسوتی باشد دیگرانرا الهی نماید. از جمله مریبان حقیقی که سبب تعلیم و تربیت روحانی و جسمانی شد میتوان حضرت موسی را مثال زد که در میان قوم بقتل مشهور و در میان جمع بی نهایت مبعوض و مغضوب گشته بود و بقوه الهیه قوم بنی اسرائیل را از ذلت و اسارت نجات داد و ملت عظیمی در ارض مقدس تشکیل داد و این قوم بدرجه ای از مدنیت صعود نمودند که در بین سایر ملل مفتخر شد و " حکماء یونان میآمدند و از فضلالی اسرائیل تحصیل کمالات مینمودند مثل سقراط که بسوریه آمد و تعلیم و حدانیت و بقای ارواحرا بعد از ممات از بنی اسرائیل گرفت و بیونان مراجعت نمود و تأسیس این تعلیم را کرد و بعد اهالی یونان مخالفت کردند و حکم بقتلش کردند و در مجلس حکم حاضر کردند و سمش دادند " و در مدت کوتاه ملت بنی اسرائیل مرکز مدنیت شد که در امور کشوری و لشکری ترقیات شایان کردند و در مدنیت روحانیه که کسب کمالات الهیه و سنوهای رحمانیه است از ملل همجوار پیشی گرفتند. و از دیگر مریبان الهی حضرت محمد بود که در میان قومی ظاهر شد که در نهایت توحش بودند و مرتب در جنگ و ستیز از مدنیت بی بهره و در ظلم و ستم سرآمد روزگار پرستش اصنام مذهبشان بود و تمسک باوهام و خرافات طریفشان و قتل و غارت وسیله معاششان نه ملت روم و نه ملت پارس باین قبائل توجه داشتند نه نفعی داشتند و نه منفعتی. تا اینکه شمس حقیقت از افق حجاز طلوع نمود و در مدت کوتاهی این قوم وحشی را در آن صحرای گرم و تابان را متحد کرد و وحدت الهیه در میان آن جمع تأسیس نمود و مرکز اداری و روحانی بنا نهاد تعالیم لازمه جهت اداره امور شهری و کشوری نازل فرمود و قوانین دینی را تدوین نمود و در اندک زمانی ندای الهی را گوش زد خاص و عام نمود و ندای لبیک از دور و نزدیک شنیده شد و در کمتر از قرنی امپراطوری اسلامی در شرق و غرب جزیره العرب تأسیس شد و با قدرت و قوت بر بلاد و ملل مختلفه حکومت کردند و آثار مدنیت در عالم مادی و معنوی بوجود آوردند و نفوس محترمه در علوم مختلفه آثار گرانبهائی از خود بجا گذاشتند و بزرگانی چون مولوی در دامن دیانت حضرت محمد روحی لهالفا پرورش یافت که خود نیمه ظهوری شد و مثنوی مبارک را همچون هدیه گرانبهائی بعالم بشریت عرضه نمود.

خلاصه کلام آنکه و همچنانکه معلوم آنجناب بوده خداوند بر حسب حکمتهای بالغه اش در عصری از عصار مربی حقیقی جهت تعلیم و تربیت نوع انسان میفرستد تا انسان را از عالم حیوانی نجات

دهد و به عالم رحمانی رهنما شود زمین نیست او را آسمانی نماید در عالم ادنی ساکن است او را بعالم
اعلی رهنمون شود. کوراست بینا نماید. کراست شنوای نماید. گنگ است آواز بیاموزد. پربسته است
پربگشاید تا در آسمان حکمت و دانائی پرواز نماید. از جمله سفرای الهی میتوان حضرت بودا و یا
حضرت زرتشت و یا دیگر مریبان الهی همچون حضرت مسیح و یا حضرت محمد و دیگران در
کور آدم و خاتم مثال زد. این سفرای الهیه مؤید بقوه الهیه و مافوق قوه طبیعت بودند کلامشان نافذ و
حکمشان قاطع در عالم امر ساکن و منعکس کننده قوه خلاقه الهیه از عالم حق به عالم خلقند.

هر کدام از این سفرای الهیه که امر خود را بعالم ابلاغ مینمودند خلق را نیز بشارت بظهور بعد
میدادند. از جمله در کتب الهیه و صحف قدیمه که حال موجود است بشارت به دو ظهور عظیمه و
متوالی در آخر الزمان که همان آخر کور آدم است داده شده است که "بسبب طلوع دو نیر اعظم در
سما امرالله عالم رتبه بلوغ یابد و دوره اوهام و خرافات طی شود و ظلمت اختلافات دینی و
مذهبی از عالم زائل گردد و جهان بر کلمه واحده و دین واحد استقرار یابد. ضغاین کامنه در
صدور محو شود و عداوت و بیگانگی امم به محبت و اخوت تبدیل یابد. جنگ و جدال برافتد بل
آلات حرب به ادوات کسب مبدل گردد. معارف و علوم تقدم پذیرد و انوار تمدن حقیقیه که بلسان
انبیاء بدیانت معبراست جمیع اقطار را منور فرماید. نسیم وحدت بوزد و غمام عدل سایه گسترد و
امطار فضل ببارد و غبار ظلم و ققام ستم در جمیع اقطار فرو نشیند و خلاصه القول سموات ادیان
مختلفه منطوی گردد و جهان آرایشی نو گیرد و عظام رمیمه دین نشئه جدیده و حیات بدیعه پذیرد"
و معنی آیه مبارکه "یوم تبدل الارض غیر الارض ..." که در سوره ابراهیم نازل شده آشکار شود
و حقیقت "واشرق الارض بنور ربها ..." که در سوره زمر ثبت شده است هویدا گردد و تفسیر
"والامر یومئذ لله" ظاهر گردد.

در تورات این دو یوم را یوم الرب و یوم الله و از این دو ظهور پیاپی به ظهور ایلیا نبی و ظهور الله
تعبیر یافته و در انجیل مقدس به یوم الرب و یوم الملکوت و ازدو ظهور به رجعت یحیی و ظهور
ثانی روح الله یاد شده و در قرآن مجید به یوم الله و یوم الجزاء و قیامت و از دو ظهور اول ظهور
مهدی و ظهور ثانی قیام روح الله و در احادیث ائمه از ظهور اول ظهور قائم و از ظهور ثانی
ظهور حسینی تعبیر گشته.

بنا به عقیده اهل بهاء این دو ظهور، ظهور حضرت باب و ظهور حضرت بهالله است که یکی پس
از دیگری ظاهر و امر و شریعتشان در عالم خاکی باحسنها و اکملها بظهور پیوست و خلق را
دعوت بدخول بجنّت علیا نمودند. "منم آفتاب بینش و دریای دانش پژمردگان را تازه نمایم و مردگان
را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پربستگان بگشایم و
پرواز بیاموزم".

ظهور اول از افق شیراز در شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری واقع شد. واسطه
این ظهور جوان بیست و پنج ساله ای بنام سید علی محمد معروف به باب از سلاله بنی هاشم و
اولاد فاطمه بود و مصداق بشارات و بیانات مبارکه که در کتب مقدسه ثبت است کل ظاهر و
آشکار گشت. از جمله آیه مبارکه قرآن مجید سوره سجده آیه ۵ که میفرمایند "یدبر الامر من السماء
الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون". همچنانکه معلوم آنجناب بوده
مدت ۲۶۰ سال حضرت محمد روحی لهلّفا و ائمه مبارکه واسطه هدایت خلق بودند و چون

حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام در سنه ۲۶۰ هجری از عالم فانی بجهان باقی صعود فرمودند ایام غیبت که همان مسدود شدن باب وحی و الهامات الهیست فرارسید و تا ظهور حضرت باب هزار سنه گذشت و این روشن و منیر است که نزول شریعت الله از آسمان امر بسوی خلق بجز وحی های نازله بر حضرت محمد و الهامات وارده برائمه مبارکه ممکن نه. در این مدت هزار سال خلق محروم از هدایت الهیه و امور دینی و مذهبی در دست علماء و فقها محول گشت. نظر آنجناب را به آیه ۴۷ سوره حج از قران کریم جلب مینماید اینکه حقتعالی در وعده خود تخلف نمی فرماید و آنچه وعده فرمودند ظاهر و آشکار مینمایند. قوله تعالی "و یستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون". اینکه هر امتی اجلیست حضرت محمد روحی لهالفدا در قران کریم سوره یونس آیه ۴۹ میفرماید "لکل امه اجل اذا جاء اجلهم فلا یستأخرون ساعه و لا یستقدمون". ملاحظه بفرمائید که چگونه از پیش تاریخ ظهور قائم جهت هدایت خلق در کتاب الله که "لا ریب فیه هدی للمتقین" نزول فرمودند. و نیز ملاحظه نمائید که با چه صراحت حضرت محمد نام و تاریخ ظهور قائم در حروفات مقطعه قران کریم "حمعسق" سوره الشوری آیات ۱ و ۲ بیان فرمودند. "ق" اشاره به قائم، "س" اشاره به سنه ۶۰ یعنی سنه ۱۲۶۰ سال ظهور حضرت باب، "ع" و "حم" اشاره به علی محمد نام حضرت باب است. در سوره مبارکه سبأ در آیات ۲۹ و ۳۰ مظهر ظهور الهی، حضرت محمد میفرمایند "ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین". در آیه بعد فرمودند "قل لکم میعاد یوم لا تستأخرون ساعه و لا تستقدمون". همچنانکه بر آنجناب روشن است یک یوم نزد خداوند هزارسال است که مدت غیبت وحی و الهامات الهیه از زمان غروب حیات حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام تا ظهور قائم، حضرت باب از افق پارس در سنه ۱۲۶۰ هجری قمریست.

حضرت باب مؤسس دیانت بابی با اختیارات کامل شریعت بابیه را در این عالم بنا نهادند و در مدت هفت سال که دوره رسالت ایشان بود به نشر الواح الهیه با وجود نفی و سرگونی از مکانی بمکان دیگر و گرفتاری در سجن/ عالمیانرا به ورود یوم الله و قرب ظهور موعود بخصوص در کتاب مستطاب بیان در باب ۳ از واحد ۶ بشارت دادند و پس از هفت سال رسالت طبق حدیث مشهور "لا بد لنا من آذربایجان" در مدینه تبریز شربت شهادت نوشیدند و به عالم بالا صعود فرمودند. از آثار حضرت باب میتوان قیوم السما/ کتاب بیان/ عربی کتاب بیان فارسی/ کتاب اسماء/ تفسیر سوره بقره/ تفسیر سوره والعصر/ تفسیر سوره کوثر/ تفسیر سوره قدر/ تفسیر سوره توحید/ پنج شأن/ دلایل سبعة/ تسبیح فاطمه و غیره نام برد.

ظهور ثانی در سنه تسع از ظهور حضرت باب بدو بطور سری در سجن ارض طهران و بعداً بطور جهری نوزده سال بعد از ظهور حضرت باب در باغ رضوان در بغداد اظهار امر واقع شد و موعود جمیع کتب قبل ظاهر گشت و امرش در این عالم مستقر گشت. واسطه این ظهور الهی میرزا حسینعلی نوری ملقب بحضرت بهاء الله فرزند میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگ وزیر نوری است که با ظهور ایشان دیگر وعده الهی بحقیقت پیوست و مصداق آیه مبارکه "و لن یخلف الله وعده" ظاهر و آشکار گشت. حضرت بهاء الله مظهر ظهور کلی الهی و اب سماویست که از فم مبارک حضرت روح عیسی ابن مریم قریب به دو هزار سال پیش بشارت به ظهورش داده شده بود. حق تعالی شناسائی او را شناسائی خود قرار داد چه انکه "سبیل کل بذات قدم مسدود بوده و طریق کل مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدسه را عرفان خود قرار فرموده "من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من اقر بهم فقد اقر بالله و من اعرض عنهم فقد اعرض الله و من

كفر بهم فقد كفر بالله و هم صراط الله بين السموات و الارض و ميزان الله فى ملكوت الامر و الخلق و ظهور الله و حجه بين عباده و دلالة بين بريته". و در مقامی دیگر حضرت بهاء الله میفرماید "اصل كل العلوم هو عرفان الله جل جلاله و هذا لن يحقق الا بعرفان مظهر نفسه"

حضرت بهاء الله مؤسس دیانت بهائی و مربی اعظم و بنیان گذار وحدت عالم انسانی و مؤسس صلح عمومی در عالم است. از جمله تعالیم دیانت بهائی ایمان و ایقان به وحدانیت الهیه است که ذات مقدس باریتعالی خارج از تصور و عقل و ادراک بشر و فوق هر وصف و تعبیری است و انسان را مطلقاً طریقی بمعرفت کنه ذاتش نیست و مقصود از عرفان الهی در رتبه اولی عرفان و ایمان به مظاهر اسماء و صفات اوست که انبیاء و رسل الهیه حامل این ودیعه الهیه و مرآت تمام نمای اسماء و صفات الهیه هستند. و از دیگر تعالیم دیانت بهائی اینستکه اساس ادیان الهی یکیست تعدد نپذیرد، دین باید سبب الفت و محبت باشد، دین باید مطابق علم و عقل باشد، ترک تقالید و تحرّی حقیقت است، وحدت عالم انسانیت، تعلیم و تربیت عمومیست، تساوی حقوق زن و مرد است، صلح عمومیست، وحدت لسانست، تشکیل محکمه کبری است، تشکیل قوه مقننه بین المللی است و غیره. حضرت بهاء الله انسان را بآنچه سبب بزرگی اوست دعوت مینمایند و در آثار خود او را بعدل و عدالت، دوستی و محبت، وحدت و یگانگی، دوری از هر نوع خشونت و درنده گی و دیگر حرکات غیر مرضیه سفارش و آگاهی میدهند و باو میآموزد که علت خلق ممکنات حب بوده چنانکه ایشان میفرمایند "یا ابن الانسان کنت فى قدم ذاتی و ازلیة کینونتی عرفت حبی فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی" حضرت بهاء الله در مکانی دیگر این ندا را سر میدهند که "ای پسر حبّ از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سراق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت".

برای اداره امور در دنیای آتی حضرت بهاء الله بنیان گذار نظم نوین جهانیست که عاقبتاً بر صحنه گیتی استوار خواهد شد. این نظم اساسش الهیست، نه بشری پیوندی دارد و نه بغرب، بنیانش بر مشیت الهی مستقر است و پایه آن بر دو ستون مؤسسه ولایت امر الله و بیت العدل اعظم الهی قائم. حضرت بهاء الله در عظمت این نظم نوین میفرماید "قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتیب بهذا البدیع الذی ما شهدت عین الابداع شبهه" و حضرت باب در بیان فارسی میفرماید "طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربه فانه ینظر و لا مرد له من عند الله فی البیان"

دوره رسالت حضرت بهاء الله چهل سال طول کشید. در این مدت آیات فراوان و الواح بیشمار از فم مبارک حضرت بهاء الله جاری و در کتب متعدده چاپ و در دسترس عموم قرار گرفته است. از آنجمله میتوان کتاب اقدس، کتاب ایقان، مجموعه الواح مبارکه در چندین جلد، صحیفه فاطمیه که به کلمات مکنونه معروف و غیره را ذکر کرد. حضرت بهاء الله در اوج رسالت خود الواح مختلفه به سران و رهبران جهان ارسال نمودند و کل را بقبول پیام الهی که خود حامل آن بودند دعوت فرمودند. از جمله رهبرانی که مورد خطاب حضرت بهاء الله واقع شدند میتوان ملکه ویکتوریا، امپراطور فرانسه، امپراطور روسیه، امپراطور عثمانی، ناصرالدین شاه و غیره را نام برد. حضرت بهاء الله در قسمتی از لوح مبارک خطاب به ناصرالدین شاه چنین فرمودند قوله تعالی: "یا سُلْطَانُ إِنِّي كُنْتُ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ وَرَاقِدًا عَلَى الْمَهَادِ مَرَّتْ عَلَيَّ نَسَائِمُ السُّبْحَانِ وَعَلَّمَنِي عِلْمَ مَا كَانَ لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ، وَأَمَرَنِي بِالْبِدَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَبِذَلِكَ وَرَدَ عَلَيَّ مَا تَدْرَفْتُ بِهِ عِيُونَ الْعَارِفِينَ، مَا قَرَأْتُ مَا عِنْدَ النَّاسِ مِنَ الْعُلُومِ وَمَا دَخَلْتُ الْمَدَارِسَ فَاسْتَلَّ الْمَدِينَةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا

لثَوْقِنَ بَأْتِي لَسْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ، هَذَا وَرَقَةٌ حَرَكْتُهَا أَرْيَاخُ مَشِيَّةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ هَلْ لَهَا اسْتِقْرَارٌ عِنْدَ هُبُوبِ أَرْيَاخِ عَاصِفَاتٍ؟ لَا وَمَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَالصَّفَاتِ بَلْ تُحَرِّكُهَا كَيْفَ تُرِيدُ، أَلَيْسَ لِلْعَدَمِ وَجُودٌ تُلْقَاءُ الْقَدَمَ قَدْ جَاءَ أَمْرُهُ الْمُبْرَمُ وَأَنْطَقَنِي بِذِكْرِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ، إِنِّي لَمْ أَكُنْ إِلَّا كَالْمَيْتِ تُلْقَاءُ أَمْرِهِ فَلَبَّنِي يَدُ إِرَادَةِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَلْ يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَتَكَلَّمَ مِنْ تُلْقَاءِ نَفْسِهِ بِمَا يَعْتَرِضُ بِهِ عَلَيْهِ الْعِبَادُ مِنْ كُلِّ وَضِيعٍ وَشَرِيفٍ؟ لَا فَوَالَّذِي عَلَّمَ الْقَلَمَ أَسْرَارَ الْقَدَمِ إِلَّا مَنْ كَانَ مُؤَيِّدًا مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ، يُخَاطِبُنِي الْقَلَمُ الْأَعْلَى وَيَقُولُ لَا تَخَفْ أَنْ أَقْصُصَ لِحَضْرَةِ السُّلْطَانِ مَا وَرَدَ عَلَيْكَ إِنَّ قَلْبَهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ لَعَلَّ يَسْتَشْرِقُ مِنْ أَفْقِ قَلْبِهِ شَمْسُ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ كَذَلِكَ كَانَ الْحُكْمُ مِنْ لَدَى الْحَكِيمِ مَنْزُولًا. " نسخه کامل این لوح اعظم ضمیمه است و امید است که آنجناب موفق بزیارت و مطالعه آن فائز شوند.

قبل از صعود حضرت بهاء الله از عالم خاکی به عالم باقی کتاب عهد از سماء مشیت الهیه نازل و خلق را با این جملات مخاطب قرار دادند. قوله العلی " اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالیست و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای ورّاث میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان "ویل لكل همزة لمزة الّذی جمع مالا و عدده. ثروت عالمرافائی نه آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شدايد و بلايا و انزال آیات و اظهار بیّنات اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افندهه اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و باسایش حقیقی فائز گردد. و از افق لوح الهی نیر این بیان لایح و مشرق باید کلّ بان ناظر باشند. ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شما است. بتقوی الله تمسک نمایند و بذیل معروف تشبّث کنید. براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میالائید. عفاالله عما سلف. از بعد باید کلّ بما ینبغی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر: امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود. مقام انسان بزرگست اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی بمتابه آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مزیئه. مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان. هر مقبلی الیوم عرف قمیصرا یافت و بقلب طاهر بافق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور. (خذ قدح عنایتی باسمی ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع). ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبّت و اتّحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده و لکن جهّال ارض چون مربای نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و أمناءه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض بان نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب. هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات. انه هو العلیم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کلّ اعانت آن نفوس لازم. طوبی للامراء و العلماء فی البهائ اولئک أمنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الّذی احاط الوجود. در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است. یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور باو و جهت اتّحاد او ناظر باشید نه به اختلاف ظاهره از او. وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند. انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس) اذا

غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم). مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده. كذلك اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و أنا الفضل الکریم. قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه انه هو الأمر الحکیم. قد اصطفينا الأكبر بعد الاعظم امراً من لدن عليم خبير. محبت اغصان بر کل لازم و لكن ما قدر الله لهم حقاً فی اموال الناس. يا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم. براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودیکه لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبیه طاهره مرضیه بوده و هست. بگو ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی منمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید. امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قل کل من عند الله ناظر باشند و این کلمه علیا بمتابه آست از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحادحقیقی فائز میشوند. انه یقول الحق و یراهن السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل. احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی لمن فاز بما امر به من لدن امر قدیم. و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین و نوصیکم بخدمه الامم و اصلاح العالم. از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمایند. انها خیر لكم عما علی الارض. یشهد بذلك کتابی العزیز البدیع. " حضرت بهاءالله در این لوح مبارک اعظمتین میثاق الهی که در تاریخ ادیان الهی بیسابقه و بی نظیر است تأسیس فرمودند و آن انتصاب غصن اعظم معروف به حضرت عبدالبهاء است که بعنوان وصی خود و مرکز عهد و میثاق دیانت بهائی و مبین آیات الله است.

حضرت بهاءالله بعد از شداید و بلایای بیشمار در یوم دوم ذی القعدة از سنه ۱۳۰۹ هجری قمری برابر ۲۹ می ۱۸۹۲ میلادی از عالم خاکی به جهان باقی صعود فرمودند و "جمع از نغمه رحمانی و ندای سبحانی ممنوع" گردیدند و باب وحی الهی قبل از انقضاء هزار سال بسته شد و حکم "من یدعی امراً قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر... " در کتاب اقدس تحقق یافت.

حضرت عبدالبهاء در مقام خاصی جالس و با حضرت باب و حضرت بهاءالله هیاکل ثلاثه دیانتی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی ادیان الهیه بی سابقه است. " حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثیل حضرت بهاءالله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الأمر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدس بوده و الی الأبد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبهاء بنحو اتم و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است. و اعظم از کل این اسماء عنوان منبع " سرالله " است که حضرت بهاءالله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آنکه بهیچوجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است.

حضرت عبدالبهاء در طول رهبری جامعه بهائی که از یوم صعود اب بزرگوارشان حضرت بهاءالله شروع و در یوم ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱ ختم شد بانتشار پیام جان بخش دیانت بهائی در شرق و غرب مشغول بودند و بعد از آزادی از سجن با سفرهائی در قاره اروپا و امریکای شمالی ندای وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بلند فرمودند و در کنایس و کلیساها اثبات دیانت محمدیه و ولایت حضرت علی را بسمع خاص و عام رساندند و حقایق مکنونه کتب قبل را ظاهر و آشکار

ساختند و با سخنرانیها و الواح بی‌شمار آثار گرانبهای جهت تعلیم و تربیت نوع انسان به عالم انسانی هدیه فرمودند.

یکی از آثار مقدسه حضرت عبدالبهاء وصیت نامه ایشان است که بالواح مقدسه وصایای حضرت عبدالبهاء معروف میباشد. حضرت عبدالبهاء در این الواح، مؤسسه ولایت امرالله که در آثار حضرت بهاءالله مستتر است تأسیس میفرمایند و شوقی افندی را بعنوان وصی خویش و اولین ولی امر دیانت بهائی و مبین آیات الله به عالم معرفی میفرمایند و تأسیسات مختلفه نظم جهان آرای دیانت بهائی از جمله مؤسسات بیوت عدل محلی و ملی و مؤسسه ایادیان امرالله که اعضاء آن زیر نظر ولی امرالله انجام وظیفه میکنند ترسیم میفرمایند. در همین ورقه مؤسسه بیت العدل اعظم الهی و یا مرجع تشریع قوانین جهانی که از تقارب موسسه ولایت امرالله یعنی ولی امرالله و هیئت انتخابیه بین المللی است قلم میزنند و ولی امرالله را رئیس لاینعزل بیت العدل اعظم الهی معین میفرمایند و در همین اثر است که اساس سلطنت الهیه که همان اجرای مشیت الهیه که در آیات سماوی که از فم مبارک حضرت بهاءالله جاری شده است و در کتب قدیمه بشارت بظهور آن داده شده است بنا میگردد. الواح مقدسه حضرت عبدالبهاء بمنزله دستورالعمل نظم آتی عالم است که عاقبتاً در این عالم خاکی استقرار خواهد یافت.

بعد از صعود حضرت عبدالبهاء وصی ایشان، شوقی افندی، بعنوان اولین ولی امر دیانت بهائی بر کرسی ولایت امرالله جلوس فرمودند و به هدایت جامعه بهائی و انتشار پیام حضرت بهاءالله و پیاده کردن ارکان نظم اداری امرالله اقدام نمودند بیوت عدل محلی و ملی در اقالیم مختلفه تشکیل دادند، مراکز اداری بهائی در نقاط مختلفه عالم زیر نظر ایشان بوجود آورده شد، آثار و الواح مبارکه به دیگر لغات عالم ترجمه شد، کنفرانس های ملی و بین المللی زیر نظر ایشان تشکیل داده شد، اعضاء مؤسسه ایادیان امرالله انتصاب و معرفی فرمودند، بناء مقام حضرت باب در ارض اقدس باتمام رسانده شد و ساختمان ام المعابد غرب در مدینه شیکاگو کامل شد و کتبی چون قرن بدیع، دور بهائی، قد ظهر یوم المیعاد، تاریخ نبیل و توقیعات و رسائل مختلفه به زبانهای انگلیسی فارسی و عربی تحریر و انتشار داده شد. از اعظم اقدامات ایشان در دوره ولایت خویش مهیا کردن زیر بناء نظم جهان آرای حضرت بهاءالله و تشکیل بیت العدل اعظم الهیست که جنین آن درنهم ژانویه ۱۹۵۱ در ارض اقدس تشکیل و آقای چالز میسن ریمی طی تلگراف دوم مارچ ۱۹۵۱ بریاست عالیه جنین بیت العدل اعظم الهی انتصاب فرمودند.

این دو تلگراف همراه با رساله دور بهائی تشکیل وصیت نامه شوقی افندی، اولین ولی امر دیانت بهائی میدهد که ایشان در زمان حیات خویش و مطابق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء تنظیم نمودند و به جوامع بهائی در شرق و غرب ابلاغ فرمودند.

متعاقب صعود اولین ولی امر دیانت بهائی در چهارم نوامبر ۱۹۵۷ آقای چالز میسن ریمی رئیس جنین بیت العدل اعظم الهی یعنی وصی شوقی افندی بمقام دومین ولی امر دیانت بهائی نائل و ایشان رسماً طی توقیع رضوان ۱۱۷ بدیع برابر آوریل ۱۹۶۰ مقام خویش را بعنوان دومین ولی امر دیانت بهائی به عالم بهائی ابلاغ و اهمیت ادامه ولایت امرالله در شریعت الهیه باطلاع عموم رساندند. متعاقباً طوفان امتحانات الهیه مدعیان ایمان را در بر گرفت و مصداق آیه مبارکه قرآن کریم در سوره عنکبوت "احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون" ظاهر و آشکار شد

تا نور از ظلمت و سعادت از شقاوت و خار از گل و هدایت از ضلالت معلوم و عیان گردد. اکثر غریب باتفاق مدعیان ایمان در رأس آن روحیه خانم حرم شوقی افندی و دیگر اعضاء مؤسسه ایادی امرالله از این صراط لغزیدند و در ظلمت منیت و غرور و کبر و حسادت و حب ریاست سقوط و علم مخالفت بر علیه آقای چالز میسن ریمی دومین ولی امر دیانت بهایی برافراشتند. برای خود اختیاراتی قائل شدند و با دسائس و مساعی باطله میثاق غلیظ حی لایموت را واهی شمردند و با حیله و تزویر مؤمنین و محبین را از صراط مستقیم منحرف و خود مطاع الرأی شدند. برای فریب دادن عموم در سال ۱۹۶۳ میلادی اقدام بتشکیل مؤسسه کاذبی بنام بیت العدل اعظم الهی در ارض اقدس نمودند. این مؤسسه طبق دستورات و آثار نظم اداری دیانت بهایی تشکیل نشده است. باید ولی امرالله رئیس لاینعزل این مؤسسه باشد و تکامل یافته جنین بیت العدل اعظم الهی که شوقی افندی در سال ۱۹۵۱ میلادی تشکیل داده بودند باشد و چون چنین نیست و مطابق دستورات الهی تشکیل نشده است پس بیت العدل اعظم الهی نبوده و نیست. از این رو فاقد هرگونه صلاحیت است و بهیچ عنوان نمایندگی دیانت بهائی نداشته و ندارند بلکه اعمال این نفوس یادآور اقدامات بنی امیه در صدر اسلام را در خاطرها زنده میکند. با این وجه تفاوت که بیانات شفاهی حضرت محمد در مورد وصی خویش حضرت علی سبب نشد که جلو اقدامات خبیثانه دوشمنان داخل شریعت محمدیه گرفته شود. حضرت بهاءالله بنیان گذار میثاقیست "که از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم و متینی گرفته نشده" و مفاد کتاب عهد حضرت بهاءالله/ الواح مقدسه و صایای حضرت عبدالبها و محتویات رساله دور بهائی ضامن ادامه مؤسسه ولایت امرالله در دیانت حضرت بهاءالله است.

پس از صعود چالز میسن ریمی آقایان دونالد هاروی و ژاک سوقومنیان بترتیب عهده دار مقام سوم و چهارم ولایت امر دیانت بهائی گردیدند و هم اکنون این عبد در مقام پنجمین ولی امر دیانت بهائی که بر حسب انتصابم باین مقام توسط ولی امر چهارم دیانت بهائی مییاشد افتخار انجام وظیفه در این مقام را دارم. برای مزید اطلاع آنجناب یک نسخه از نامه مورخ یوم بیست و هفتم نوامبر ۲۰۱۳ میلادی که از طرف این عبد یعنی ولی امر حاضر دیانت بهائی خطاب به پیروان حضرت بهاءالله تهیه و ارسال شده در جوف این نامه جهت اطلاع ارسال میشود.

امید از خدای یگانه دارم که آنجناب

- اولاً موفق شوند در آنچه رفت نظر خاصی ابراز دارند تا حقیقت بر آنجناب روشن گردد که بیقین مبین صاحبان قلبهای پاک و نفسهای منیره صدق را از کذب درک کنند و حقیقت را چون شمس فی السماء به بینند. اگر خداوند یاری کرد و آنجناب را به سرچشمه حقیقت ره نمون شد نظر آنجناب را به مطالعه بیشتر آثار حضرت بهاءالله از جمله کتاب ایقان/ لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی/ کتاب اقدس/ کتاب کلمات مکنونه فارسی و عربی/ مجموعه الواح/ رساله چهار وادی/ رساله هفت وادی و دیگر آثار مبارکه را مورد مطالعه و تفحص قرار دهند و فرموده اند که اگر قلب را " از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند".

• ثانیاً اگر نور ایمان از افق قلب انجناب طلوع کرد و معلوم آنجناب شد که حضرت باب و حضرت بهاءالله موعود جمیع کتب ماضیه و مرکز ظهور اسماء و صفات الهیه و بنیان گذار وحدت عالم انسانی هستند هم خود را بر آن دارید که مجمعی تشکیل شود و در آن تصمیماتی گرفته شود تا ساکنین ارض مقدس ایران مستقلاً در پیام حضرت بهاءالله تحری حقیقت نمایند تا حقیقت از پس پردهای بیخبری جلوه نماید و ایرانیان از جام ایمان و ایقان بنوشند و از مشکلاتیکه امروز دولت و ملت ایران گریبانگیر آنست رها شوند و آنچه " به ایرانیان که یاران دیرینه اند" وعده داده شده است محقق گردد. بیقین بدانید که راه حل کلییه مشکلات جاری تمسک به پیام جان بخش حضرت بهاءالله است که ایشان فرمودند "رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می بیند و بدانائی درمان میکند. هرروز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانیکه از باده خود بینی سر مست شده اند پزشک دانا را از باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد میدانند نه درمان میشناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند" بفرموده حضرت بهاءالله " مشکل ایران حل نخواهد شد الا فی ظل الرحمن". امید دارم که آنجناب و دیگر علماء ایران تغیر روش داده و جبران مافات کرده و ساکنین ارض مقدس ایرانرا از قیود بیش از ۱۷۰ ساله نجات داده و آنها را آزاد گذارند تا مستقلاً در پیام حضرت بهاءالله تحری حقیقت کنند تا اینکه حق از باطل روشن شود.

آنچنانکه معلوم آنجناب است از بدو ظهور حضرت باب تا یومناهدا پیروان حضرت باب و حضرت بهاءالله مورد ظلم و ستم واقع شده اند یا کشته شدند و یا در سجن بهلاکت رسیدند یا آنها را قطعه قطعه کردند و یا بدن مبارکشان را شمع آجین نمودند. نه مأمن امنی داشتند و نه معینی نه در بیت آرامشی بود و نه در خارج از آن، سر مبارک تازه داماد بابی که برای حجتی از شهر خارج شده بود از تن جدا کردند و بعنوان هدیه بتازه عروسش هدیه کردند. سینه مبارک حضرت باب را هدف صدها تیر نمودند و جسد مبارکش را در خندق شهر رها نمودند. حضرت بهاءالله را سرگون کردند یا ایشانرا در سیاهچال طهران زندانی کردند و یا او را درسجن ها مختلفه در اقالیم بعیده گرفتار نمودند. در وقایع قلعه شیخ طبرسی و زنجان و نیریز هزارها هیاکل مقدسه بعد از اینکه کلام الله مجید مهر نموده بودند و بآنها امان داده شده بود از دم تیغ گذرانند. در دو سه دهه اخیر صدها نفر از پیروان حضرت بهاءالله را به شهادت رساندند و گروهی در بند گرفتار کردند و یا آنها را از حقوق اجتماعی و شهروندی خود محروم نمودند - تا کی ظلم و ستم تا چند؟ - امید دارد که آنجناب اقدام فرمایند و این بیچارگان را آزاد نمایند و به بیعدالتی صدو هفتاد ساله که گریبانگیر این جامعه بی گناه شده است را خاتمه بخشند.

در زیر یک مناجات و دو لوح از میان آثار دیانت بهائی که از لسان حضرت بهاءالله جاری شده انتخاب و ارسال میشود و امید است که آنجناب بتلاوت این مناجات و بزیارت این الواح مبارکه فائز شوند. در لوح نخست حضرت بهاءالله خلق را دعوت بقبول پیام جان بخش خود میکنند و در لوح دوم تفسیر سوره والشمس است که از فم مبارک ایشان جاری و آن در جواب یکی از علمای مشهور دولت عثمانیه است. قوله العلی

مناجات

" الهی معبودا مقصودا کریمای رحیمای جانها از تو و اقتدارها در قبضه قدرت تو هر که را بلند کنی از ملک بگذرد و بمقام و رفعا مقاماً علیاً رسد و هر که را بیندازی از خاک پستتر بلکه هیچ از او بهتر پروردگارا با تباهاکاری و گناهکاری و عدم پرهیزکاری مقعد صدق میطلبیم و لقاء اولیائت را میجوئیم امر امر تو و حکم آن تو و عالم قدرت زیر فرمان تو هر چه کنی عدل صرفست بل فضل محض یک تجلی از تجلیات اسم رحمانت رسم عصیان را از جهان براندازد و محو نماید و یک نسیم از نسائم یوم ظهورت عالم را بخلعت تازه مزین نماید ای توانا ناتوانان را توانائی بخش و مردگان را زندگی عطا فرما شاید ترا بیابند و بدریای آگاهی راه یابند و بر امرت مستقیم مانند اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو متضوع شود همه محبوب جان و مقصود روان چه تازی چه پارسی اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه چه الفاظ چه معانی ای پروردگارا از تو میطلبم کل را راه نمائی و هدایت فرمائی توئی قادر و توانا و عالم و بینا ".

لوح اول

هو العلیّ العالی الاعلی

" ای بلبان الهی از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سمّ هجران را بشهد لقاء بیامیزید اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق مینماید و محبوب جویای احباب گشته این فضل را غنیمت شمرد و این نعمترا کم نشمرید نعمتهای باقیه را نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردارید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید ای بلبان فانی در گلزار باقی گلی شگفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بیمقدار پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید ببوستان وصال درآئید و از گل بیمثال ببوئید و از لقای بیزوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبا معنوی غافل نشوید و از این رایحه قدس روحانی بی نصیب نمائید این پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنباند دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند چه شبها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقتها که بآخر رسید و چه ساعتها که بانتها آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمرها چون برق میگردد و فرقهها بر بستر تراب مقرّ و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شصت شمع باقی بیفانوس روشن و منیر گشته و تمام حجابات فانیرا سوخته ای پروانه گان بی پروا بشتابید و بر آتش زنید و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق بیانید و بی رقیب نزد محبوب دوید گل مستور ببازار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدسه ندای وصل میزند چه نیکو است اقبال مقبلین فهنیئاً للفائزین بأنوار حُسن بدیع".

لوح دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

" الحمد لله الذى أنطق ورقاء البيان على أفنان دوحة التّبيان بفنون الألحان على أنّه لا إله إلا هو قد أبدع الأكوان و اخترع الامكان بمشيئته الأولى التي بها خلق ما كان و ما يكون و الحمد لله الذى زين سماء الحقيقة بشمس المعاني و العرفان التي رُقم عليها من القلم الأعلى الملك لله المقتدر المهيمن القيوم الذى أظهر البحرَ الأعظم المجتمعَ من الماء الجارى من عين الهاء المنتهية الى الاسم الأقدم الذى منه فصلت النّقطة الأولى و ظهرت الكلمة الجامعة و برزت الحقيقة و الشريعة و منه طار الموحدون الى هواء المكاشفة و الحضور و المخلصون الى منظر ربهم العزيز الودود و الصلّاة و السلام على مطلع الأسماء الحسنى و الصّفات العليا الذى فى كلّ حرف من اسمه كُنزت الأسماء و به زين الوجود من الغيب و الشهود و سُمى بمحمّد فى ملكوت الأسماء و بأحمد فى جبروت البقاء و على آله و صحبه من هذا اليوم الى يوم فيه ينطق لسان العظمة الملك لله الواحد القهار قد حضر بين ديننا كتابك و اطلعنا على ما فيه من اشاراتك نسأل الله أن يؤيدك على ما يحبّ و يرضى و يقربك الى ساحل البحر الذى يموج باسم ربك الأعلى و تنطق كلّ قطرة منه أنّه لا إله إلا هو و أنّه لخالق الأسماء و فاطر السّماء.

" يا أيها السائل اذا قصدت حظيرة القدس و سينا القرب طهر قلبك عن كلّ ما سواه ثم اخلع نعلي الظنون و الأوهام لترى بعين قلبك تجليات الله ربّ العرش و النرى لأنّ هذا اليوم يوم المكاشفة و الشهود قد مضى الفصل و أتى الوصل و هذا من فضل ربك العزيز المحبوب دع السؤال و الجواب لأهل التراب اصعد جناحى الانقطاع الى هواء قرب رحمة ربك الرحمن الرحيم قل يا قوم قد فصلت النقطة الأولى و تمت الكلمة الجامعة و ظهرت ولاية الله المهيمن القيوم قل يا قوم ءإشتغلتم بالغدير و البحر العذب يتموج أمام وجوهكم فمالكم لا تفقهون أنتطقون بما عندكم من العلوم بعد ما ظهر من كان واقفاً على نقطة العلم التي منها ظهرت الأشياء و اليها رجعت و عادت و منها ظهرت حكّم الله و العلوم التي كانت لم تزل مكنونة فى خزائن عصمة ربكم العلي العظيم دعوا الاشارات لأهلها واقصدوا المقام الذي تجدون روائح العلم من هوائه كذلك يعظكم هذا العبد الذى يشهد كلّ جارحة من جوارحه و كلّ عرق من عروقه أنّه لا إله إلا هو لم يزل كان فى علو العظمة و الجلال و سمو الرّفعة و الاجلال و الذين أرسلهم بالحقّ و الهدى أولئك مشارق وحيه بين خلقه و مطالع أمره بين عباده و مهابط الهامه فى بريته و بهم ظهرت الأسرار و شرعت الشرائع و حقّق أمر الله المقتدر العزيز المختار لا إله إلا هو العليم الخبير.

" يا أيها السائل فاعلم بأنّ الناس يفتخرون بالعلم و يمدحونه ولكنّ العبد أشكو منه لولاه ما حُبس البهاء فى سجن عكّاء بالذلة الكبرى و ما شرب كأس البلاء من يد الأعداء انّ البيان أبعدنى و علم المعانى أنزلنى و بذكر الوصل انفصلت أركانى و الايجاز صار سبب الاطناب فى ضرى و بلائى و الصّرف صرفنى عن الرّاحة و النّحو محّا عن القلب سرورى و بهجتى و علمى بأسرار الله صار سلاسل عنقى مع ذلك كيف أقدر أن أذكر ما سألت فى الآيات التي نزلت من جبروت العزة و العظمة و عجزت عن ادراكها أفئدة أولى النهى و ما طارت الى هواء معانيها طيور قلوب أولى الحجى قد فُرض جناحى بمقراض الحسد و البغضاء لو وجد هذا الطير المقطوعة القوادم و الخوافى جناحاً ليطيّر فى هواء المعانى و البيان و يغرد على أفنان دوحة العلم و التّبيان بما تطير به أفئدة المخلصين الى سماء الشوق و الانجذاب بحيث يرون تجليات ربهم العزيز الوهاب ولكنّ الآن أكون ممنوعاً عن اظهار ما خزن و بسط ما قبض و اجهار ما خفي بل ينبغى لنا الاضمار دون الاظهار ولو نتكلم بما

عَلَّمَنَا اللَّهُ بِمَنِّهِ وَجُودِهِ لِيَنْفِضَ النَّاسُ عَنْ حَوْلِي وَ يَهْرَبُونَ وَ يَفْرُونَ إِلَّا مِنْ شَرْبِ كَوْنِ الْحَيَوَانِ مِنْ كُؤُسِ كَلِمَاتِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ لِأَنَّ كُلَّ كَلِمَةٍ نَزَلَتْ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ عَلَى النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ أَنَّهَا مَلَنْتْ مِنْ سُلْسِيلِ الْمَعَانِي وَ الْبَيَانِ وَ الْحِكْمَةِ وَ لَتَبَيَّنَ طُوبَى لِلشَّارِبِينَ وَلَكِنْ لَمَّا وَ جَدْنَا مِنْكَ رَائِحَةَ الْحَبِّ نَذَرَ لَكَ مَا سَأَلْتَهُ بِالْإِخْتِصَارِ وَ الْإِجَازِ لِتَنْقَطِعَ مِنْ أَهْلِ الْمَجَازِ الَّذِينَ أَعْرَضُوا عَنِ الْحَقِيقَةِ وَ سَرَّهَا وَ تَمَسَّكُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الظُّنُونِ وَ الْأَوْهَامِ بَعْدَ مَا نَزَلَ مِنْ قَبْلِ (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) وَ فِي مَقَامٍ آخَرَ (إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثِمٌ)

" ثُمَّ أَعْلَمَ بَانَ لِلشَّمْسِ الَّتِي نَزَلَتْ فِي السُّورَةِ الْمُبَارَكَةِ اِطْلَاقَاتٍ شَتَّى وَ أَنَّهَا فِي الرُّتْبَةِ الْأُولَى وَ الطَّرَازِ الْوَاحِدِيَّةِ وَ الْقِصْبَةِ اللَّاهُوتِيَّةِ الْقَدِيمِيَّةِ سُرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ حَرَزٌ مِنْ حَرَزِ اللَّهِ مَخْزُونٌ فِي خَزَائِنِ اللَّهِ مَكْنُونٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ مَخْتُومٌ بِخَتَامِ اللَّهِ مَا أَطَّلَعَ عَلَيْهَا أَحَدٌ إِلَّا الْوَاحِدُ الْفَرْدُ الْخَبِيرُ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ أَنَّهَا هِيَ نَفْسُ الْمَشِيَّةِ الْأُولَى وَ اشْرَاقُ الْأَحْدِيَّةِ تَجَلَّتْ بِنَفْسِهَا عَلَى الْآفَاقِ وَ اسْتَضَاءَ مِنْهَا مَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهَا كَمَا أَنَّ الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ يَحِيطُ اشْرَاقُهَا عَلَى الْعَالَمِ إِلَّا الْأَرْضِيَّ الَّتِي احْتَجَبَتْ بِمَانِعٍ فَانظُرْ فِي الْأَرْضِيَّاتِ الَّتِي لَيْسَتْ لَهَا عُرُوشٌ وَ جِدَارٌ إِنَّهَا تَسْتَضِيءُ مِنْهَا وَ الَّتِي لَهَا جِدَارٌ تُمْنَعُ مِنْ اشْرَاقِهَا كَذَلِكَ فَانظُرْ فِي شَمْسِ الْحَقِيقَةِ أَنَّهَا تَتَجَلَّى بِأَنْوَارِ الْمَعَانِي وَ الْبَيَانِ عَلَى الْإِكْوَانِ وَ الَّذِي أَقْبَلَ إِلَيْهَا يَسْتَضِيءُ مِنْ أَنْوَارِهَا وَ يَسْتَنِيرُ قَلْبُهُ مِنْ ضِيَائِهَا وَ اشْرَاقِهَا وَ الَّذِي أَعْرَضَ لَنْ يَجِدَ لِنَفْسِهِ نَصِيبًا مِنْهَا لِأَنَّهُ حَالٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا حِجَابُ النَّفْسِ وَ الْهَوَى لَذَا بَعْدَ عَنِ تَجَلَّى شَمْسِ الْحَقِيقَةِ الَّتِي اشْرَقَتْ عَنِ أَفْقِ سَمَاءِ الْأَسْمَاءِ

" ثُمَّ فِي مَقَامٍ تُطَلَّقُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ صِفُوتِهِ لِأَنَّهُمْ شَمُوسُ أَسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ بَيْنَ خَلْقِهِ لَوْ لَا هُمْ مَا اسْتَضَاءَ أَحَدٌ بِأَنْوَارِ الْعُرْفَانِ كَمَا تَرَى إِنَّ كُلَّ مَلَّةٍ مِنْ مَلَلِ الْأَرْضِ اسْتَضَاءَتْ بِشَمْسٍ مِنْ هَذِهِ الشَّمُوسِ الْمَشْرِقَاتِ وَ الَّذِي انكَرَ أَنَّهُ صَارَ مَحْرُومًا عَنْهَا مِثْلًا عِبَادِ اتَّبَعُوا الْمَسِيحَ هُمْ اسْتَضَاءُوا مِنْ شَمْسِ عُرْفَانِهِ إِلَى أَنْ اشْرَقَ نَيْرُ الْآفَاقِ مِنْ أَفْقِ الْحِجَازِ الَّذِينَ أَنْكَرُوهُ مِنَ النَّصَارِيِّ وَ مَلَلٌ آخَرِيٌّ جُعِلُوا مَحْرُومِينَ عَنِ تِلْكَ الشَّمْسِ وَ أَنْوَارِهَا وَ نَفْسٌ انكَارَهُمْ صَارَ " جِدَارًا لَهُمْ وَ مَنَعَهُمْ عَنِ النُّورِ الْمَشْرِقِ عَنِ أَفْقِ أَمْرِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْمُسْتَعَانَ

وَ فِي مَقَامٍ تُطَلَّقُ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلَادِهِ لِأَنَّهُمْ شَمُوسُ الْوِلَايَةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ لَوْ لَا هُمْ لِأَخَذَتْ الظُّلْمَةُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا إِلَّا مِنْ شَاءِ رَبِّكَ وَ لَهَا اِطْلَاقَاتٌ شَتَّى لَوْ يَقُومُ عَشْرَةُ كُتَّابٍ تَلْقَاءَ الْوَجْهِ وَ نَلَقَى عَلَيْهِمْ سَنَةً أَوْسَنْتِينَ لَيُرُونَ عَجْرًا أَنْفُسَهُمْ وَ لَوْ لَا انْكَارَ بَعْضُ الْجُهَلَاءِ لِأَمْدَدِنَا الْمَدَّةَ وَ جَاوَزَ قَلَمُ اللَّهِ الْمَحْمُودِ عَنِ ذِكْرِ الْحُدُودِ

" فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ كَمَا أَيقَنْتَ بَانَ لَا نَفَادَ لِكَلِمَاتِهِ تَعَالَى أَيَقِنَ بَانَ لِمَعَانِيهَا لَا نَفَادَ أَيضًا وَلَكِنْ عِنْدَ مَبْيَنِهَا وَ خَزَنَةِ أَسْرَارِهَا وَ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ الْكُتُبَ وَ يَتَّخِذُونَ مِنْهَا مَا يَعْتَرِضُونَ بِهِ عَلَى مَطْلَعِ الْوِلَايَةِ أَنَّهُمْ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ لَوْ يَمْشُونَ وَ يَتَكَلَّمُونَ وَ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ فَاهُ آه لَوْ يَظْهَرُ مَا كُنَزَ فِي قَلْبِ الْبِهَاءِ عَمَّا عَلَّمَهُ رَبُّهُ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ لِيَنْصَعِقُ الَّذِينَ تَرَاهُمْ عَلَى الْأَرْضِ كَمَنْ مِنْ مَعَانٍ لَا تَحْوِيهَا قَمَصُ الْأَلْفَافِ وَ كَمَنْ مِنْهَا لَيْسَتْ لَهَا عِبَارَةٌ وَ لَمْ تُعْطَ بَيَانًا وَ لَا إِشَارَةً وَ كَمَنْ مِنْهَا لَا يُمْكِنُ بَيَانُهُ لِعَدَمِ حُضُورِ أَوْ أَنَّهَا كَمَا قِيلَ (لَا كُلَّ مَا يُعْلَمُ يُقَالُ وَ لَا كُلَّ مَا يُقَالُ حَانَ وَقْتُهُ وَ لَا كُلَّ مَا حَانَ وَقْتُهُ حَضَرَ أَهْلُهُ) وَ مِنْهَا مَا يَتَوَقَّفُ ذَكَرَهُ عَلَى عُرْفَانِ الْمَشَارِقِ الَّتِي فِيهَا فَصَّلْنَا الْعُلُومَ وَ أَظْهَرْنَا الْمَكْتُومَ نَسَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُوَفِّقَكَ وَ يُوَيِّدَكَ عَلَى عُرْفَانِ الْمَعْلُومِ لِتَنْقَطِعَ عَنِ الْعُلُومِ لِأَنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ بَعْدَ حُصُولِ الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ تَمَسَّكَ بِأَصْلِ الْعِلْمِ وَ مَعِينِهِ لِيَتَرَى نَفْسَكَ غَنِيًّا عَنِ الَّذِينَ يَدْعُونَ الْعِلْمَ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ . وَ فِي مَقَامٍ أَنَّهَا تَطَلَّقُ عَلَى الْأَسْمَاءِ الْحَسَنِيَّاتِ بِحَيْثُ كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَائِهِ تَعَالَى يَكُونُ شَمْسًا مُشْرِقَةً عَلَى الْآفَاقِ انظُرْ فِي اسْمِ اللَّهِ الْعَلِيمِ أَنَّهُ شَمْسٌ اشْرَقَتْ عَنِ أَفْقِ ارَادَةِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ وَ يَلُوحُ عَلَى هَيْكَلِ

المعلوم أنوارها و آثارها و اشراقها كل علم حق تراه عند العلماء الذين ما اتبعوا النفس و الهوى و اعترفوا بركن القضاء و تمسكوا بالعروة الوثقى فاعلم بأنه حق و علمه اشراق من اشراقات هذه الشمس انا فسّرنا الأسماء و بينا أسرارها و اشراقها و أنوارها و ظواهرها و بواطنها و أسرار حروفاتها و حكمة تراكيبها فى الكتاب الذى كتبناه لأحد من أحبائى الذى سأل عن الأسماء و ما فيها.

فاعلم بان كلمة الله تبارك و تعالى فى الحقيقة الأولى و الرتبة الأولى تكون جامعة للمعان التى احتجب عن ادراكها أكثر الناس نشهد بان كلماته تامات و فى كل كلمة منها سئرت معانى ما اطلع بها أحد إلا نفسه و من عنده علم الكتاب لا إله إلا هو المقنن العزيز الوهاب.

" ثم اعلم بان المفسرين الذين فسروا القرآن كانوا صنفين صنف غفلوا عن الظاهر و فسروه على الباطن و صنف فسروه على الظاهر و غفلوا عن الباطن و لو نذكر مقالاتهم و بياناتهم لتأخذك الكسالة بحيث تمنعك عن قراءة ما كتبناه لك لذا تركنا أذكارهم فى هذا المقام طوبى للذين أخذوا الظاهر و الباطن أولئك عباد أمنوا بالكلمة الجامعة.

" فاعلم من أخذ الظاهر و ترك الباطن أنه جاهل و من أخذ الباطن و ترك الظاهر أنه غافل و من أخذ الباطن بايقاع الظاهر عليه فهو عالم كامل هذه كلمة أشرفت عن أفق العلم فأعرف قدرها و أغل مهراً انا نذكر المقصود تلويحاً فى اشارتنا و كلماتنا طوبى لمن اطلع عليه أنه من الفائزين قل يا قوم تالله قد غنيت الورقاء على الأفنان و دلح ديك العرش بالحكمة و البيان و انتشرت أجنحة الطاوس فى الرضوان إلام ترقدون على فراش الغفلة و الغوى قوموا عن مرقد الهوى و أقبلوا الى مشرق رحمة ربكم مالك البقاء و منزل الأسماء إياكم أن تعترضوا على الذى يدعوكم الى الله و سنه اتقوا الله و لا تكونن من الغافلين

" ثم اعلم بأنه تبارك و تعالى أقسم لنبيه بشمس الألوهية وشمس الولاية وشمس المشية وشمس الارادة وشمس الاسماء و أنوار هذه الشمس و اشراقهن و تجلياتهن و ظهوراتهن و تأثيراتهن وبالشمس الظاهرة المشرقة عن أفق هذه السماء المرتفعة

" (و القمر اذا تلاها) و القمر رتبة الولاية الذى تلا شمس النبوة أى يظهر بعده ليقوم على أمر النبى بين العباد و انا لو نذكر مقامات القمر لترى الكتاب ذا حجم عظيم

" (والنهار اذا جلاها) و المقصود من النهار فى الحقيقة الأولى كل يوم ظهر فيه نبى من أنبياء الله و رسله لاقامة ذكره بين عباده و اجراء حدوده بين بريته و فيه تجلى مظهر الامر على مظاهر الاشياء و فى ذلك اليوم تظهر أنوار الشمس و أنه مجليها بهذا المعنى أى فيه و به أضاءت و لاحت شمس النبوة

" (و الليل إذا يغشاها) و المقصود من الليل هو حجاب الأحديّة الذى كان مستوراً خلفه النقطة الحقيقية و انها بعد تنزلها عن مقامها استقرت فى مقرّ الوجدانية رتبة الواحدية و كانت عنها الألف اللينية و تحت حجاب الواحدية ظهرت بالألف المتحركة و هى الألف القائمة و المغشى الحجاب و المغشى النقطة الحقيقية التى كانت حقيقة شمس النبوة

"(و السَّمَاءُ و ما بناها) و للسَّمَاءِ عند أهل الحقيقة اطلاقات شتى سماء المعانى و سماء العرفان
سواء الأديان سواء العلم سواء الحكمة سواء العظمة سواء الرِّفعة سواء الاجلال
(و ما بناها) أى و الذى خلق هذه السَّمَوَاتِ المذكورة و ما تراه فى الظَّاهر

"(و الأرض و ما طحاها) و المقصود من الأرض أرض القلوب أنّها أوسع من الأرض و السَّمَاءِ
لأنَّ القلبَ العرشُ الأعظم لاستواء تجلّي ربِّك خالق الأمم و مصوِّر الرَّمم و أنّه أرض أودع الله فيها
حبوبَ معرفته و حبه لِتَنبُتَ منها سنبلات العلم و الايقان قل يا قوم اليومُ يومُ الزَّرْعِ ازرعوا فى
قلوبكم بأيادى اليقين ما أوتيتم به من لدن ربِّكم العليم الحكيم و للأرض معان لا تحصى و أنا اكتفينا
بواحدة منها

"(و ما طحاها) أى و الذى بسطها بيد قدرته و سلطان أمره

"(و نفس و ما سوّاها) و للنفس مراتبُ كثيرةٌ و مقامات شتى و منها نفس ملكوتية و نفس جبروتية
و نفس لاهوتية و نفس إلهية و نفس قدسية و نفس مطمئنة و نفس راضية و نفس مرضية و نفس
ملهمة و نفس لؤامة و نفس أمارة و المقصود فيما نزل هى النفس التى جعلها الله جامعةً لكلِّ الأعمال
من الاقبال و الاعراض و الضلالة و الهداية و الايمان و الكفر

"(و ما سوّاها) أى و الذى خلقها و أقامها

"(فألهمها فجورها و تقواها) أى علّمها و أخبرها فجورها أى الأعمال التى لا تنفعها و تبعدها عن
مالكها و موجدها

"(و تقواها) أى ألهمها ما يقدرها عمّا نهيت عنه أى خلقها و عرفها سبيل الهداية و الضلالة و الحق
و الباطل و النور و الظلمة ثم أمرها بتركها ما نهيت عنه و اقبالها الى ما أمرت به

"(قد أفلح من زكّاهها) هذا جواب القسم أى فاز من زكّاهها أى طهرها عن النقائص و الهوى و عن
كلِّ ما نهى عنه فى الكتاب فانظر فى الذين زكّوا أنفسهم فى هذه الأيام لعمرى أنّهم هم المفلحون
أنّهم رجال ما منعهم الدنيا و ما فيها عن التوجّه الى السبيل الواضح المستقيم أنّهم مصاديق هذه الآية
المباركة و جعلوا التقوى سر ابيهم و تشبّثوا بذيل عناية ربّهم فى هذه الأيام التى فيها زلت الأقدام
نشهد بما شهد الله و نعترف بما نزل من عنده أنّه هو الحقّ و ما بعد الحقّ إلا الضلال
"(و قد خاب من دسّاهها) أى و قد خسر من دسّاهها أى من ضييعها و ما زكّاهها و ما منعها عمّا نهى
عنه و ما أمرها بما أمر به

"(كذّبت ثمود بطغواها) و ثمود على ما هو المذكور فى الكتب طائفة بعث الله عليهم صالحا عليه
السلام و أنكره بعد ما أمرهم بالمعروف و نهاهم عن المنكر و هم ما اتّبَعوا أمرَ الله و ما أطاعوه فيما
أمرُوا به و تركوا أمرَ الله و سنّته الى أن عقرُوا الناقة

"(فدمدم عليهم ربّهم بذنبيهم) أى غضب الله عليهم وجعلهم عبرة للعالمين ولكن فى الحقيقة كلٌّ من
أعرض عن الحقّ فهو من ثمود من أيّ نسل كان فسوف يُدَمِّدُمُ عليهم العذاب كما دُمِّدِمَ على الاحزاب
من قبلهم إنّ ربك لهو المقدر القدير و الحمد لله ربّ العالمين إنّنا ما ذكرنا ما قاله المفسّرون فى
تفسير السّورة المباركة لأنّ الكتب التفسيرية عند القوم موجودة من أراد أن يطلع على تفاسيرهم و

بیاناتهم فلینظر الی کتبهم انهم فسروا الشمسَ بالشمسِ الظاهرة و كذلك فی القمر الی آخر السورة سلکوا سبیلَ الظاهر و قنعوا بما عندهم ولكن انا فسرنا بما لم یذکر فی الکتب نسأل الله أن یجعل کلَّ حرف عما ذکر کاس المعانی و المعارف و یسقیک منها ما تنقطع به عما یکرهه رضاه و یقرّبک الی المقام الذی قدره لأصفيائه أنه لهو الغفور الرحیم والحمد لله رب العالمین سبحانک اللهم یا إلهی أسألک باسمک الذی به ینطق کلّ شیء بثناء نفسک أن تفتح أبصار بریتک لیروا آثار عزّ أحدیتک و تجلیات شمس عنایتک ای رب لا تدعهم بأنفسهم لأنهم عبادک و خلقتک فاجذبهم بالکلمة العلیا الی مطلع أسمائک لحسنی و مخزن صفاتک العلیا إتیکت أنت المقنن علی ما تشاء لا إله إلا أنت العزیز الحکیم

برآنجناب معلوم بوده و هست اینکه حضرت محمد که از افق حجاز کشف ظهور نمود اثبات امرشرا بر آیات الهیه و کلمات بینه مقرر فرمودند و کلمات منزله را میزان و فارق بین الحق و الباطل قرار دادند و هر منصفی شهادت میدهد بر اینکه از بدو تا ختم قرآن کریم حق جل جلاله در اثبات مظهر خود جز بآیات قرآنی به حجتی دیگر احتجاج نفرمودند. حال باید انصاف داد که آیاتی که از قبل بنظر آنجناب رسیده که قطره ای از دریای بیکران آثار دیانت بهائیت من عندالله است که آن سبب الفت و محبت بین ابناء نوع بشر است که عاقبتاً بوحدهت عالم انسانی و صلح عمومی و باستقرار نظم اعظم جهان آرای دیانت بهائی و سلطنت الهیه در جهان خاکی منجر خواهد شد و حقیقت بیان حضرت روح عیسی ابن مریم که قریب بدو هزار سال پیش از لسان ایشان جاری شد که فرمودند " ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود. " ظاهر و عیان خواهد شد.

در خاتمه لازم میدانم قسمتی از بیانات و بشارات حضرت عبدالبهاء در مورد مستقبل ایران بنظر آنجناب برسانم. قوله اعلی "مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزگواری است زیرا موطن جمال مبارک است. جمیع اقالیم عالم توجه و نظر احترام بایران خواهند نمود و یقین بدانید چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان عالم حیران ماند. هذه بشارة کبرا بلغها لمن تشاء و هذا وعد غیر مکذوب و ستعلمن نباه بعد حین". در بیانی دیگر میفرمایند " بهاءالله ایران را روشن نموده و در انظار عمومی محترم نماید و ایران چنان ترقی نماید که محسود و مغبوط شرق و غرب گردد". ایشان همچنین میفرمایند " عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسیط زمین محترمتترین حکومت خواهد گشت ان فی ذلک عبرة للناظرین و ایران معمورتترین بقاع عالم خواهد شد ان هذا الفضل عظیم". این ممکن نخواهد شد مگر اینکه آنجناب و علماء ایران و دیگر ایرانیان همتی نمایند و پیام حضرت بهاءالله را به گوش دل بشنوند و با قلب پاک و نیت خالص ندای ایشانرا در آغوش گیرند تا اختلافات و مشکلات دیرینه که تن ناتوان این ملت ستمدیده را آلوده نموده و او را از حرکت باز داشته پاک و منزه نماید. در آن وقت و تنها در آن وقت است که این ملت نجیب را در شاهراه ترقی و تعالی قرار گیرد و مصداق بشارات الهیه در مورد این سرزمین مقدس تحقق یابد. البته این چنین خواهد شد و وعود الهیه که در کتاب اقدس به آنها بشارت داده شده است تحقق یابد.

با طلب تأیید.

عنایت الله یزدانی

پنجمین ولی امر دیانت بهائی

دوازدهم شهریور ۱۳۹۴ شمسی سیدنی - استرالیا

Address for Correspondence:

P. O. Box 563, Hornsby, NSW, 1630, Australia

Phone: +61 2 9652 2640 Mobile: +61 401856166

Email: esyazdani@yazdani.com.au

پیوستها

به نامه به

آقای علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران

شامل

لوح مبارک حضرت بهاء الله

خطاب به ناصرالدین شاه قاجار

و نامه نگارنده به پیروان حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله

و

لوح مبارک سلطان

خطاب

به

ناصرالدین شاه قاجار

حامل لوح آقا بزرگ نیشاپوری ملقب به بدیع

هو الله تعالى شأنه العظمة والافتدأر

يَا مَلِكِ الْأَرْضِ اسْمَعْ نِدَاءَ هَذَا الْمَمْلُوكِ إِنِّي عَبْدٌ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَأَيَاتِهِ وَقَدَيْتُ نَفْسِي فِي سَبِيلِهِ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا أَنَا فِيهِ مِنَ الْبَلَايَا الَّتِي مَا حَمَلَهَا أَحَدٌ مِنَ الْعِبَادِ وَكَانَ رَبِّي الْعَلِيمُ عَلَيَّ مَا أَقُولُ شَهِيداً، مَا دَعَوْتُ النَّاسَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ وَوَرَدَ عَلَيَّ فِي حُبِّهِ مَا لَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ شَبْهَهَا، يُصَدِّقُنِي فِي ذَلِكَ الْعِبَادُ الَّذِينَ مَا مَنَعَتْهُمْ سُبْحَاتُ الْبَشَرِ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ وَعَنْ وَرَائِهِمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ كُلِّ شَيْءٍ فِي لَوْحِ حَفِيظٍ، كُلَّمَا أَمْطَرْتَ سَحَابَ الْقَضَاءِ سَهَامَ الْبَلَاءِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ أَقْبَلْتُ إِلَيْهَا وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ مُنْصِفٍ حَبِيرٍ، كَمْ مِنْ لَيَالٍ فِيهَا اسْتَرَاحَتِ الْوُحُوشُ فِي كَنَائِسِهَا وَالطُّيُورُ فِي أُوكَارِهَا وَكَانَ الْغُلَامُ فِي السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَلَمْ يَجِدْ لِنَفْسِهِ نَاصِراً وَلَا مُعِيناً، أَنْ أَدُكِرَ فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكَ إِذْ كُنْتَ فِي السِّجْنِ مَعَ أَنْفُسٍ مَعْدُودَاتٍ وَأَخْرَجَكَ مِنْهُ وَنَصَرَكَ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ إِلَى أَنْ أَرْسَلَكَ السُّلْطَانَ إِلَى الْعِرَاقِ بَعْدَ الَّذِي كَشَفْنَا لَهُ بِأَنَّكَ مَا كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ، إِنَّ الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْهَوَى وَأَعْرَضُوا عَنِ التَّقْوَى أَوْلِيكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، وَالَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَيَسْفِكُونَ الدِّمَاءَ وَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ نَحْنُ بَرَاءٌ مِنْهُمْ وَنَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ لَا يَجْمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ لَا فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا بِأَنْ يَتُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، إِنَّ الَّذِي تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ يَنْبَغِي لَهُ بِأَنْ يَكُونَ مُمْتَاراً فِي كُلِّ الْأَعْمَالِ عَمَّا سِوَاهُ وَيَتَّبِعَ مَا أَمَرَ بِهِ فِي الْكِتَابِ كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ، وَالَّذِينَ نَبَذُوا أَمْرَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ أَوْلِيكَ فِي خَطَأٍ عَظِيمٍ.

يَا سُلْطَانَ أَفْسِمَكَ بِرَبِّكَ الرَّحْمَنِ بِأَنْ تَنْظُرَ إِلَى الْعِبَادِ بِلِحَظَاتِ أَعْيُنِ رَأْفَتِكَ وَتَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِالْعَدْلِ لِيَحْكُمَ اللَّهُ لَكَ بِالْفَضْلِ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْحَاكِمُ عَلَيَّ مَا يُرِيدُ، سَتَفَنَى الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مِنَ الْعِزَّةِ وَالذِّلَّةِ وَيَبْقَى الْمُلْكُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْعَلِيِّ الْعَلِيمِ، قُلْ إِنَّهُ أَوْقَدَ سِرَاجِ الْبَيَانِ وَيُمِدُّهُ بِدُهْنِ الْمَعَانِي وَالنَّبَاتِيانِ تَعَالَى رَبُّكَ الرَّحْمَنُ مَنْ أَنْ يَقُومَ مَعَ أَمْرِهِ خَلْقُ الْأَكْوَانِ إِنَّهُ يُظْهِرُ مَا يَشَاءُ بِسُلْطَانِهِ وَيَحْفَظُهُ بِقَبِيلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ خَلْقِهِ وَالْغَالِبُ عَلَيَّ بِرَبِّيَّةِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

يَا سُلْطَانَ إِنِّي كُنْتُ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ وَرَاقِداً عَلَى الْمَهَادِ مَرَّتْ عَلَيَّ نَسَائِمُ السُّبْحَانِ وَعَلَّمَنِي عِلْمَ مَا كَانَ لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ، وَأَمَرَنِي بِالنِّدَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَبِذَلِكَ وَرَدَ عَلَيَّ مَا تَدْرَفْتُ بِهِ عُيُونَ الْعَارِفِينَ، مَا قَرَأْتُ مَا عِنْدَ النَّاسِ مِنَ الْعُلُومِ وَمَا دَخَلْتُ الْمَدَارِسَ فَاسْتَلِمْتُ الْمَدِينَةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا لِثُوقِنَ بِأَنِّي لَسْتُ مِنَ الْكَادِبِينَ، هَذَا وَرَقَةٌ حَرَكْتُهَا أَرْيَاحُ مَشِيَّةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ هَلْ لَهَا اسْتِفْرَازٌ عِنْدَ هُبُوبِ أَرْيَاحِ عَاصِفَاتٍ؟ لَا وَمَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ بَلْ تَحَرَّكُهَا كَيْفَ تُرِيدُ، لَيْسَ لِلْعَدَمِ وَجُودٌ تَلْقَاءَ الْقَدَمِ قَدْ جَاءَ أَمْرُهُ الْمُبْرَمُ وَأَنْطَقَنِي بِذِكْرِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ، إِنِّي لَمْ أَكُنْ إِلَّا كَالْمَيِّتِ تَلْقَاءَ أَمْرِهِ فَلَبَّنِي يَدُ إِزَادَةِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَلْ يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَتَكَلَّمَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ بِمَا يَعْتَرِضُ بِهِ عَلَيْهِ الْعِبَادُ مِنْ كُلِّ وَضِيعٍ وَشَرِيفٍ؟ لَا فَوَالَّذِي عَلَّمَ الْقَلَمَ أَسْرَارَ الْقَدَمِ إِلَّا مَنْ كَانَ مُؤَيِّداً مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ، يُخَاطِبُنِي الْقَلَمُ الْأَعْلَى وَيَقُولُ لَا تَخَفْ أَنْ أَفْضُصَ لِحْضَرَةَ السُّلْطَانِ مَا وَرَدَ عَلَيْكَ إِنَّ قَلْبَهُ بَيْنَ اصْبَعِي رَبِّكَ الرَّحْمَنِ لَعَلَّ يَسْتَشْرِقُ مِنْ أَفْقِ قَلْبِهِ شَمْسُ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ كَذَلِكَ كَانَ الْحُكْمُ مِنْ لَدَى الْحَكِيمِ مُنْزُولاً.

قُلْ يَا سُلْطَانُ فَانظُرْ بِطَرْفِ الْعَدْلِ إِلَى الْعَلَامِ ثُمَّ احْكُم بِالْحَقِّ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ ظِلَّهُ بَيْنَ الْعِبَادِ
وَأَيَّةَ قُدْرَتِهِ لِمَنْ فِي الْبِلَادِ أَنْ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ الَّذِينَ ظَلَمْنَا مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ، إِنَّ الَّذِينَ فِي حَوْلِكَ
يُحِبُّونَكَ لِأَنفُسِهِمْ وَالْعَلَامُ يُحِبُّكَ لِنَفْسِكَ وَمَا أَرَادَ إِلَّا أَنْ يُقَرِّبَكَ إِلَى مَقَرِّ الْفَضْلِ وَيُعَلِّبَكَ إِلَى يَمِينِ الْعَدْلِ وَكَانَ رَبُّكَ عَلَى
مَا أَقُولُ شَهِيدًا.

أَنْ يَا سُلْطَانُ لَوْ تَسْمَعُ صَرِيرَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى وَهَدِيرَ وَرَقَاءِ الْبَقَاءِ عَلَى أَفْنَانِ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فِي ذِكْرِ اللَّهِ مُوجِدِ
الْأَسْمَاءِ وَخَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ لِيُبَلِّغَكَ إِلَى مَقَامٍ لَا تَرَى فِي الْوُجُودِ إِلَّا تَجَلِّيَ حَضْرَةِ الْمَعْبُودِ وَتَرَى الْمُلْكَ أَحْقَرَ
شَيْءٍ عِنْدَكَ تَضَعُهُ لِمَنْ أَرَادَ وَتَتَوَجَّهَ إِلَى أَفْقٍ كَانَ بِأَنْوَارِ الْوَجْهِ مُضِيئًا، وَلَا تَحْمِلُ ثِقَلِ الْمُلْكَ أَبَدًا إِلَّا لِنُصْرَةِ رَبِّكَ
الْعَلِيِّ الْأَعْلَى إِذَا يُصَلِّينَ عَلَيْكَ الْمَلَأَ الْأَعْلَى، حَبْدًا لِهَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى لَوْ تَرْتَقِي إِلَيْهِ بِسُلْطَانٍ كَانَ بِاسْمِ اللَّهِ مَعْرُوفًا،
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ قَالَ إِنَّ الْعَلَامَ مَا أَرَادَ إِلَّا إِبْقَاءَ اسْمِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ إِنَّهُ أَرَادَ الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ بَعْدَ الَّذِي مَا وَجَدَتْ فِي
أَيَّامِي مَقَرَّ الْأَمْنِ عَلَى قَدْرِ أَضْعُ رَجْلِي عَلَيْهِ، كُنْتُ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ فِي غَمْرَاتِ الْبَلَايَا الَّتِي مَا اطَّلَعَ بِهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ
إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى مَا أَقُولُ عَلِيمًا، كَمْ مِنْ أَيَّامٍ اضْطَرَبَتْ فِيهَا أَحْبَبَتِي لِضُرِّي وَكَمْ مِنْ لَيَالٍ ارْتَفَعَ فِيهَا نَحِيبُ الْبُكَاءِ مِنْ
أَهْلِي خَوْفًا لِنَفْسِي وَلَا يُنْكِرُ ذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ عَنِ الصِّدْقِ مَحْرُومًا، وَالَّذِي لَا يَرَى لِنَفْسِهِ الْحَيَاةَ فِي أَقْلٍ مِنْ أَنْ هَلْ
يُرِيدُ الدُّنْيَا؟ فَيَا عَجَبًا مِنَ الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ بِأَهْوَائِهِمْ وَهَامُوا فِي بَرِيَّةِ النَّفْسِ وَالْهَوَى سَوْفَ يُسْأَلُونَ عَمَّا قَالُوا يَوْمَئِذٍ لَا
يَجِدُونَ لِأَنفُسِهِمْ حَمِيمًا وَلَا نَصِيرًا، وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ إِنَّهُ كَفَرَ بِاللَّهِ بَعْدَ الَّذِي يَشْهَدُ كُلُّ جَوَارِحِي بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالَّذِينَ
بَعَثَهُم بِالْحَقِّ وَأَرْسَلَهُم بِالْهُدَى أُولَئِكَ مَظَاهِرُ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَمَطَالِعُ صِفَاتِهِ الْعُلْيَا وَمَهَابِطُ وَحْيِهِ فِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ،
وَبِهِمْ تَمَّتْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى مَا سِوَاهُ وَنُصِبَتْ رَايَةُ التَّوْحِيدِ وَظَهَرَتْ آيَةُ التَّجْرِيدِ وَبِهِمْ اتَّخَذَ كُلُّ نَفْسٍ إِلَى ذِي الْعَرْشِ
سَبِيلًا، نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يَزَلْ كَانَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَزَالُ يَكُونُ بِمَثَلِ مَا قَدْ كَانَ، تَعَالَى الرَّحْمَنُ
مَنْ أَنْ يَرْتَقِي إِلَى إِدْرَاكِ كُنْهِهِ أَفْنِدُهُ أَهْلُ الْعِرْقَانِ أَوْ يَصْعَدَ إِلَى مَعْرِفَةِ ذَاتِهِ إِدْرَاكِ مَنْ فِي الْأَكْوَانِ، هُوَ الْمُقَدَّسُ عَنِ
عِرْقَانِ دُونِهِ وَالْمُنْتَرَهُ عَنِ إِدْرَاكِ مَا سِوَاهُ إِنَّهُ كَانَ فِي أَزَلِ الْأَزَالِ عَنِ الْعَالَمِينَ غَنِيًّا، وَذَكَرَ الْأَيَّامَ الَّتِي فِيهَا أَشْرَقَتْ
شَمْسُ الْبَطْحَاءِ عَنِ أَفْقِ مَشِيَّةِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى أَعْرَضَ عَنْهُ الْعُلَمَاءُ وَاعْتَرَضَ عَلَيْهِ الْأُدْبَاءُ لِتَطَّلَعَ بِمَا كَانَ الْيَوْمَ
فِي حِجَابِ النُّورِ مَسْتُورًا، وَاشْتَدَّتْ عَلَيْهِ الْأُمُورُ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ إِلَى أَنْ تَفَرَّقَ مَنْ فِي حَوْلِهِ بِأَمْرِهِ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ
مِنْ سَمَاءِ الْعِزِّ مَنْزُولًا، ثُمَّ انْكَرُ إِذْ دَخَلَ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى النَّجَاشِيِّ وَتَلَا عَلَيْهِ سُورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ إِنَّهَا
نُزِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ، مَنْ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى وَأَمَّنَ بِمَا أَتَى بِهِ عَيْسَى لَا يَسْعُهُ الْإِعْرَاضُ عَمَّا فُرِيَ إِنَّا نَشْهَدُ لَهُ كَمَا
نَشْهَدُ لِمَا عِنْدَنَا مِنْ كُتُبِ اللَّهِ الْمُهَيَّبِينَ الْقِيُومِ.

تَاللَّهِ يَا مَلِكُ لَوْ تَسْمَعُ نَعْمَاتِ الْوَرَقَاءِ الَّتِي تَعْنُ عَلَى الْأَفْنَانِ بِفُؤُونِ الْأَلْحَانِ بِأَمْرِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ لَتَدْعُ الْمُلْكَ
عَنْ وَرَائِكَ وَتَتَوَجَّهَ إِلَى الْمُنْظَرِ الْأَكْبَرِ الْمَقَامِ الَّذِي كَانَ كِتَابُ الْفَجْرِ عَنْ أَفْقِهِ مَشْهُودًا، وَتَنْفِقُ مَا عِنْدَكَ ابْتِعَاءً لِمَا
عِنْدَ اللَّهِ إِذَا تَجِدُ نَفْسَكَ فِي عُلوِّ الْعِرَّةِ وَالِاسْتِعْلَاءِ وَسُمُوِّ الْعِظْمَةِ وَالِاسْتِعْنَاءِ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ فِي أَمِّ الْبَيَانِ مِنْ قَلَمِ
الرَّحْمَنِ مَسْطُورًا، لَا خَيْرَ فِيمَا مَلَكَتَهُ الْيَوْمَ فَسَوْفَ يَمْلِكُهُ عَدَا غَيْرِكَ أَنْ اخْتَرْتَ لِنَفْسِكَ مَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأَصْفِيَائِهِ إِنَّهُ
يُعْطِيكَ فِي مَلَكُوتِهِ مُلْكًَا كَبِيرًا، نَسَأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُؤَيِّدَ حَضْرَتَكَ عَلَى إِصْغَاءِ الْكَلِمَةِ الَّتِي مِنْهَا اسْتَضَاءَ الْعَالَمُ وَيَحْفَظَكَ
عَنِ الَّذِينَ كَانُوا عَنْ شَطْرِ الْقُرْبِ بَعِيدًا.

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي كَمْ مِنْ رُؤُوسٍ نُصِبَتْ عَلَى الْقَنَاةِ فِي سَبِيلِكَ وَكَمْ مِنْ صُدُورٍ اسْتَقْبَلَتْ السَّهَامَ فِي رِضَائِكَ وَكَمْ مِنْ قُلُوبٍ تَشَبَّكَتْ لِارْتِفَاعِ كَلِمَتِكَ وَانْتِشَارِ أَمْرِكَ وَكَمْ مِنْ عُيُونٍ تَدْرَقَتْ فِي حُبِّكَ، أَسْأَلُكَ يَا مَالِكَ الْمُلُوكِ وَرَاحِمَ الْمَمْلُوكِ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَطْلِعَ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَمَظْهَرَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا بِأَنْ تَرْفَعَ السُّبُحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَمَمَعْتُهُمْ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى أَفْقِ وَحْيِكَ، ثُمَّ اجْتَذِبْنَاهُمْ يَا إِلَهِي بِكَلِمَتِكَ الْعُلْيَا عَنْ شِمَالِ الْوَهْمِ وَالنَّسْيَانِ إِلَى يَمِينِ الْيَقِينِ وَالْعِرْفَانِ لِيَعْرِفُوا مَا أَرَدْتَ لَهُمْ بِجُودِكَ وَفَضْلِكَ وَيَتَوَجَّهُوا إِلَى مَظْهَرِ أَمْرِكَ وَمَطْلِعِ آيَاتِكَ، يَا إِلَهِي أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا تَمْنَعُ عِبَادَكَ عَنِ الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ حَامِلًا لِلنَّالِيِّ عِلْمِكَ وَحِكْمَتِكَ وَلَا تَطْرُدُهُمْ عَنْ بَابِكَ الَّذِي فَتَحْتَهُ عَلَى مَنْ فِي سَمَائِكَ وَأَرْضِكَ، أَيُّ رَبِّ لَا تَدْعُهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَعْرِفُونَ وَيَهْرُبُونَ عَمَّا هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ مِمَّا خُلِقَ فِي أَرْضِكَ، فَانظُرْ إِلَيْهِمْ يَا إِلَهِي بِلَحْظَاتِ أَعْيُنِ الْأَطْفَانِ وَمَوَاهِبِكَ وَخَلِصْهُمْ عَنِ النَّفْسِ وَالْهَوَى لِيَتَقَرَّبُوا إِلَى أَفْقِكَ الْأَعْلَى وَيَجِدُوا حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ وَلَذَّةَ الْمَائِدَةِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ سَمَاءِ مَشِيَّتِكَ وَهَوَاءِ فَضْلِكَ، لَمْ يَزَلْ أَحَاطَ كَرَمُكَ الْمُمَكِّنَاتِ وَسَبَّغَتْ رَحْمَتُكَ الْكَائِنَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنَّ قَلْبِي ذَابَ فِي أَمْرِكَ وَيَغْلِي دَمِي فِي كُلِّ عِرْقِي مِنْ نَارِ حُبِّكَ وَكُلُّ قَطْرَةٍ مِنْهُ يَنَادِيكَ بِلِسَانِ الْحَالِ يَا رَبِّي الْمُتَعَالِ فَاسْفِكْنِي عَلَى الْأَرْضِ فِي سَبِيلِكَ لِيُنَبْتَ مِنْهَا مَا أَرَدْتَهُ فِي الْوَالِحِ وَسَتَّرْتَهُ عَنِّي أَنْظُرْ عِبَادَكَ إِلَّا الَّذِينَ شَرِبُوا كَوْنَهُ الْعِلْمِ مِنْ أَيْدِي فَضْلِكَ وَسَلَسَبِيلِ الْعِرْفَانِ مِنْ كَأْسِ عَطَائِكَ، وَأَنْتَ تَعْلَمُ يَا إِلَهِي بِأَنِّي مَا أَرَدْتُ فِي أَمْرٍ إِلَّا أَمْرَكَ وَمَا قَصَدْتُ فِي تَكْرٍ إِلَّا ذِكْرَكَ وَمَا تَحَرَّكَ قَلْمِي إِلَّا وَقَدْ أَرَدْتُ بِهِ رِضَاءَكَ وَإِظْهَارَ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ بِسُلْطَانِكَ، تَرَانِي يَا إِلَهِي مُتَحَيِّرًا فِي أَرْضِكَ إِنْ أَدُكُرُ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ يَعْتَرِضُ عَلَيَّ خَلْقَكَ وَإِنْ أَتْرُكُ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ عِنْدِكَ أَكُونُ مُسْتَحَقًّا لِسَيَاطِ قَهْرِكَ وَبَعِيدًا عَنِ رِيَاضِ قُرْبِكَ، لَا فَوْعَرْتِكَ أَقْبَلْتُ إِلَى رِضَائِكَ وَأَعْرَضْتُ عَمَّا تَهْوَى بِهِ أَنْفُسُ عِبَادِكَ وَقَبِلْتُ مَا عِنْدَكَ وَتَرَكْتُ مَا يُبْعِدُنِي عَنْ مَكَامِنِ قُرْبِكَ وَمَعَارِجِ عِرْكَ، فَوْعَرْتِكَ بِحُبِّكَ لَا أَجْرُعُ عَنْ شَيْءٍ وَفِي رِضَائِكَ لَا أَفْرُعُ مِنْ بَلَايَا الْأَرْضِ كُلِّهَا لَيْسَ هَذَا إِلَّا بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَفَضْلِكَ وَعِنَايَتِكَ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقِي بِذَلِكَ، فَيَا إِلَهِي هَذَا كِتَابٌ أُرِيدُ أَنْ أُرْسِلَهُ إِلَى السُّلْطَانِ وَأَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنِّي مَا أَرَدْتُ مِنْهُ إِلَّا الظُّهُورَ عَدْلِهِ لِخَلْقِكَ وَبُرُورَ أَلْفِافِهِ لِأَهْلِ مَمْلَكَتِكَ، وَإِنِّي لِنَفْسِي مَا أَرَدْتُ إِلَّا مَا أَرَدْتَهُ وَلَا أُرِيدُ بِحَوْلِكَ إِلَّا مَا تُرِيدُ، عَدِمْتُ كَيْفُونَةَ تَرْيُدُ مِنْكَ دُونَكَ فَوْعَرْتِكَ رِضَاؤُكَ مُنْتَهَى أَمْلِي وَمَشِيَّتُكَ غَايَةُ رَجَائِي، فَارْحَمْ يَا إِلَهِي هَذَا الْفَقِيرَ الَّذِي تَشَبَّتَ بِذَيْلِ غَنَائِكَ وَهَذَا الدَّلِيلَ الَّذِي يَدْعُوكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْعَظِيمُ، أَيُّدِ يَا إِلَهِي حَضْرَةَ السُّلْطَانِ عَلَى إِجْرَاءِ حُدُودِكَ بَيْنَ عِبَادِكَ وَإِظْهَارِ عَدْلِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ لِيَحْكُمَ عَلَى هَذِهِ الْفِتْنَةِ كَمَا يَحْكُمُ عَلَى مَا دُونِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

حسب الاذن واجازه سلطان زمان اين عبد از مقرّ سرير سلطانی بعراق عرب توجّه نمود ودوازه سنه در آن ارض ساکن ودر مدّت توقّف شرح احوال در پیشگاه سلطانی معروض نشد، وهمچنین بدول خارجه اظهار نرفت متوکلاً علی الله در آن ارض ساکن تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد وبعد از ورود در صدد ادیّت جمعی فقراء افتاد، هر روز باغواى بعضی از علمای ظاهره و غیره متعرض این عباد بوده مع آنکه ابدأً خلاف دولت وملت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر نشده، واین عبد بملاحظه آنکه مبادا از افعال معتدین امری منافی رأى جهان آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بیاب وزارت خارجه میرزا سعید خان اظهار رفت تا در پیشگاه حضور معروض دارد و بانچه حکم سلطانی صدور یابد معمول گردد، مدتها گذشت و حکمی

صدر نیافت، تا آنکه امر بمقامی رسید که بیم آن بود بگتة فسادى بر پا شود و خون جمعى ریخته گردد لا بداً حفظاً لعباد الله معدودی بوالی عراق توجه نمودند، اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه فرمایند بر مرآت قلب منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع شده نظر بمصلحت بوده و چاره جز آن بر حسب ظاهر نه، ذات شاهانه شاهد وگواهند که در هر بلد که معدودی از این طائفه بوده اند نظر بتعدی بعضی از حکام نار حرب وجدال مشتعل می شد، ولکن این فانی بعد از ورود عراق کلّ را از فساد و نزاع منع نموده و گواه این عبد عمل اوست، چه که کلّ مطلعند و شهادت میدهند که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده مع ذلك احدی از حدّ خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرض نشده، قریب پانزده سنه میشود که کلّ ناظرأ الی الله و متوکلأ علیه ساکنند و آنچه بر ایشان وارد شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند.

و بعد از ورود این عبد باین بلد که موسوم بادرنه است بعضی از اهل عراق و غیره از معنی نصرت که در کتب الهی نازل شده سؤال نموده اند، اجوبه شئی در جواب ارسال، یکی از آن اجوبه در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور واضح گردد که این عبد جز صلاح و اصلاح بامری ناظر نبوده، و اگر بعضی از الطاف الهیه که من غیر استحقاق عنایت فرموده واضح و مکشوف نباشد اینقدر معلوم میشود که بعنایت واسع و رحمت سابقه قلب را از طراز عقل محروم نفرموده، صورت کلماتی که در معنی نصرت عرض شد این است:

هُوَ اللهُ تَعَالَى

معلوم بوده که حق جلّ ذکرة مقدّس است از دنیا و آنچه در او است، و مقصود از نصرت این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا مجادله نماید، سلطان یَفْعَلُ ما یَشَاءُ ملکوت انشاء را از برّ و بحر بیِدِ ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهیه عَلَى قَدْرِ مَرَاتِبِهِمْ، اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و اِلَّا اِنَّ رَبَّكَ لَعَلِيمٌ وَخَبِيرٌ، و آنچه حقّ جلّ ذکرة از برای خود خواسته قلوب عباد او است که کنائز ذکر و محبت ربّانیه و خزائن علم و حکمت الهیه اند، لم یزل اراده سلطان لا یزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و ما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات ملک اسماء و صفات شوند، پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست یگانه بمقرّ خود آید، یعنی تجلی اسماء و صفاتش نه ذاته تعالی چه که آن سلطان بيمثال لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود، پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود، بلکه محبوب آنست که مدائن قلوب که در تصرف جنود نفس و هوی است بسیف بیان و حکمت و تبیان مفتوح شود، لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد، و بعد بمدائن قلوب توجه کند، این است مقصود از نصرت ابداً فساد محبوب حقّ نبوده و نیست، و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابداً مرضی نبوده، اِنْ تَقْتُلُوا فِي رِضَاهُ لَخَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ اَنْ تَقْتُلُوا، الیوم باید احبای الهی بشأنی در ما بین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذی الجلال هدایت نمایند، قسم بأفتاب افق تقدیس که ابداً دوستان حقّ ناظر بارض و اموال فانیه او نبوده و نخواهند بود، حقّ لا زال ناظر بقلوب عباد خود بوده و این هم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شنونات ترابیه طاهر و مقدّس شوند و بمقامات باقیه

وارد گردند، و الا آن سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی از کلّ بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع و نه از بغضشان ضرری وارد، کلّ از امکانه ترابیه ظاهر و باو راجع خواهند شد و حقّ فرداً واحداً در مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ، و لا یَعْلَمُ ذَلِكَ إِلَّا هُوَ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ انتهى.

ولكن حُسن اعمال منوط بآنکه ذات شاهانه بنفسه بنظر عدل و عنایت در آن نظر فرمایند و بعریض بعضی من دون بیّنه و برهان کفایت نفرمایند، نَسَأَلُ اللّٰهَ بِأَنَّ يُؤَيِّدَ السُّلْطَانَ عَلٰی مَا أَرَادَ وَمَا أَرَادَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مُرَادَ الْعَالَمِينَ.

و بعد این عبد را باستانبول احضار نمودند با جمعی از فقراء وارد آن مدینه شدید، و بعد از ورود ابدأ با احدی ملاقات نشد چه که مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه ببرهان بر کلّ مبرهن گردد که این عبد خیال فساد نداشته و ابدأ با اهل فساد معاشر نه، فَوَالَّذِي أَنْطَقَ لِسَانَ كُلِّ شَيْءٍ بِنْتَاءٍ نَفْسِهِ نَظَرَ بِمِرَاعَاتِ بَعْضِي مَرَاتِبَ تَوَجَّهَ بَجَهْتِي صَعْبٌ بُوْدَ وَلَكِنْ لِحَفْظِ نَفُوسِ اِيْنِ اَمُورِ و اقع شده اِنَّ رَبِّي يَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَاِنَّهُ عَلٰی مَا أَقُولُ شَهِيدٌ.

ملك عادل ظلّ الله است در ارض باید كلّ در سایه عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند، این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص ببعضی دون بعضی شود، چه که ظلّ از مظلّ حاکی است حقّ جلّ ذکرة خود را رَبّ العالمین فرموده زیرا که كلّ را تربیت فرموده و میفرماید، فَتَعَالَى فَضْلُهُ الَّذِي سَبَقَ الْمُمْكِنَاتِ وَرَحْمَتُهُ الَّتِي سَبَقَتْ الْعَالَمِينَ، این بسی واضح است که صواب یا خطا علی زعم القوم این طائفه امری که بآن معروفند آنرا حقّ دانسته و اخذ کرده اند، لذا از ما عِنْدَهُمْ اِبْتِغَاءً لِمَا عِنْدَ اللّٰهِ گزشته اند، و همین گذشتن از جان در سبیل محبّت رحمن گواهیست صادق و شاهدیست ناطق عَلٰی ما هُمْ يَدَّعُونَ، آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد؟ و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده بمشهد فدا در ره دوست بجان و دل شتافته اند، اگر این نفوس که لله از ما سوا گزشته اند و جان و مال در سببش ایثار نموده اند تکذیب شوند بکدام حجّت و برهان صدق قول دیگران عَلٰی ما هُمْ عَلَيْهِ در محضر سلطان ثابت میشود، مرحوم حاجی سیّد محمد اَعْلٰی اللّٰهُ مَقَامَهُ وَاَعْمَسَهُ فِي لُجَّةِ بَحْرِ رَحْمَتِهِ وَاَعْفَرَانِهِ با آنکه از اعلم علمای عصر بودند و اتقی و ازهد اهل زمان خود و جلالت قدرشان بمرتبه بوده که السن برّیه كلّ بذکر و ثنايش ناطق و بزهد و ورعش موقن در غزای با روس با آنکه خود فتوی جهاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت دین با علم مبین توّجه نمودند معذلك ببطش یسیر از خیر کثیر گذشتند و مراجعت فرمودند، یا لَيْتَ كُثِفَ الْغَطَاءُ وَظَهَرَ مَا سَتَرَ عَنِ الْاَبْصَارِ، و این طایفه بیست سنه متجاوز است که در ایام ولیالی بسطوت غضب خاقانی معذّب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر يك بیداری افتاده اند، چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار از امّهات که از بیم و خوف جرأت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند، و بسی از عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلّت مشاهده شده اند، مَا مِنْ اَرْضٍ اِلَّا وَقَدْ صُبِعَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ وَمَا مِنْ هَوَاءٍ

إِلَّا وَقَدْ اِرْتَفَعَتْ إِلَيْهِ زَفْرَاتُهُمْ، ودر این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده، و مع جمیع این قضایا و بلایا نار حبّ الهی در قلوبشان بشأنی مشتعل که اگر کلّ را قطعه قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان نگذردند بلکه بجان مشتاق و آملند آنچه در سبیل الهی وارد شود.

ای سلطان نسمات رحمت رحمن این عباد را تقلیب فرموده و بشطر احدیه کشیده، "گواه عاشق صادق در آستین باشد" و لکن بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملیک زمانرا نسبت بمُخْرِمَانِ حَرَمِ رَحْمَنِ وَقاصدان کعبه عرفان مکدر نموده اند، ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان می نمود، این عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد، و بعد الأَمْرُ بِيَدِكَ وَأَنَا حَاضِرٌ تَلْقَاءَ سَرِيرِ سُلْطَنَتِكَ فَأَحْكُمْ لِي أَوْ عَلَيَّ، خداوند رحمن در فرقان که حجت باقیه است ما بین ملاً اکوان میفرماید فَنَمْنُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ تمنای موت را برهان صدق فرموده، و بر مرآت ضمیر منیر معلوم است که الیوم کدام حزیند که از جان در سبیل معبود عالمیان گذشته اند، و اگر کتب استدلالیه این قوم در اثبات ما هُمْ عَلَيْهِ بِدَمَاءِ مَسْفُوكَةٍ فِی سَبِيلِهِ تَعَالَى مَرْقُومٌ می شد هر آینه کتب لا یحصی ما بین بریه ظاهر و مشهود بود، حال چگونه این قوم را که قول و فعلشان مطابقت میتوان انکار نمود و نفوسی را که از یک ذره اعتبار در سبیل مختار نگذشته و نمیگذرد تصدیق نمود؟ بعضی از علماء که این بنده را تکفیر نموده اند ابدأ ملاقات ننموده اند و این عبد را ندیده اند و از مقصود مطلع نشده اند، وَمَعَذْلِكَ قَالُوا مَا أَرَادُوا وَيَقْعُلُونَ مَا يُرِيدُونَ، هر دعوی را برهان باید محض قول و اسباب زهد ظاهره نبوده، ترجمه چند فقره از فقرات صحیفه مکنونه فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب این مقام است بلسان پارسی عرض میشود تا بعضی از امور مستوره در پیشگاه حضور مکشوف شود، و مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که بکلمات مکنونه الیوم معروفست قومی هستند که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن مطیع نفس وهوی.

میفرماید "ای بیوفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذنب اغنام من شده اید مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب ضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است". و همچنین میفرماید "ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از او در ظاهر مشاهده شود، و چون بدست صرّاف ذائقه احدیه افتد قطره ئی از آن را قبول نفرماید، تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود و لکن از فَرَقْدَانِ تا ارض فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان". و همچنین میفرماید "ای پسر دنیا بسا سحرگهان تجلی عنایت من از مشرق لا مکان بمکان تو آمد و تو را در بستر راحت بغیر مشغول دید و چون برق روحانی بمقرّ عَزّ نورانی رجوع نمود و در مکان قرب نزد جنود قدس اظهار نداشتم و خجلت تو را نپسندیدم". و همچنین میفرماید "ای مدّعی دوستی من در سحرگهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و تو را بر فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و باز گشت" انتهی.

لذا در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول مدعی اکتفا رود، و در فرقان که فارق بین حق و باطل است میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ، و در حدیث شریف وارد لا تُصَدِّقُوا النَّمَامَ، بر بعضی از علماء امر مشتبه شده و این عبد را ندیده اند و آن نفوس که ملاقات نموده اند شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم الله فی الکتاب تکلم ننموده و باین آیه مبارکه ذاکر قوله تعالی هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ.

ای پادشاه زمان چشمهای این آوارگان بشطر رحمت رحمن متوجه و ناظر و البته این بلایا را رحمت کبری از پی و این شداید عظمی را رخاء عظیم از عقب، و لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد و کفی بالله شهیداً.

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَشْهَدُ بِأَنَّ قَلْبَ السُّلْطَانِ قَدْ كَانَ بَيْنَ اضْبَعِي قُدْرَتِكَ لَوْ تُرِيدُ قَلْبَهُ يَا إِلَهِي إِلَى شَطْرِ الرَّحْمَةِ وَالْإِحْسَانِ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمُتَعَالِي الْمُقْتَدِرُ الْمَنَّانُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُسْتَعَانُ.

در شرایط علما میفرماید وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ إِلَىٰ آخِرٍ، و اگر پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر وحی رحمن جاری شده ناظر شوند ملاحظه میفرمایند که متصفین باین صفات وارده در حدیث شریف اقل از کبریت احمرند، لذا هر نفسی که مدعی علم است قولش مسموع نبوده و نیست، و همچنین در ذکر فقهای آخر الزمان میفرماید فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ أَشْرُّ فُقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ حَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَالْيَهُمُّ تَعُودُ، و همچنین میفرماید إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعَنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْعَرَبِ، و اگر این احادیث را نفسی تکذیب نماید ثبوت آن بر این عبد است، چون مقصود اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد، علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند ابدأ متعرض این عبد نشده اند، چنانچه مرحوم شیخ مرتضیٰ اعلیٰ الله مقامه و أسکنه فی ظلِّ قبابِ عنایتیه در ایام توقّف در عراق اظهار محبت میفرمودند وَبِعَیْرِ مَا أَذِنَ اللَّهُ فِيهِ مِنْ تَكْلَمٍ نَمُودُنَا، نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُوقِقَ الْكُلَّ عَلَيَّ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَىٰ، حال جمیع نفوس از جمیع امور چشم پوشیده اند و باذیت این طائفه متوجهند، چنانچه اگر از بعضی که بعد از فضل باری در ظلّ مرحمت سلطانی آرمیده اند و بنعمت غیر متناهیه مُتَعَمِّدٌ سؤال شود که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت اظهار نموده اید بحسن تدبیر مملکتی بر ممالک افزودید و یا بامری که سبب آسایش رعیت و آبادی مملکت و ابقای ذکر خیر دولت شود توجه نموده اید جوابی ندارند جز آنکه جمعی را صدق و یا کذب باسم باری در حضور سلطان معروض دارند و بعد بقتل و تاراج مشغول شوند، چنانچه در تبریز و منصوریه مصر بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و ابدأ در پیشگاه حضور سلطان عرض نشده، کلّ این امور نظر بآن واقع شده که این فقرا را بی معین یافته اند، از امور خطیره گذشته اند و باین فقراء پرداخته اند طوائف متعدده و ملل مختلفه در ظلّ سلطان مستریحند يك طائفه هم این قوم باشند، بلکه باید علو همت و سمو فطرت ملازمان سلطانی بشأنی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان درآیند و ما بین کلّ بعدل حکم رانند، اجرای حدود الله محض عدلست و کلّ بآن راضی بلکه حدود الهیه سبب و علت حفظ بریه بوده و خواهد بود بقوله تعالی و لَكُمْ فِي

القصاصِ حَيَاةً يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، از عدل حضرت سلطان بعید است که بخطای نفسی جمعی از نفوس مورد سیاط غضب شوند، حقّ جلّ ذکره میفرماید لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، واین بسی معلوم که در هر طائفه عالم و جاهل عاقل و غافل فاسق و متقی بوده و خواهد بود، و ارتکاب امور شنیعه از عاقل بعید است چه که عاقل یا طالب دنیا است و یا تارک آن، اگر تارکست البتّه بغير حقّ توجّه ننماید و از این گذشته خشية الله او را از ارتکاب افعال منهيه مذمومه منع نماید، و اگر طالب دنیا است اموری که سبب وعلت اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود البتّه ارتکاب ننماید بلکه باعمالی که سبب اقبال ناس است عامل شود، پس میرهن شد که اعمال مردوده از انفس جاهله بوده و خواهد بود، نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يَحْفَظَ عِبَادَهُ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى غَيْرِهِ وَيُقَرِّبَهُمْ إِلَيْهِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي تَسْمَعُ حَيْنِي وَتَرَى حَالِي وَضُرِّي وَابْتِلَائِي وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي، إِنْ كَانَ نِدَائِي خَالِصاً لَوَجْهِكَ فَاجْذُبْ بِهِ قُلُوبَ بَرِيَّتِكَ إِلَى أَفْقِ سَمَاءِ عِرْفَانِكَ وَقَلْبِ السُّلْطَانِ إِلَى يَمِينِ عَرْشِ اسْمِكَ الرَّحْمَنِ، ثُمَّ ارْزُقْهُ يَا إِلَهِي النِّعْمَةَ الَّتِي نُزِّلَتْ مِنْ سَمَاءِ كَرَمِكَ وَسَحَابِ رَحْمَتِكَ لِيَنْقَطِعَ عَمَّا عِنْدَهُ وَيَتَوَجَّهَ إِلَيَّ شَطْرَ أَلْطَافِكَ، أَيْ رَبِّ أَيْدِهِ عَلَى نُصْرَةِ أَمْرِكَ وَإِعْلَاءِ كَلِمَتِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ، ثُمَّ انصُرْهُ بِجُنُودِ الْعَيْبِ وَالشَّهَادَةِ لِيُسَخَّرَ الْمَدَائِنَ بِاسْمِكَ وَيَحْكَمْ عَلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا بِقُدْرَتِكَ وَسُلْطَانِكَ، يَا مَنْ بِيَدِكَ مَلَكُوتُ الْإِبْرَاهِيمِ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْحَاكِمُ فِي الْمَبْدَأِ وَالْمَعَادِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

بشأنی امر را در پیشگاه حضور سلطانی مشتبه نموده اند که اگر از نفسی از این طایفه عمل قبیحی صادر شود آن را از مذهب این عباد می‌شمرند، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ این عبد ارتکاب مکاره را جایز ندانسته تا چه رسد بآنچه صریحاً در کتب الهی نهی آن نازل شده، حقّ ناس را از شرب خمر نهی فرموده و حرمت آن در کتاب الهی نازل و ثبت شده و علمای عصر کثرتاً الله أمثالهم طراً ناس را از این عمل شنیع نهی نموده اند، معذلك بعضی مرتکبند حال جزای این عمل بنفوس غافله راجع و آن مظاهر عزّ تقدیس مقدّس و مبرّأ، يَشْهَدُ بِتَقْدِيسِهِمْ كُلُّ الْوُجُودِ مِنَ الْعَيْبِ وَالشُّهُودِ، بلی این عباد حقّ را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید میدانند و ظهورات مظاهر احدیه را در عالم ملکیه محال ندانسته اند، و اگر نفسی محال داند چه فرق است ما بین او و قومی که ید الله را مغلول دانسته اند، و اگر حقّ جلّ ذکره را مختار دانند باید هر امری که از مصدر حکم آن سلطان قدم ظاهر شود کلّ قبول نمایند، لا مَفْرَ وَلَا مَهْرَبَ لِأَحَدٍ إِلَّا إِلَى اللَّهِ لَا عَاصِمَ وَلَا مَلْجَأَ إِلَّا إِلَيْهِ، و امری که لازم است اتیان دلیل و برهان مدعی علی ما یقول و یدعی، دیگر اعراض ناس از عالم و جاهل منوط نبوده و نخواهد بود، انبیاء که لئالی بحر احدیه و مهابط وحی الهیه اند محلّ اعراض و اعتراض ناس واقع شده اند چنانچه میفرماید وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ، و همچنین میفرماید مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، در ظهور خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء روح العالمین فداه ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس حقیقت از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن مظهر عزّ ذی الجلال وارد شده، بشأنی عباد غافل بودند که ادیت آن حضرت را از اعظم اعمال و سبب وصول بحقّ متعال میدانسته اند چه که علمای آن عصر در سنین اولیه از یهود و نصاری از آن شمس افق اعلی اعراض نمودند و باعراض آن نفوس جمیع ناس از وضع و شریف بر اطفای نور آن نیر افق معانی کمر بستند، اسامی کلّ در کتب مذکور است، از جمله وهب بن راهب و کعب بن اشرف

و عبد الله ابی وامثال آن نفوس، تا آنکه امر بمقامی رسید که در سفک دم اطهر آن حضرت مجلس شوری ترتیب دادند، چنانچه حق جلّ ذکره خبر فرموده "وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ"، وهمچنین میفرماید "وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيهِمْ بآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ"، تالله از مضمون این دو آیه مبارکه قلوب مقرّبین در احتراق است، وامثال این امور وارده محققه از نظر محو شده وابدأ تفکر نموده و نمینمایند که سبب اعراض عباد در احیان ظهور مطالع انوار الهیه چه بوده، وهمچنین قبل از خاتم انبیاء در عیسی ابن مریم ملاحظه فرمایند بعد از ظهور آن مظهر رحمن جمیع علماء آن سازج ایمان را بکفر و طغیان نسبت داده اند تا بالاخره باجازه حنّاس که اعظم علمای آن عصر بود وهمچنین قیافا که اقصی القضاة بود بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و عاجز است ضاقتّ علیه الأرض بؤسعتها إلى أن عرجه الله إلى السماء، و اگر تفصیل جمیع انبیاء عرض شود بیم آنست که کسالت عارض گردد، و مخصوص علمای توراة بر آنند که بعد از موسی نبی مستقلّ صاحب شریعت نخواهد آمد، نفسی از اولاد داود ظاهر خواهد شد و او مروج شریعت توراة خواهد شد تا باعانت او حکم توراة ما بین اهل شرق و غرب جاری و نافذ گردد، وهمچنین اهل انجیل محال دانسته اند که بعد از عیسی ابن مریم صاحب امر جدید از مشرق مشیت الهی اشراق نماید و مستدلّ باین آیه شده اند که در انجیل است إِنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ تَرْوُلَانِ وَلَكِنَّ كَلَامَ ابْنِ الْإِنْسَانِ لَنْ يَزُولَ أَبَدًا، و بر آنند که آنچه عیسی ابن مریم فرموده و امر نموده تغییر نیابد، در يك مقام از انجیل میفرماید إِنِّي ذَاهِبٌ وَآتِي، و در انجیل یوحنا هم بشارت داده بروح تسلی دهنده که بعد از من میآید، و در انجیل لوقا هم بعضی علامات مذکور است، و لکن چون بعضی از علمای آن ملت هر بیانی را تفسیری بهوای خود نمودند لذا از مقصود محتجب ماندند، فَيَا لَيْتَ أَذْنْتُ لِي يَا سُلْطَانُ لِنُرْسِلَ إِلَى حَضْرَتِكَ مَا تَقَرُّ بِهِ الْعِيُونَ وَتَطْمَئِنُّ بِهِ النُّفُوسُ وَيُوقِنُ كُلُّ مُنْصِفٍ بِأَنَّ عِنْدَهُ عِلْمَ الْكِتَابِ، و بعضی از ناس چون از جواب خصم عاجزند بحبل تحریف کتب متمسکند، و حال آنکه ذکر تحریف در مواضع مخصوصه بوده، لَوْلَا إِعْرَاضُ الْجُهَلَاءِ وَإِعْمَاضُ الْعُلَمَاءِ لَقُلْتُ مَقَالًا تَفْرُحُ بِهِ الْقُلُوبُ وَتَطِيرُ إِلَى الْهَوَاءِ الَّذِي يُسْمَعُ مِنْ هَرِيرِ أَرْيَاحِهِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَلَكِنَّ الْآنَ لِعَدَمِ اقْتِضَاءِ الزَّمَانِ مَنَعْتُ اللِّسَانَ عَنِ الْبَيَانِ وَخُتِمَ إِنَاءُ النَّبِيَّانِ إِلَى أَنْ يَفْتَحَ اللَّهُ بَعْدَرْتِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ.

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ سَخَّرْتَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِأَنْ تَحْفَظَ سِرَّاجَ أَمْرِكَ بِرُجَاةِ قُدْرَتِكَ وَأَلْطَافِكَ لِنَلَأَ تَمَرٌّ عَلَيْهِ أَرْيَاحُ الْإِنْكَارِ مِنْ شَطْرِ الَّذِينَ عَقَلُوا مِنْ أَسْرَارِ اسْمِكَ الْمُخْتَارِ، ثُمَّ زِدْ نُورَهُ بِذَهْنِ حِكْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَنْ فِي أَرْضِكَ وَسَمَاوَاتِكَ، أَيُّ رَبِّ أَسْأَلُكَ بِالْكَلِمَةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِهَا فَرَعَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ إِلَّا مَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى بِأَنْ لَا تَدْعِنِي بَيْنَ خَلْقِكَ فَارْفَعْنِي إِلَيْكَ وَأَدْخِلْنِي فِي ظِلَالِ رَحْمَتِكَ وَأَشْرِبْنِي زُلَالِ حَمْرِ عِنَايَتِكَ لِأَسْكُنَ فِي خِبَاءِ مَجْدِكَ وَقِبَابِ أَلْطَافِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمُهَيِّئُ الْقَيُّومُ

يَا سُلْطَانُ قَدْ خَبَتْ مَصَابِيحُ الْإِنْصَافِ وَاشْتَعَلَتْ نَارُ الْاِعْتِسَافِ فِي كُلِّ الْأَطْرَافِ إِلَى أَنْ جَعَلُوا أَهْلِي أُسَارَى مِنَ الزُّورَاءِ إِلَى الْمَوْصِلِ الْحَدْبَاءِ، لَيْسَ هَذَا أَوْلَ حُرْمَةٍ هُنِكَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَنْظُرَ وَيَذْكَرَ فِيمَا

وَرَدَ عَلَى آلِ الرَّسُولِ إِذْ جَعَلَهُمُ الْقَوْمُ أُسَارَى وَأَدْخَلُوهُمْ فِي دِمَشْقَ الْفَيْحَاءِ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ سَيِّدُ السَّاجِدِينَ وَسَنَدُ الْمُقَرَّبِينَ
 وَكَعْبَةُ الْمُشْتَأَقِينَ رُوحُ مَا سِوَاهُ فِدَاهُ، قِيلَ لَهُمْ أَنْتُمْ الْخَوَارِجُ؟ قَالَ لَا وَاللَّهِ نَحْنُ عِبَادُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَبِنَا أَفْتَرْنَا نَعْرُ
 الْإِيمَانَ وَلَا حَتَّ آيَةُ الرَّحْمَنِ وَبِذِكْرِنَا سَالَتِ الْبَطْحَاءُ وَمَا طَتِ الظُّلْمَةُ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، قِيلَ أَحْرَمْتُمْ مَا
 أَحَلَّهُ اللَّهُ أَوْ حَلَلْتُمْ مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ؟ قَالَ نَحْنُ مَنِ اتَّبَعْنَا أَمْرَ اللَّهِ وَنَحْنُ أَصْلُ الْأَمْرِ وَمَبْدُؤُهُ وَأَوَّلُ كُلِّ خَيْرٍ وَمُنْتَهَاهُ نَحْنُ
 آيَةُ الْقَدَمِ وَذِكْرُهُ بَيْنَ الْأُمَمِ، قِيلَ أَتْرَكْتُمُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ فِينَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ وَنَحْنُ نَسَائِمُ السُّبْحَانِ بَيْنَ الْأَكْوَانِ وَنَحْنُ الشَّوَارِعُ
 الَّتِي انشَعَبَتْ مِنَ الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ الَّذِي أَحْيَى اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ وَيُحْيِيهَا بِهِ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَمِنَّا انْتَشَرَتْ آيَاتُهُ وَظَهَرَتْ بَيِّنَاتُهُ
 وَبَرَزَتْ آثَارُهُ وَعِنْدَنَا مَعَانِيهِ وَأَسْرَارُهُ، قِيلَ لِأَيِّ جُزْمٍ مُلِيتُمْ قَالَ لِحُبِّ اللَّهِ وَانْقِطَاعِنَا عَمَّا سِوَاهُ، إِنَّا مَا دَكَّرْنَا عِبَارَتَهُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ بَلْ رَشَحْنَا رَشْحًا مِنَ الْبَحْرِ الْحَيَوَانِ الَّذِي كَانَ مُودِعًا فِي كَلِمَاتِهِ لِيَحْيِيَ بِهِ الْمُقْبِلُونَ وَيَطْلَعُوا بِمَا وَرَدَ عَلَى
 أُمَّتِهِ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ سَوَاءٍ أَوْ خَسِرِينَ، وَنَرَى الْيَوْمَ يَعْتَرِضُونَ الْقَوْمَ عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ قَبْلُ وَهُمْ يَظْلِمُونَ أَشَدَّ مِمَّا ظَلَمُوا
 وَلَا يَعْرِفُونَ، تَاللَّهِ إِنِّي مَا أَرَدْتُ الْفَسَادَ بَلْ تَطْهِيرَ الْعِبَادِ عَنْ كُلِّ مَا مَعَهُمْ عَنِ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ يَوْمِ النَّادِ، كُنْتُ
 نَائِمًا عَلَى مَضْجَعِي مَرَّتَ عَلَيَّ نَفْحَاتُ رَبِّي الرَّحْمَنِ وَأَيَّظَّنْتِي مِنَ النَّوْمِ وَأَمَرَنِي بِالنِّدَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، مَا كَانَ
 هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ عِنْدِهِ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ سُكَّانُ جَبْرُوتِهِ وَمَلَكُوتِهِ وَأَهْلُ مَدَائِنِ عِزِّهِ، فَوَنَفْسِهِ الْحَقِّ لَا أَجْرَعُ مِنَ الْبَلَايَا
 فِي سَبِيلِهِ وَلَا عَنِ الرَّزَايَا فِي حُبِّهِ وَرِضَائِهِ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَاءَ غَادِيَةً لِهَذِهِ الدَّسَكْرَةِ الْخَضْرَاءِ وَدُبَالَةً لِمِصْبَاحِهِ الَّذِي
 بِهِ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ، هَلْ يَبْقَى لِأَحَدٍ مَا عِنْدَهُ مِنْ ثَرْوَتِهِ أَوْ يُغْنِيهِ عَدَاً عَنْ مَالِكِ نَاصِيَّتِهِ، لَوْ يَنْظُرُ أَحَدٌ فِي
 الَّذِينَ نَامُوا تَحْتَ الرِّضَامِ وَجَاوَرُوا الرِّغَامَ هَلْ يَقْدِرُ أَنْ يَمَيِّزَ رِمَمَ جَمَاجِمِ الْمَالِكِ عَنْ بَرَاجِمِ الْمَمْلُوكِ؟ لَا فَوَالِ اللَّهِ
 الْمَلُوكِ، وَهَلْ يَعْرِفُ الْوَلَاةَ مِنَ الرِّعَاةِ وَهَلْ يَمَيِّزُ أَوْلِي الثَّرْوَةِ وَالْغِنَاءِ مِنَ الَّذِي كَانَ بِلا جِذَاءٍ وَوِطَاءٍ؟ تَاللَّهِ قَدْ رُفِعَ
 الْفَرْقُ إِلَّا لِمَنْ قَضَى الْحَقَّ وَقَضِيَ بِالْحَقِّ، أَيْنَ الْعُلَمَاءُ وَالْفُضَلَاءُ وَالْأُمَرَاءُ أَيْنَ دِقَّةُ أَنْظَارِهِمْ وَجِدَّةُ أَبْصَارِهِمْ وَرِقَّةُ
 أَفْكَارِهِمْ وَسَلَامَةُ أَدْكَارِهِمْ وَأَيْنَ خَزَائِنُهُمْ الْمَسْتَوْرَةُ وَخَزَائِنُهُمْ الْمَشْهُودَةُ وَسُرُّهُمْ الْمَوْضُونَةُ وَفُرُشُهُمُ الْمَوْضُوعَةُ، هَيْهَاتَ
 قَدْ صَارَ الْكُلُّ بُورًا وَجَعَلَهُمْ قَضَاءَ اللَّهِ هَبَاءً مَنثورًا، قَدْ نَثَلَ مَا كَنَزُوا وَتَشَتَّتَ مَا جَمَعُوا وَتَبَدَّدَ مَا كَتَمُوا، أَصْبَحُوا لَا
 يُرَى إِلَّا أَمَاكِنُهُمْ الْخَالِيَةَ وَسُفُوفُهُمْ الْخَاوِيَةَ وَجُدُوعُهُمُ الْمُنْفَعِرَةَ وَقَشِييُهُمُ الْبَالِيَةَ، إِنَّ الْبَصِيرَ لَا يَشْغَلُهُ الْمَالُ عَنِ النَّظَرِ
 إِلَى الْمَالِ وَالْخَبِيرَ لَا تُمَسِّكُهُ الْأَمْوَالُ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى الْغَنِيِّ الْمُتَعَالِ، أَيْنَ مَنْ حَكَّمَ عَلَى مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهَا
 وَأَسْرَفَ وَاسْتَطْرَفَ فِي الدُّنْيَا وَمَا خُلِقَ فِيهَا، أَيْنَ صَاحِبُ الْكُتَيْبَةِ السَّمْرَاءِ وَالرَّايَةِ الصَّفْرَاءِ، أَيْنَ مَنْ حَكَّمَ فِي الزُّورِ
 وَأَيَّنَ مَنْ ظَلَمَ فِي الْفَيْحَاءِ وَأَيَّنَ الَّذِينَ ارْتَعَدَ الْكُنُوزَ مِنْ كَرَمِهِمْ وَقَبِضَ الْبَحْرَ عِنْدَ بَسْطِ أَكْفِهِمْ وَهَمَمِهِمْ، وَأَيَّنَ مَنْ طَالَ
 ذِرَاعُهُ فِي الْعِضْيَانِ وَمَالَ ذِرْعُهُ عَنِ الرَّحْمَنِ، أَيْنَ الَّذِي كَانَ أَنْ يَجْتَبِيَ اللَّذَاتِ وَيَجْتَبِيَ أُنْمَارَ الشَّهَوَاتِ، أَيْنَ رَبَّاتُ
 الْكَمَالِ وَذَوَاتُ الْجَمَالِ، أَيْنَ أَغْصَانُهُمُ الْمُتَمَائِلَةُ وَأَفْنَانُهُمُ الْمُتَطَاوِلَةُ وَقُصُورُهُمُ الْعَالِيَةُ وَبَسَاتِينُهُمُ الْمَعْرُوشَةُ، وَأَيَّنَ دِقَّةُ
 أَدِيمِهَا وَرِقَّةُ نَسِيمِهَا وَخَرِيرُ مَائِهَا وَهَزِيرُ أَرْيَاحِهَا وَهَدِيرُ وَرْقَائِهَا وَخَفِيفُ أَشْجَارِهَا، وَأَيَّنَ سُحُورُهُمُ الْمُفْتَرَّةُ وَتُغُورُهُمُ
 الْمُبْتَسِمَةُ، فَوَاهَا لَهُمْ قَدْ هَبَطُوا الْحَضِيضَ وَجَاوَرُوا الْقَضِيضَ لَا يُسْمَعُ الْيَوْمَ مِنْهُمْ ذِكْرٌ وَلَا رِكْزٌ وَلَا يُعْرَفُ مِنْهُمْ أَمْرٌ
 وَلَا رَمَزٌ، أَيَمَارُونَ الْقَوْمَ وَهُمْ يَشْهَدُونَ؟ أَيُنْكَرُونَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؟ لَمْ أَدْرِ بِأَيِّ وَادٍ يَهِيمُونَ، أَمَا يَرَوْنَ يَذْهَبُونَ وَلَا يَرْجِعُونَ؟
 إِلَى مَتَى يُغَيِّرُونَ وَيُنْجِدُونَ يَهْبِطُونَ وَيَصْعَدُونَ؟ "أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ، طُوبَى لِمَنْ قَالَ أَوْ
 يَقُولُ بَلَى يَا رَبِّ أَنْ وَحَانَ وَيَنْقَطِعُ عَمَّا كَانَ إِلَى مَالِكِ الْأَكْوَانِ وَمَلِيكِ الْإِمْكَانِ، هَيْهَاتَ لَا يُحْصَدُ إِلَّا مَا زُرِعَ وَلَا
 يُؤَخَذُ إِلَّا مَا وُضِعَ إِلَّا بِفَضْلِ اللَّهِ وَكَرَمِهِ، هَلْ حَمَلَتِ الْأَرْضُ بِالَّذِي لَا تَمْنَعُهُ سُبْحَاتُ الْجَلَالِ عَنِ الصُّعُودِ إِلَى

مَلَكُوتِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْمُتَعَالِ؟ وَهَلْ لَنَا مِنَ الْعَمَلِ مَا يَرْوُ بِهِ الْعِلَلُ وَيُقَرِّبُنَا إِلَى مَالِكِ الْعِلَلِ؟ نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُعَامِلَنَا بِفَضْلِهِ لَا بِعَدْلِهِ وَيَجْعَلَنَا مِمَّنْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ وَانْقَطَعَ عَمَّا سِوَاهُ.

يا مَلِكُ قَدْ رَأَيْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَا رَأَتْ عَيْنٌ وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ، قَدْ أَنْكَرَنِي الْمَعَارِفُ وَضَاقَ عَلَيَّ الْمَخَارِفُ قَدْ نَصَبَ ضَخْضَاخُ السَّلَامَةِ وَاصْفَرَّ ضَخْضَاخُ الرَّاحَةِ، كَمْ مِنَ الْبَلَايَا نَزَلَتْ وَكَمْ مِنْهَا سَوَفَ تَنْزُلُ، أَمْشِي مُقْبِلًا إِلَى الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ وَعَنْ وَرَائِي تَنَسَابُ الْحُبَابِ، قَدْ اسْتَهَلَّ مَدْمَعِي إِلَى أَنْ بُلَّ مَضْجَعِي وَلَيْسَ حُزْنِي لِنَفْسِي تَاللهِ رَأْسِي يَشْتَاقُ الرِّمَاحَ فِي حُبِّ مَوْلَاهُ، وَمَا مَرَرْتُ عَلَى شَجَرٍ إِلَّا وَقَدْ خَاطَبَهُ فُوَادِي يَا لَيْتَ قُطِعْتَ لِاسْمِي وَصَلَبَ عَلَيْكَ جَسَدِي فِي سَبِيلِ رَبِّي بَلْ بِمَا أَرَى النَّاسَ فِي سَكْرَتِهِمْ يَغْمَهُونَ وَلَا يَغْرِفُونَ، رَفَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَوَضَعُوا إِلَهُهُمْ كَأَنَّهُمْ اتَّخَذُوا أَمْرَ اللَّهِ هُزُوعًا وَلَهُوًّا وَلَعِبًا، وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ وَفِي حِصْنِ الْأَمَانِ هُمْ مُحْصَنُونَ، لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا يَطْنُونَ، عَدَا يَرَوْنَ مَا يُنْكِرُونَ، فَسَوْفَ يُخْرِجُونَنَا أَوْلُو الْحُكْمِ وَالْعَنَاءِ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي سَمَّيْتَ بِأَدْرَتِهِ إِلَى مَدِينَةٍ عَدَا، وَمِمَّا يَحْكُونَ إِنَّهَا أَحْرَبُ مُدُنِ الدُّنْيَا وَأَقْبَحُهَا صُورَةً وَأَرْدُوها هَوَاءً وَأَنْتَنُها مَاءً كَأَنَّها دَارُ حُكُومَةِ الصِّدْقِ لَا يُسْمَعُ مِنْ أَرْجَائِهَا إِلَّا صَوْتُ تَرْجِعِهِ، وَأَرَادُوا أَنْ يَحْبِسُوا الْغُلَامَ فِيهَا وَيَسُدُّوا عَلَى وَجْهِهَا أَبْوَابَ الرَّخَاءِ وَيَصُدُّوا عَنَّا عَرْضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِيمَا غَبَرَ مِنْ أَيَّامِنَا، تَاللهِ لَوْ يَنْهَكُنِي اللَّعْبُ وَيُهْلِكُنِي السَّغْبُ وَيُجْعَلُ فِرَاشِي مِنَ الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ وَمُؤَانِسِي وَخُوشَ الْعَرَاءِ لَا أَجْزَعُ وَأَصْبِرُ كَمَا صَبَرَ أَوْلُو الْحَزْمِ وَأَصْحَابُ الْعَزْمِ بِحَوْلِ اللَّهِ مَالِكِ الْقَدَمِ وَخَالِقِ الْأَمَمِ، وَأَشْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ الْأَحْوَالِ وَتَرْجُو مِنْ كَرَمِهِ تَعَالَى بِهَذَا الْحَبْسِ يُعْتَقُ الرِّقَابَ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْأَطْنَابِ وَيَجْعَلُ الْوُجُوهَ خَالِصَةً لَوَجْهِهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ، إِنَّهُ مُحِيبٌ لِمَنْ دَعَاهُ وَقَرِيبٌ لِمَنْ نَاجَاهُ، وَنَسْأَلُهُ بِأَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْبَلَاءَ الْأَدْهَمَ دِرْعًا لِهَيْكَلِ أَمْرِهِ وَبِهِ يَحْفَظُهُ مِنْ سُيُوفِ شَاحِدَةٍ وَقُضْبِ نَافِذَةٍ، لَمْ يَزَلْ بِالْبَلَاءِ عَلَا أَمْرُهُ وَسَنَا نَكْرُهُ هَذَا مِنْ سُنَّتِهِ قَدْ خَلَّتْ فِي الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ وَالْأَعْصَارِ الْمَاضِيَةِ، فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ الْقَوْمُ مَا لَا يَقْفَهُونَهُ الْيَوْمَ إِذَا عَثَرَ جَوَادُهُمْ وَطُويَ مِهَادُهُمْ وَكَلَّتْ أَسْيَافُهُمْ وَرَزَلَتْ أَقْدَامُهُمْ، لَمْ أَدْرِ إِلَى مَتَى يَرْكَبُونَ مَطِيَّةَ الْهَوَى وَيَهَيِّمُونَ فِي هَيْمَاءِ الْعَفْلَةِ وَالْعَوَى، أَيْنَقَى عِرَّةً مَنْ عَرَّ وَذَلَّةً مَنْ ذَلَّ؟ أَمْ يَبْقَى مِنْ اتِّكَا عَلَى الْوَسَادَةِ الْعُلْيَا وَبَلَغَ فِي الْعِرَّةِ إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى؟ لَا وَرَبِّي الرَّحْمَنِ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّي الْعَزِيزِ الْمَنَّانِ، أَيُّ دِرْعٍ مَا أَصَابَهَا سَهْمُ الرِّدَى وَأَيُّ فُودٍ مَا عَرَّتْهُ يَدُ الْقَضَا، وَأَيُّ حِصْنٍ مُنِعَ عَنْهُ رَسُولُ الْمَوْتِ إِذَا أَتَى؟ وَأَيُّ سَرِيرٍ مَا كُسِرَ؟ وَأَيُّ سَدِيرٍ مَا قَعِرَ؟ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا وَرَاءَ الْخِتَامِ مِنْ رَجِيحِ رَحْمَةِ رَبِّهِمْ الْعَزِيزِ الْعَلَامِ لَنَبَذُوا الْمَلَامَ وَاسْتَرْضَوْا عَنِ الْغُلَامِ، وَمَا الْآنَ حَجْبُونِي بِحِجَابِ الظُّلَامِ الَّذِي نَسَجُوهُ بِأَيْدِي الطُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ، سَوْفَ تَشْقَى يَدُ الْبَيْضَاءِ جَبِيًّا لِهَذِهِ اللَّيْلَةِ الدَّلْمَاءِ وَيَفْتَحَ اللَّهُ لِمَدِينَتِهِ بَابًا رَتَجًا، يَوْمَئِذٍ يَدْخُلُونَ فِيهَا النَّاسُ أَفْوَاجًا وَيَقُولُونَ مَا قَالَتْهُ اللَّائِمَاتُ مِنْ قَبْلِ لِيظَهَرَ فِي الْغَايَاتِ مَا بَدَأَ فِي الْبِدَايَاتِ، أُبْرِدُونَ الْإِقَامَةَ وَرَجْلُهُمْ فِي الرِّكَابِ؟ وَهَلْ يَرَوْنَ لِدَهَابِهِمْ مِنْ إِيَابٍ؟ لَا وَرَبِّ الْأَرْبَابِ إِلَّا فِي الْمَآبِ، يَوْمَئِذٍ يَقُومُ النَّاسُ مِنَ الْأَجْدَاثِ وَيُسْأَلُونَ عَنِ التُّرَاثِ، طُوبَى لِمَنْ لَا تَسُومُهُ الْأَنْتَقَالُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي فِيهِ تَمُرُّ الْجِبَالُ وَيَحْضُرُ الْكُلُّ لِلسُّؤَالِ فِي مَحْضَرِ اللَّهِ الْمُتَعَالِ إِنَّهُ شَدِيدُ النِّكَالِ، نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يَقْدَسَ قُلُوبَ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ مِنَ الضَّغِينَةِ وَالْبَغْضَاءِ لِيَنْظُرُوا الْأَشْيَاءَ بِعَيْنٍ لَا يَغْلِبُهَا الْإِغْضَاءُ وَيُضَعِّدُهُمْ إِلَى مَقَامٍ لَا تَقْلِبُهُمُ الدُّنْيَا وَرِيَّاسَتُهَا عَنِ النَّظَرِ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَلَا يُشْغَلُهُمُ الْمَعَاشُ وَأَسْبَابُ الْفِرَاشِ عَنِ الْيَوْمِ الَّذِي فِيهِ يُجْعَلُ الْجِبَالُ كَالْفِرَاشِ، وَلَوْ أَنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الْبَلَاءِ فَسَوْفَ يَأْتِي يَوْمٌ فِيهِ يُنَوِّحُونَ وَيُنْكِرُونَ، فَوَرَبِّي لَوْ حَيَّرْتُ فِيمَا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْعِرَّةِ وَالْعَنَاءِ وَالتَّرْوَةِ وَالْعَلَاءِ وَالرَّاحَةِ وَالرَّخَاءِ وَمَا أَنَا فِيهِ مِنَ الشَّدَةِ وَالْبَلَاءِ

لَاخْتَرْتُ مَا أَنَا فِيهِ الْيَوْمَ، وَالآنَ لَا أَبَدِّلُ ذَرَّةً مِنْ هَذِهِ الْبَلَايَا بِمَا خُلِقَ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْشَاءِ، لَوْلَا الْبَلَاءُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَدَّ لِي بَعَائِي وَمَا نَفَعَنِي حَيَاتِي، وَلَا يَخْفَى عَلَى أَهْلِ الْبَصَرِ وَالنَّاطِرِينَ إِلَى الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ بِأَنِّي فِي أَكْثَرِ أَيَّامِي كُنْتُ كَعَبْدٍ يَكُونُ جَالِسًا تَحْتَ سَيْفٍ عُلِقَ بِشَعْرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَلَمْ يَدْرِ مَتَى يَنْزِلُ عَلَيْهِ أَيْزَلٌ فِي الْحِينِ أَوْ بَعْدَ حِينٍ، وَفِي كُلِّ ذَلِكَ نَشْكُرُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَنَحْمَدُهُ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يَبْسُطَ ظِلَّهُ لِيُسْرِعَنَّ إِلَيْهِ الْمُؤَحَّدُونَ وَيَأْوِينَنَّ فِيهِ الْمُخْلِصُونَ وَيَرْزُقَ الْعِبَادَ مِنْ رَوْضِ عِنَابَيْتِهِ زَهْرًا وَمِنْ أَفْقِ الْأَطَافِ زَهْرًا وَيُؤَيِّدَهُ فِيمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى وَيُؤَفِّقَهُ عَلَى مَا يَقْرِبُهُ إِلَى مَطْلَعِ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى لِيَعُضَّ الطَّرْفَ مِمَّا يَرَى مِنَ الْإِجْحَافِ وَيَنْظُرَ إِلَى الرَّعِيَّةِ بِعَيْنِ الْأَطَافِ وَيَحْفَظَهُمْ مِنَ الْاِعْتِسَافِ، وَنَسْأَلُهُ تَعَالَى بِأَنْ يَجْمَعَ الْكُلَّ عَلَى خَلِيجِ الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ الَّذِي كُلُّ قَطْرَةٍ مِنْهُ تُنَادِي إِنَّهُ مُبَشِّرُ الْعَالَمِينَ وَمُحْيِي الْعَالَمِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ، وَنَسْأَلُهُ تَعَالَى بِأَنْ يَجْعَلَكَ نَاصِرًا لِأَمْرِهِ وَنَاطِرًا إِلَى عَدْلِهِ لِتَحْكَمَ عَلَى الْعِبَادِ كَمَا تَحْكُمُ عَلَى ذَوِي قَرَابَتِكَ وَتَخْتَارَ لَهُمْ مَا تَخْتَارُهُ لِنَفْسِكَ، إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي الْمُهَيِّمُ الْقَيُّومُ.





عنایت الله یزدانی
پنجمین ولی امردیانت بهائی

دوستان و منتسبین جمال اقدس ابھی در ارض مقدس ایران وساکنین دیگر اقالیم عالم کلاً ملاحظه فرمائید

با نهایت تأثر و تأسف به اطلاع یاران میرسانم که در یوم هجدهم از ماه استقلال سنه ۱۷۰ بدیع مطابق ششم از ماه سپتامبر سنه ۲۰۱۳ میلادی ژاک سوقومنیان چهارمین ولی امردیانت بهائی از عالم فانی به عالم باقی صعود فرمودند. هیکل عنصری مبارک بعد از اجرای صلوة بهائی در کنار مدینه ماریسی از اقلیم فرانسه مشرف بر بحر مدیترانه در یوم پنجم استجلال مطابق دوازدهم از ماه سپتامبر سنه ۲۰۱۳ میلادی به خاک سپرده شدند. طول ولایت ایشان قریب به بیست دو سال از یوم صعود سومین ولی امرالله دونالد هاروی میباشد.

سلسله ولایت امرالله که بدایتش جلوس شوقی افندی بر کرسی ولایت امرالله بوده با ولایت چارلز میسن ریمی دونالد هاروی ژاک سوقومنیان و هم اکنون این بنده درگاه حضرت بهالله که بر اصل انتصاب این عبد توسط ژاک سوقومنیان بعنوان وصی ایشان منتصب شده است ادامه دارد. این عبد از خود هیچگونه ادعائی نداشته و ولایت این عبد ناتوان بر مبنای انتصاب بعنوان پنجمین ولی امرالله توسط ولی امرچهارم آقای ژاک سوقومنیان میباشد. ایشان در مرقومه مورخ یوم دهم از ماه فوریه سنه ۲۰۰۵ میلادی فرمودند " بعد از مناجات و طلب تائید از درگاه الهی تصمیمم را در انتصاب وصی خود اعلان داشته و آن انتصاب آقای عنایت الله یزدانی مقیم مدینه سیدنی از اقلیم استرالیا میباشد. این تصمیم نهایی و غیر قابل بحث بوده و بعد از حیات جسمانی ایشان پنجمین ولی امرالله خواهند بود. شرط لازم جهت برقراری نظم الهی بلوغ و رشد روحانیست." این مرقومه در مجله رضوان شماره چهارم مورخ شهرالجلال ۱۶۴ بدیع مطابق آوریل ۲۰۰۷ میلادی چاپ و باطلاع عموم رسیده است. حال که اراده ی الهی بر این قرار گرفته است و بار ثقیل ولایت امرالله بردوش این عبد ناتوان وضعیف قرار داده است از درگاهش طلب کمک و معاضدت مینمایم. دل به وعدهای محکمش بسته و امید به کمکها و فضلهای بی منتهاش داشته. بر کلیه مؤمنین و مؤمنات اعضای بیت العل کاذب درحیفا اعضای محافل ملی و محلی در شرق و غرب عالم و اعضای کلیه انجمنهای وابسته لازم و ضروریست فوراً بطرف ولی امر حاضر افتان و خیزان شتابند تا اقدامات لازم جهت برقراری دوباره زیر بنای نظم الهی که بعد از صعود شوقی افندی توسط ناقضین عصر تکوین ایادیان بی وفا و در رأس آنها روحیه خانم چون سلف خود یحیی بیحیا بوضع اسفناکی تخریب شده است انجام شود. در آن وقت و تنها در آن وقت است وحدت اصلیه در میان احبا بر قرار شود و روح فیاض در کانالهای نظم اداری امرالله دوباره جاری و برقرار گردد.

سلسله ولایت امرالله در دور بهائی که اقل از هزار سال نیست بر خلاف نیت شوم دشمنان لدود امرالله و معاندین جسور و گستاخ که چهره ی کریه خود را چه در عهد اعلی و چه در عهد ابھی و چه در عهد میثاق و هم اکنون در عصر تکوین هم از خارج و هم از داخل نشان داده است ادامه خواهد داشت. آثار مبارکه که شهادت به ادامه ولایت امرالله است بحدی کثیر و زیاد است که یک آیه

از آن آیات کافیهست که تشنه حقیقت را سیراب کند و خسته راه راستی را به سرمنزل مقصود کشاند و کودک خردسالی حقیقت امرالله و ادامه ولایت امرالله را اثبات نماید. از بدو طلوع شمس حقیقت و مبشر جمال قدم از افق شیراز و در طی رسالت حضرت بهالله و همینطور در عهد حضرت عبدالبهاء و چه از شروع عصر تکوین تاکنون دیانت بهائی و منتسبین آن مورد ظلم و ستم و حملات پی در پی قرار داشته و بفرموده حضرت بهاءالله "شیاطین از جمیع اشیاء ظاهر و به تمام مکر در تخریب حصن امر مشغول" بوده و هستند. برای حفظ امرالله و صیانت دین الله و حفظ کلمهالله و تعالیمش مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء سندی بوجود آوردند که بعنوان الواح مقدسه و صیای حضرت عبدالبهاء معروف و بعد از صعود مرکز میثاق در جمع احبا تلاوت شد. ایشان در اهمیت تحریر آن در همین ورقه میفرمایند قوله الاحلی "ای یاران عزیز، الآن من در خطری عظیم و امید ساعتی از حیات مفقود و ناچار بتحریر این ورقه پرداختم حفظاً لأمرالله و صیانه لدینه و حفظاً لكلمته و صوتاً لتعالیمه". شوقی افندی اولین ولی امرالله در مورد این سند عظیم الشأن چنین میفرمایند "قوای خلاقه منبعثه از شریعت حضرت بهاءالله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابل سندی بوجود آورد که میتوان آنرا به منزله دستور نظم بدیع عالم که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است تلقی نمود. لذا الواح و صیای مبارکه را میتوان به منزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوه مؤلده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوه به وجود آمده. چون الواح و صایا ولید عهد و میثاق است یعنی هم وارث شارع و هم وارث مبین شریعت الله، لهذا نمیتوان آنرا نه از موجد قوه فاعله اولیه و نه از آنکه آنرا مآلاً ببار آورده مجزاً نمود. باید همواره به خاطر داشت که منویات منبعثه حضرت بهاءالله به نحوی در روش و حالات حضرت عبدالبهاء نفوذ و سریان یافته و مقاصد آنان به قسمی با یکدیگر ممزوج و مرتبط گشته که صرف مبادرت به انتزاع تعالیم جمال قدم از تأسیساتی که مثل اعلاهی همان تعالیم وضع فرموده بمنزله رد یکی از مقدسترین حقایق اساسیه این آئین بشمار میرود." در این سند الهی و دستورالعمل نظم آتی عالم مؤسسات این نظم بدیع تدوین یافته که اهم مؤسسات آن مؤسسه ولایت امرالله و مؤسسه بیت العدل اعظم الهیست.

در رابطه با مؤسسه ولایت امرالله و ادامه آن قلم مصون از خطای حضرت عبدالبهاء در الواح و صایا چنین میفرمایند قوله الاحلی:

"ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی توجه بفرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امر الله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امر الله و احبای الله است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او. و فرع مقدس و ولی امر الله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفد است آنچه قرار دهند من عند الله است. من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و من عصا هم فقد عصی الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فقد نازع الله و من جادله فقد جادل الله و من جده فقد جد الله و من أنکره فقد أنکر الله و من انحاز و افترق و اعتزل عنه فقد اعتزل و اجتنب و ابتعد عن الله، علیه غضب الله علیه قهر الله و علیه نعمة الله. حصن متین امر الله به اطاعت من هو ولی امر الله محفوظ و مصون ماند."

و نیز میفرمایند:

"ای احبای الهی باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هوبعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهرتقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکرولی امرالله مظهرالولد سرابیه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید. و ایادی امرالله از نفس جمعیت خویش نه نفر انتخاب نمایند و همیشه بخدمات مهمه ولی امرالله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا به اتفاق مجمع ایادی و یا به اکثریت آراء تحقق یابد و این نه نفر یا به الاتفاق یا باکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولی امرالله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید به نوعی واقع گردد که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود."

در قسمتی دیگر از الواح وصایا حضرت عبدالبهاء در رابطه با مؤسسه بیت العدل اعظم الهی چنین میفرمایند قوله الاحلی:

"اما بیت العدل الذی جعله الله مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطا باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیر خواه جمیع نوع انسانی باشند. و مقصد بیت العدل عمومیت یعنی در جمیع بلاد بیت العدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت العدل عمومی انتخاب نماید. این مجمع مرجع کلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حلّ گردد و ولی امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لا ینعزل. و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیلی تعیین فرماید. و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید."

ای عزیزان الهی چه شهادتی بهتر از نص صریح مبارک در تأیید ادامه مؤسسه ی ولایت امرالله و شأن و مقام بیت العدل اعظم الهی که سبب تواضع هر منصفی شود. پس ای دوستان در نفس خود این حقیقت را قبول نمائید که آنچه نازل شده همان خیرمحض است و احدی را حق امرنهی نبوده مگر اینکه مرض و غرضی دردل داشته باشد و یا بخواهد تیشه به ریشه امرالله زند که این خیال و وهم باطلی است. حضرت بهاءالله میفرمایند "جندالله غالب بوده و خواهد بود. فاستقم علی الامرو لا تلتفت الی أحد فتوکل علی الله المهیمن القیوم." ای هموطنان جمال قدم این آیات مبارکه در الواح وصایا از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء مبین آیات الله صادر شده است تا امرالله حفظ و صیانت شود و وحدت عالم انسانی در عالم مستقر گردد نزاع و جدال منتهی شود قوانین غیر منصوصه تشریح شود سلطنت الاهی در عالم مستقر گردد و آنچه در هویت انسان است ظاهر و آشکار شود. در این یوم مبارک حضرت بهاءالله مؤمنین را شاخه و اوراق خویش دانسته و فرمودند "واز آنجا نیکه این سلاطین وجود در ذرعه و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند بقسمیکه آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجرده در عالم ملک و شاهاده ظاهر سازند و چون مؤمنین و محبین به منزله اغصان و اوراق این شجره مبارکه هستند لهذا هرچه بر اصل شجره وارد گردد البته بر فرع و اغصان و اوراق وارد آید. اینست که در جمیع اعصار اینگونه صدمات و بلایا از برای عا شقان جمال ذوالجمال بوده و خواهد بود." در یکی دیگر از الواح حضرت عبدالبهاء میفرمایند

"اغصان محصور در اشخاص نه تسلسل دارد". در اهمییت این دو مؤسسهء نظم الهی شوقی افندی در کتاب دور بهائی چنین میفرماید "در بدو امر باید به نهایت وضوح و بدون هیچ ابهامی مذکور گردد که این دو مؤسسهء نظم اداری حضرت بهاءالله اساسش من عند الله است و وظائفش خطیر و ضروری و مرام و مقصدشان مکمل یکدیگر . هدف مشترک و اساسی این دو مؤسسه آنست که همواره سلطه و اختیاراتی را که من جانب الله بوده و از نفس مظهر ظهور سرچشمه گرفته است حفظ نماید و وحدت پیروان آئینش را محفوظ دارد و اصالت و جامعیت تعالیمش را صیانت کند و به مقتضای زمان قوانین غیر منصوصه را تشریح نماید . و چون این دو مؤسسهء لا ینفصم متفقاً به اجرای وظائف پردازند امور تمشیت پذیرد و اقدامات جامعه مرتبط گردد و مصالح امر الله ترویج یابد و قوانینش تنفیذ شود و تشکیلات تابعه اش حمایت گردد هر یک منفرداً در حدود اختیارات معینه وظائف خود را انجام میدهد و دارای تشکیلات فرعی است که برای اجرای شایستهء وظائف و تکالیف آن مقرر گشته است و نیز قدرت و اختیارات و حقوق و امتیازات خود را در حدود مشخصه اعمال مینماید . قدرت و اختیارات و حقوق و امتیازات این دو مؤسسه هیچیک با یکدیگر متناقض نیست و به هیچ وجه از مقام و اهمییت دیگری نمی کاهد و گذشته از اینکه غیر متجانس و هادم اساس هم نیستند اختیارات و وظائفشان مکمل یکدیگر است و اساساً در مقاصد و نوایا همواره متحدند."

شوقی افندی در همین ورقه ادامه میدهند: "هر گاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاءالله منتزع شود اساس این نظم متزلزل و الی الأبد محروم از اصل توارثی میگردد که به فرموده حضرت عبدالبهاء در جمیع شرایع الهی نیز بر قرار بوده است. بدون این مؤسسه وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمزّه بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیهء منتخبین ضروری است سلب شود . و چنانچه بیت العدل اعظم که اساساً اهمییتش از ولایت امر کمتر نیست از آن منتزع گردد نظم بدیع حضرت بهاءالله از جریان باز مانده و دیگر نمیتواند حدود و احکام غیر منصوصهء تشریحی و اداری امر الله را که شارع اعظم متعمداً در کتاب اقدس نازل فرموده تکمیل نماید."

مطابق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، شوقی افندی اولین ولی امردیانت بهائی در زمان حیات خویش اقدام به دوامر مهم یکی تشکیل جنین بیت العدل اعظم الهی به ریاست آقای چارلز میسن ریمی که منتصب ایشان بودند و دیگری انتصاب و معرفی هیئت ایادی امرالله بود کردند. در تلگراف نهم ژانویه سنه ۱۹۵۱ فرمودند: "به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیروتاریخی اولین شورای بین المللی بهائی را ابلاغ نمائید این شورا طلیعه مؤسسه کبرای اداری است که در میقات معین در جوار مقامات علیا در ظل مرکز روحانی جهانی امرالله که در دوشهر حیف و عکا استقرار دارد تشکیل خواهد گردید."

تحقق نبوتی که درباره تأسیس حکومت اسرائیل از فم مطهر شارع امرالهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مضمی دوهزار سال میباشد و پیشرفت سریع مشروع تاریخی ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی در کوه کرمل و درجه رشد کنونی محافل نه گانه ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند مرا بر آن میدارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاءالله درسی سال اخیر محسوب اتخاذ نمایم. این شورای جدید التأسیس عهده دار انجام سه وظیفه میباشد اول آنکه با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید ثانیاً مرا در ایفای وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک و مساعدت کند ثالثاً با اولیای امور کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیّه

داخل مذاکره شود و چون این شورا که نخستین مؤسسه بین المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده داروظائف دیگری خواهد گردید و به مرور ایام بعنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل میگردد که اعضایش از طریق انتخاب معین میشوند و موسم گل و شکوفه آن هنگامی است که به بیت العدل عمومی تبدیل و ظهور کامل ثمرات آن وقتی است که مؤسسات متفرعه عدیده آن تشکیل گشته بصورت مرکزاداری بین المللی بهائی در جوار روضه مبارکه و مقام اعلی که مقر دائمی آن خواهد بود انجام وظیفه نماید. با قلبی مملو از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین المللی را که پس از مدتها انتظار بوجود می آید تهنیت میگویم. این تأسیس در صفحات تاریخ بمنزله بزرگترین اقدامی است که مایه افتخار عهد دوم عصر تکوین دور بهائی محسوب خواهد شد بطوریکه هیچیک از مشروعاتی که از آغاز نظم اداری امرالله از حین صعود حضرت عبدالبهاء تا بحال به انجام آن مبادرت گشته بالقوه باین درجه از اهمیت نبوده است و صرف نظر از اقدامات باهره جاودانی در دوره مبشر و شارع و مرکز میثاق یعنی در عصر اول از دور مشعشع کورپانصد هزار سال بهائی این تأسیس رتبه اول را حائز است شایسته است این ابلاغیه را به وسیله لجنه ارتباط منتشر نمایند. " متعاقب این تلگراف، تلگراف دیگری به تاریخ دوم مارچ ۱۹۵۱ مبنی بر انتصاب آقای چارلز میسن ریمی بعنوان رئیس این مجمع به عالم امر فرستادند. ایشان در این تلگراف مرقوم فرمودند: " از مساعدت شورای بین المللی جدیدالتأسیس خصوصاً رئیس آن جناب میسن ریمی و معاون آن امة الله امیلیا کالینز سرور موفر حاصل. " و مطابق وظیفه دیگری که حضرت عبدالبهاء به عهده اولین ولی امرالله گذاشتند که فرمودند " قوله الاحلی " ای یاران، ایادی امرالله را باید ولی امرالله تسمیه و تعیین کند جمیع باید در ظل او باشند و در تحت حکم او. اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی تمرّد نمود و انشقاق خواست علیه غضب الله و قهره زیرا سبب تفریق دین الله گردد. و وظیفه ایادی امرالله نشر نجات الله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئونست، از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد. و این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امرالله است که باید آنانرا دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نجات الله و هدایت من علی الارض بگمارد. " در اواخر سنه ۱۹۵۱ اولین گروه ایادیان امرالله انتصاب و معرفی فرمودند. لازم به یادآوریست که شوقی افندی انتصاب و معرفی ایادیان امرالله منوط و معلق به تشکیل بیت العدل اعظم الهی قرار فرموده بودند. شوقی افندی در توقیع ۲۷ نوامبر ۱۹۲۹ فرمودند: " ای احبای الهی تعیین ایادی امرالله و تنفیذ احکام شریعة الله و تشریح قوانین متفرعه از منصوصات کتاب الله و انعقاد موتمر بین المللی پیروان امر حضرت بهاءالله ... کل به تشکیل و استقرار بیت العدل اعظم الهی در ارض اقدس در جوار بقاع منوره علیا منوط و معلق زیرا این معهد اعلی سر چشمه اقدامات و اجرائات کلیه بهائیان است و معین و مرجع این عبد ناتوان. "

ای ستم دیده گان جمال قدم از آنچه گذشت و با مطالعه دیگر آثار مبارکه در رابطه با نظم جهان آرای دیانت بهائی از جمله کتاب مستطاب اقدس الواح وصایای مبارکه حضرت عبدالبهاء و کتاب دور بهائی نوشته شوقی افندی به این واقعیت باید مهترتأیید زد که سلسله ولایت امرالله ادامه داشته و ولی امرالله شوقی افندی وظیفه خویش را انجام دادند و آن انتصاب آقای چارلز میسن ریمی بعنوان وصی خود و دومین ولی امرالله میباشد. هر منصفی معترف است که نه تنها شوقی افندی وصی خود را معرفی فرمودند بلکه در زمان حیات خویش جنین بیت العدل اعظم الهی نیز تشکیل و به بهائیان در شرق و غرب عالم اعلان نمودند و اساس تشکیل سلطنت الاهی در عالم عنصری بر پانمودند. اما چون انتخاب وصی ایشان مطابق میل و خواسته گروهی نبود بهانه ای در دست

دشمنان امر که منتظر فرصت بودند داد تا آنچه در دل دارند ظاهر و آشکار نمایند. "یعنی بعد از ظهور کتاب عهد" حضرت عبدالبهاء میفرماید " طوفان عظیمی پیدا شود و برق قهرو غضب الهی درخشد و صدای رعد نقض میثاق بلند گردد و زلزله شبهات حاصل شود و تگرگ عذاب بر ناقضین میثاق بیارد و مدعیان ایمان به فتنه و امتحان افتند."

بعد از صعود شوقی افندی در نوامبر سال ۱۹۵۷ میلادی اعضای موسسه ایادی امرالله به رهبری روحیه خانم شورای بین المللی بهائی که همان جنین بیت العدل اعظم الهی به ریاست جناب میسن ریمی است را نادیده گرفته و مستقیماً به کلیه محافل تلگراف کردند "به یاران تأکید نمائید به حبل استقامت متشبث و به مؤسسه ایادی امرالله ... تمسک جویند در این موقع رهیب تنها وحدت قلوب و وحدت مقصد و وحدت مرام میتواند بطور شایسته وفاداری جمیع محافل ملیه و قاطبه یاران الهی را نسبت بحضرت ولی امرالله (که حال دیگر در عالم عنصری نبودند) که تمامی حیات خود فدای خدمت آستان الهی فرمودند به منصفه بروز و ظهور برسانند." دوستان عزیز ملاحظه این چند خط تلگراف کنید که چگونه روحیه خانم از همان ابتدا اولاً احبا را دعوت به تمسک بگروه ایادی بر خلاف نص صریح حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا میکند که میفرماید " نفسی را حق رانی و اعتقاد مخصوصی نه، باید کلّ اقتباس از مرکز امر (یعنی ولی امرالله) و بیت عدل نمایند. و ما عدا هما کلّ مخالف فی ضلال مبین" ثانیاً با برکنار گذاشتن جنین بیت العدل اعظم الهی احبا را از توجه به دومین ولی امرالله و جنین بیت العدل اعظم الهی منع نموده تا خود صاحب رأی شوند و چون طیور شب در فضای نقض میثاق به جولان آیند. ثالثاً با ارسال این تلگراف تخم اختلاف و ویروس نقض میثاق در بین احبا نشانند که تا هذالیم ادامه دارد. رابعاً به جای اینکه ایادی و دیگر قاطبه احبا در خدمت دومین ولی امرالله باشند توجه احبا را به شوقی افندی که دیگر در این عالم مادی وجود نداشتند جلب نمودند.

طولی نکشید که اولین کنفرانس سری ایادیان در ارض اقدس تشکیل شد و در این کنفرانس سری به بهانه اینکه شوقی افندی پسری نداشته و به خیال اینکه شوقی افندی باید وصیت نامه ای از خود گذاشته باشد و نگذاشته و با تبانی قبلی و بدون در نظر گرفتن اهمیت جنین بیت العدل اعظم الهی و رئیس عالیقدرش جناب چارلز میسن ریمی و بدون توجه به مفاد الواح وصایا و دوربهائی و اظهارات و مخالفت‌های جناب چارلز میسن ریمی در قبال رفتار خائنانه حاضرین در این کنفرانس سری اعلان ختم ولایت امرالله نمودند و عملاً در زمره بنی امیه ناقضین عهد اعلی و عهد ابهی و میرزا محمدعلی مرکز نقض قرار گرفتند. متعاقب این کنفرانس سری دیگر جلسات محرمانه تشکیل شد و تصمیماتی جهت تشکیل هیئتی که به خیال باطل خود تشکیل بیت العدل اعظم الهی است گرفته شد و عملاً جنین بیت العدل اعظم الهی را تخریب نموده و بجای آن یک هیئت انتخابی در سنه ۱۹۶۳ جایگزین آن کردند و آنرا بیت العدل اعظم الهی نامیدند که ولی امرالله شوقی افندی رد صلاحیت تشکیل چنین مجمعی از قبل در توقیع تموز سنه ۱۹۲۵ نمودند. ایشان فرمودند: " قصر مشید بیت عدل عمومی را علی رؤس الأشهاد رغماً لکل عدو لدود و معاند حسود مرتفع سازند و بر اجرای اعظم نوایای مقدسه رب عزیز موفق و فائز گردند و هر هیئتی که به نظام الهی و برحسب تعلیمات و اصول و شرایط سماویه که در صحف الهیه مشروحا مثبت و مسطوراست کاملاً کما ینبغی و یلیق لهذا المقام الرفیع و لمركز المنیع انتخاب و تشکیل نشود ان هیأت از اعتبار اصلی و رتبه روحانی ساقط و از حق تشریح و وضع احکام و سنن و قوانین غیر منصوصه ممنوع و از شرف اسنی و قوه مطلقه علیا محروم." ایادیان در ظاهر و در جمع احبا چون چوپانی دل سوز و مهربان و در باطن چون ذئب اغنام الهی را از صراط مستقیم منحرف نموده و سر بیان حضرت

عبدالباها که فرمودند: "چه بسیار که باطل محض بصورت خیر درآید تا القای شبهات کند" چون شمس فی السماء ظاهر و اشکار شد. اقدامات بعدی مخالفین ادامه و ولایت امرالله در رأس آن روحیه خانم که حال مدیریت جامعه را در اختیار داشتند متلاشی کردن نقشه ده ساله بود که اهداف آن چون تشکیل محکمه بین المللی بهائی- تشکیل شش محکمه ی ملی در شش کشور اسلامی- تشکیل کنگره بین الملل بهائی در جوار باغ رضوان در بغداد- بنای مقبره حرم حضرت اعلی در شیراز و غیره یکی بعد از دیگری از نقشه الهی حذف نموده و اهداف مادی و چشم دل کورکننده را هدف قرار دادند و به دروغ القاء نمودند "که یاران الهی راههای خدمات بدیعه از ایادی گرفته ... و نقشه مولای عزیز خود به فتح روحانی نهائی رساندند ... " اقدامات ایادیان و به عبارت دیگر مبلغین بظاہر بهائی خلاف دستورات و تأکیدات اکید شوقی افندی اولین ولی امر دینانت بهائی بود. ایشان در قسمتی از مرقومه مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲ قبل از اعلان نقشه ده ساله فرمودند: "یاران و دوستان را به دماء مطهری که در سبیل امرالهی و مبارزان بیشماری که جام فدا نوشیده اند و به جانبازی و شهادت کبرای مبشر اعظم الهی و به مصائب و بلائی که شارع مقدس این امر نازنین به کمال تسلیم و رضا قبول فرموده اند قسم میدهم که - هر قدر حصول فتح و پیروزی نهائی بعید و هر اندازه وظائف یاران دشوار و مسئولیت آنان جسیم و خطیر - و ساعات و دقائق پر انقلابی که بشر هراسان و مضطرب در حال حاضر طی مینماید مظلوم و تاریک - و امتحانات نفوسیکه (یعنی بهائیان) جهت نجات و استخلاص عالم قیام نموده اند عظیم - وسیل سهام دشمنان فعلی و همچنین اعدائی که خداوند از روی اسرار و حکم بالغه از داخل و خارج امر برخواهد انگیخت - شدید - و هر چند امتحان جدائی موقت آنان از قلب و مرکز اعصاب دینشان که در اثر تحولاتیکه نمیتوان آنها را پیش بینی کرد بوجود خواهد آمد ناگوار باشد - باز موكداً قسم میدهم که چون این ساعت مبارک یعنی حلول جهاد کبیر اکبر روحانی فرا رسد باعزمی راسخ و تصمیمی قاطع قیام نمایند و تا مراحل باقیه را نپیموده اند و یک یک اهداف نقشه ئی را که بعداً اعلام خواهد گردید بموقع اجرا نگذارند ازپا ننشینند و آسایش و راحت آرزو ننمایند."

دوستان و منتسبین جمال قدم گمان نکنید رئیس جنین بیت العدل اعظم الهی بعد از صعود اولین ولی امرالله به ایادیان تذکرات لازم در امر ادامه ولایت امرالله ندادند لا والله بلکه ایشان در ابتدای امر همچون حضرت علی که با سه خلیفه اول که غصب ولایت امر حضرت علی نموده بودند همکاری کرد او نیز با ایادیان همکاری کردند و در هر موقعیتی ایادیان را اخطار میدادند که شاید به خود آیند و تیشه به ریشه امرالله نزنند تا اینکه جسارت و گستاخی ایادیان در رأس آن روحیه خانم به حدی رسید که اقدام به تخریب جنین بیت العدل اعظم الهی نمودند و در آن هنگام بود که ایشان از موطن اصلی خود هجرت نمودند و در هجرت مقالات و رسائل در ادامه ولایت امرالله جهت ایادیان ارسال نمودند و از آنها خواسته شد که به خود آیند و صدف میثاق اعظم ترین مؤسسه نظم اداری امرالله که همان ولایت امرالله و ولی امر است حفظ و صیانت نمایند ولی افسوس که ایادیان از این نصایح روی بگرداندند و طبق نوشته شخص روحیه خانم بدون هیچ مجوزی و سندی برکرسی شوقی افندی متفقاً تکیه زدند و برای خود اختیاراتی قائل شدند. تا اینکه آقای چارلز میسن ریمی بدو بطور سری به ایادیان و بعداً آشکارا در سنه ۱۹۶۰ اعلان نمودند که هدف و مقصد انتصاب ایشان توسط اولین ولی امرالله شوقی افندی بعنوان رئیس جنین بیت العدل اعظم الهی جلوس ایشان برکرسی ولایت امرالله بوده و ایشان دومین ولی امر دینانت بهائی از زمان صعود شوقی افندی میباشند. متعاقباً ایادیان برای فریب دادن عموم در سال ۱۹۶۳ میلادی اقدام به تشکیل مؤسسه ای کاذب بنام بیت العدل اعظم الهی کردند. این مؤسسه طبق دستورات و آثار نظم اداری دینانت بهایی

تشکیل نشده است. این مؤسسه باید رئیس داشته باشد. باید ولی امرالله رئیس لاینعزل این مؤسسه باشد. باید تکامل یافته جنین بیت العدل اعظم الهی که شوقی افندی در سال ۱۹۵۱ میلادی تشکیل داده بودند باشد و چون چنین نیست و مطابق دستورات الهی تشکیل نشده است پس بیت العدل اعظم الهی نبوده و نیست. از این رو فاقد هرگونه صلاحیت است.

بر کلیه احبا لازم و ضروریست که از این مؤسسه کاذب که به دروغ به بیت العدل اعظم الهی نامیده شده دوری کرده و از هرگونه مشارکت و معاونت و معاضدت و تقدیم تبرعات و شرکت در اجتماعات و عضویت در انجمنهای وابسته به این مؤسسه کاذب روحاً و جسماً خودداری کرده و همزمان آثار مبارکه را مطالعه و تحقیق نمایند و در نفس خود به این حقیقت مهرتأیید زنند که باب ولایت امرالله بسته نشده و سلسله ولایت امرالله ادامه دارد و الواح و صایای حضرت عبدالبها حلقه غیرانفصال عصررسولی و عصرتکوین دورمشعشع دیانت بهائیت است.

از درگاهش برای همگی شما ستم دیده گان در ارض مقدس ایران طلب تأیید میکنم و یادآور میشوم " چه مقدار عظیم است امر الهی و چه شدید است سیاط قهر آن محتسب حقیقی، فرخنده نفسی که در ظل ظلیلش محشور و مستظل گشت. و خجسته قلبی که از شعشعات انوارش مستمد و مستفیض شد. وای بر نفسی که از الواح نصحیه قلم اعلی و نعماء و آلاء این دور امنع ابهی روباتفت و میثاق غلیظ حی لایموت را واهی و موهون بشمرد. و تطورات و تقلبات لازمه این امر خطیر را میزان بطلان و علامت نقصان و انقراض آئین لایزال ایزد متعال بینداشت. امر عظیم است عظیم، و حوادثش بس خطیر و جسمیم، صرصرامتحانش شدید است. و صراطش احد از سیف حدید. جز جبال باذخه و اطواد شامخه مقاومت ریح عقیم نتواند. و جز اقدام ثابته مستقیمه از این منهج قویم نگذرد. شعله انقلابش شرربار است. و صاعقه قهرش اشد از لهیب نار. الناس هلكاء الا المؤمنون، و المؤمنون هلكاء الا الممتحنون، و الممتحنون هلكاء الا المخلصون، و المخلصون فی خطر عظیم."

عنایت الله یزدانی

پنجمین ولی امر دیانت بهائی

پنجم قول ۱۷۰ بدیع مطابق ۶ آذر ۱۳۹۲ شمسی

Address for Correspondence:

P. O. Box 563,

Hornsby, NSW, 1630,

Australia

Phone: +61 2 9652 2640 Mobile: +61 401856166

Email: esyazdani@yazdani.com.au

شعری از فریدون مشیری

هست پنهان در نهاد هر بشر!
رفته رفته می شود انسان پاک
خلق و خوی گرگ پیدا می کند
وای اگر این گرگ گردد با تو پیر
ناتوانی در مصاف گرگ پیر
گرگ هاشان رهنما و رهبرند...
گرگ هاشان آشنایان هم اند
با که باید گفت این حال عجیب؟

گفت دانایی که: گرگی خیره سر،
هر که گرگش را در اندازد به خاک
و آن که با گرگش مدارا می کند
در جوانی جان گرگت را بگیر!
روز پیری، گر که باشی هم چو شیر
مردمان گر یکدگر را می درند
و آن ستمکاران که با هم محرم اند
گرگ ها همراه و انسان ها غریب

نظر

به اهمیت عهد و میثاق در دیانت بهائی

آثار و الواح مبارکه که در این باب

از طرف

حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء ارائه شده

جهت اطلاع و مطالعه شما هموطنان عزیز ضمیمه این اوراق میشود

این اوراق شامل

کتاب عهدی وصییت نامه حضرت بهاءالله

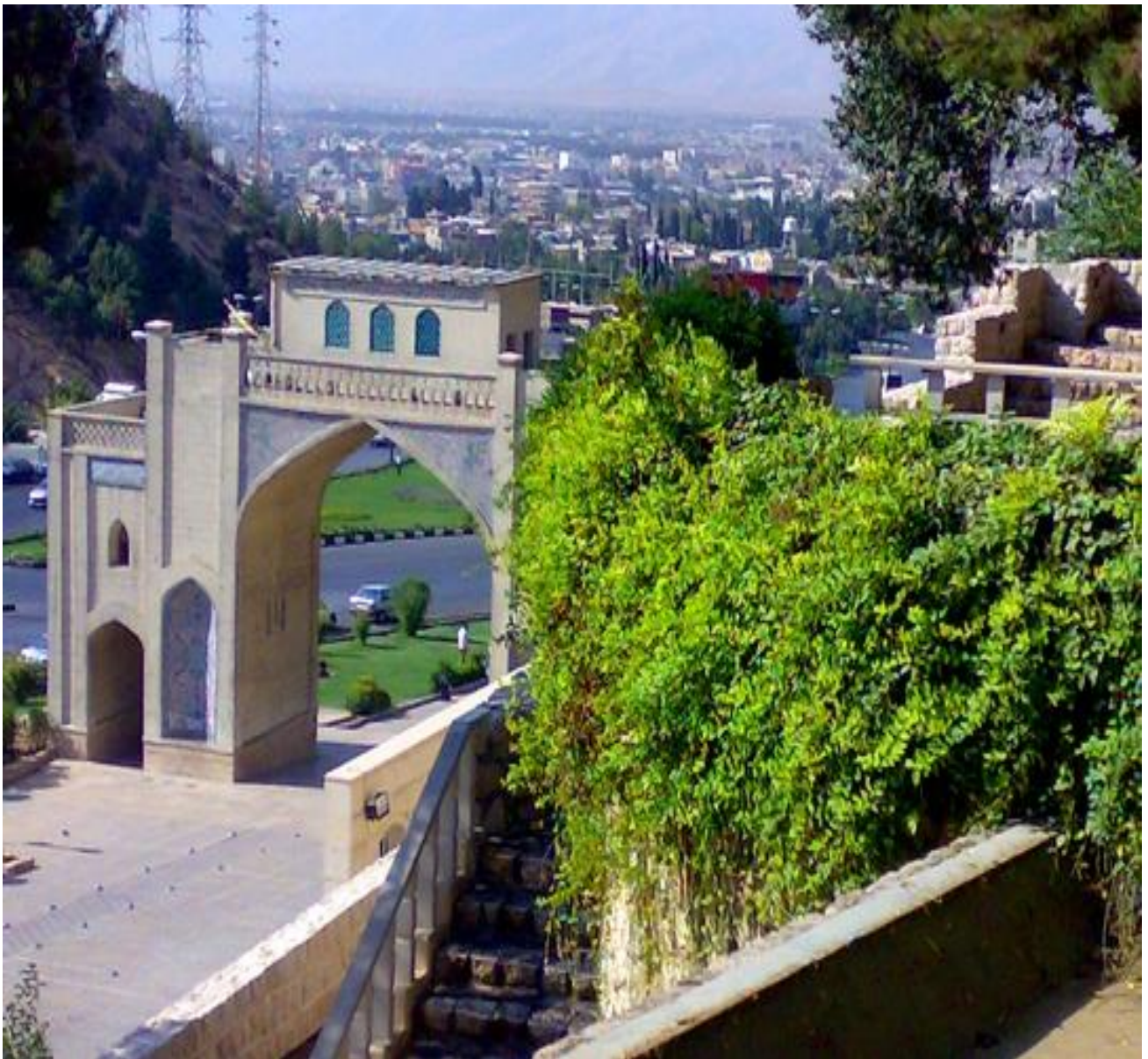
و

الواح وصایای حضرت عبدالبهاء

کتاب عَهْدِي

اگر آفق اُعلی از زخرف دنیا خالیست و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. انظروا ثم اذکروا ما أنزله الرحمن فی الفرقان (وَیَلِّ لَکُلِّ هُمَزَةٍ لِمَزَةٍ الَّذِی جَمَعَ مَالاً وَ عَدَدَهُ) ثروت عالماً و فائی نه. آنچه را فنا أخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و باسایش حقیقی فائز. و از آفق لوح الهی نیز این بیان لائح و مُشْرِق باید کُلّ بآن ناظر باشند. ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شما است. بتقوی الله تمسک نمائید و بذیل معروف تشبث کنید. براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میالائید. عفا الله عما سلف. از بعد باید کُلّ بما ینبغی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگست. چندی قبل اینکلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود. مقام انسان بزرگست اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی بمثابه آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مزیئه. مقامش اُعلی المقام و آثارش مربی امکان. هر مقبلی الیوم عرف قمیصرا یافت و بقلب طاهر بافق اُعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور. خُذْ قَدَحَ عِنَائِی بِاسْمِی ثُمَّ اشْرَبْ مِنْهُ بِذِکْرِی الْعَزِیزِ الْبَدِیعِ. ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم اُعلی نازل شده و لکن جهّال ارض چون مربای نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و أمناءه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب. هذا أمرُ الله فی هذا الظهور الأعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انه هو العلیم الحکیم. مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کُلّ اعانت آن نفوس لازم. طوبی للأمرء و العلماء فی البهء أولئک أمنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی. علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الَّذِی أحاط الوجود. در کتاب اقدس در اینمقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است. یا أغصانی در وجود قوت عظیمة و قدرت کامله مکنون و مستور باو و جهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او. وصیة الله آنکه باید أغصان و أفنان و منتسبین طراً بغصن أعظم ناظر باشند. انظروا ما أنزلناه فی کتابی الأقدس. اذا غیض بحر الوصال و قُضِيَ کتابُ المبدأ فی المآل توجّهوا الی مَنْ اراده الله الَّذِی إنشعب من هذا الأصل القدیم. مقصود از این آیه مبارکه غصن أعظم بوده. کذلک أظهرنا الأمر فضلاً من عندنا و أنا الفضال الکریم قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه انه هو الأمر الحکیم. قد اصطفینا الأكبر بعد الأعظم أمراً من لدن علیم خبیر. محبت أغصان بر کُلّ لازم و لکن ما قدر الله لهم حقاً فی أموال النَّاسِ. یا أغصانی و أفنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم. براستی میگویم تقوی سردار أعظم است از برای نصرت امر الهی. و جنودیکه لایق این سردارست اخلاق و أعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست. بگو ای عباد

أسباب نظم را سبب پریشانی نمائید. و علّت اتحاد را علّت اختلاف مسازید. امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قلّ کلّ من عند الله ناظر باشند. و اینکلمه علیا بمتابه آست از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند. انه یقول الحقّ و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل احترام و ملاحظه أغصان بر کلّ لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی لمن فاز بما أمر به من لدن امر قدیم. و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین نوصیکم بخدمة الامم و اصلاح العالم. از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمائید. انها خیر لكم عمّا علی الارض. یشهد بذلك کتابی العزیز البدیع.



دروازه قران - شیراز

الواح وصایای مبارکه حضرت عبدالبهاء

هو الله

حمداً لمن صان هيكل امره بدرع الميثاق عن سهام الشبهات و حمى حمى شريعته السمحاء و وقى محبته البيضاء بجنود عهوده من هجوم عصابة ناقضة و تلة هادمة للبيان و حرس الحصن الحصين و دينه المبين برجال لا تأخذهم لومة لائم و لا تلهيهم تجارة و لا عزة و لا سلطة عن عهد الله و ميثاقه الثابت بايات بينات من اثر القلم الأعلى فى لوح حفيظ . و التحيّة و الثناء و الصلّاة و البهاء على أوّل غصن مبارك خضل نضر ريان من السدرة المقدّسة الرّحمانيّة منشعب من كلتى الشجرتين الرّبّانيّتين و أبدع جوهرة فريدة عصماء تتلأ لأ من خلال البحرين المتلاطمين و على فروع دوحة القدس و افنان سدرة الحقّ الذين ثبتوا على الميثاق فى يوم التلاق و على أيادى أمر الله الذين نشروا نفحات الله و نطقوا بحجج الله و بلّغوا دين الله و روّجوا شريعة الله و انقطعوا عن غير الله و زهدوا فى الدنيا و أجّجوا نيران محبة الله بين الضلّوع و الاحشاء من عباد الله و على الذين آمنوا و اطمأنوا و ثبتوا على ميثاق الله و اتّبّعوا النور الذى يلوح و يضىء من فجر الهدى من بعدى ألا و هو فرع مقدّس مبارك منشعب من الشجرتين المباركتين. طوبى لمن استظلّ فى ظلّه الممدود على العالمين.

ای احبای الهی اعظم امور محافظه دين الله است و صيانت شريعة الله و حمايت امر الله و خدمت كلمة الله. در اين سبيل هزاران نفس خون مطهر را سبيل نمودند و جان عزيز را فدا کردند رقص كنان بقربانگاه شتافتند و علم دين الله افراشتند و بخون خویش آيات توحيد نگاشتند. سينه مبارك حضرت اعلى روحى له الفداء هدف هزار تير بلا شد و قدوم مبارك جمال ابهى روحى لأحبائه الفداء از ضرب چوب در مازندران زخم و مجروح گرديد و گردن مقدّس و پای مبارك در زندان طهران اسير كند و زنجير گشت و مدت پنجاه سال در هر ساعتى بلا و آفتى رسيد و ابتلا و مصيبتى رخ داد. از جمله بعد از صدمات شديده از وطن آواره و مبتلاى آلام و محن شد و در عراق نير آفاق معرض كسوف از اهل نفاق بود و عاقبت سرگون بمدينه كبيره گشت و از آن شهر بارض سرّ نفى گرديد و از خطّه بلغار در نهايت مظلوميّت بسجن اعظم ارسال گشت. آن مظلوم آفاق روحى لأحبائه الفدا چهار مرتبه از شهرى بشهرى سرگون گرديد تا در اين زندان بحبس مؤبّد استقرار يافت و در سجن قاتلان و سارقان و قطاع طريق مسجون و مظلوم گرديد. اين يك بلا از بلايى وارده بر جمال مبارك بود بلايى ديگر را بر اين قياس نماييد . از جمله از بلايى جمال قدم ظلم و عدوان و ستم و طغيان ميرزا يحيى بود كه آن مظلوم مسجون با وجود آنكه او را از صغر سنّ در آغوش عنایت پرورش داد و در هر دمى انواع نوازش مبذول فرمود و ذكرش را بلند كرد و از هر آفات محافظه نمود و عزيز دو جهان فرمود و با وجود وصايا و نصائح شديده حضرت اعلى و تصريح بنصّ قاطع (اياك اياك ان تحتجب بالواحد الاوّل و ما نزل فى البيان) و واحد اوّل نفس مبارك حضرت اعلى و هجده حروف حيّ هستند باز ميرزا يحيى انكار نمود و تكذيب كرد و القاي شبهات نمود و از آيات بينات چشم پوشيد و اغماض كرد. ايكاش باين اكتفا مى نمود بلكه دم اطهر را هدر كرد و فرياد وا ويلا بلند نمود و نسبت ظلم و ستم داد در ارض سرّ چه فساد و فتنه نى بر پا كرد تا آنكه سبب شد كه نير اشراق باين سجن اعظم سرگون شد و در مغرب اين زندان مظلوماً افول فرمود.

ای ثابتان بر پیمان، مرکز نقض و قطب شقاق ميرزا محمد علی چون منحرف از ظلّ امر شد و نقض ميثاق نمود و تحريف آيات كتاب كرد و خلل عظيم در دين الله انداخت و تشييت حزب الله نمود و ببغضاء عظيم قيام بر انديت عبدالبهاء كرد و بعداوت بى نهايت بر اين عبد آستان مقدّس

هجوم کرد. تیری نمائد که بر سینه این مظلوم نینداخت زخمی نمائد که روا نداشت زهری نمائد که در کام این ناکام نریخت. قسم بجمال اقدس ابهی و نور مشرق از حضرت اعلیٰ روحی لارقائهما الفداء که از این ظلم اهل سرادق ملکوت ابهی گریستند و ملأ اعلیٰ نوحه و ندبه نمایند و حوریات فردوس بجزع و فزع آمدند و طلعات مقدسه ناله و افغان کنند ظلم و اعتساف این بی انصاف بدرجه ئی رسید که تیشه بر ریشه شجره مبارکه زد و ضربت شدیده بر هیکل امر الله وارد آورد دوستان جمال مبارک را سرشک خونین از دیده جاری کرد و دشمنان حق را خوشنود و شادمان نمود. بسا طالبان حقیقت را بنقض عهد از امر الله بیزار کرد و امت مایوس یحیی را امیدوار نمود، خویشتن را منفور کرد و دشمنان اسم اعظم را جری و جسور نمود آیات محکمت را بگذاشت و القای شبهات کرد. و اگر تأییدات موعوده جمال قدم پی در پی باین لا شیء نمیرسید بکلی امر الله را محو و نابود مینمود و بنیان رحمانیرا از اساس بر میانداخت. ولی الحمدلله نصرت ملکوت ابهی رسید و جنود ملأ اعلیٰ هجوم نمود و امر الله مرتفع گردید و صیت حق جهانگیر شد، کلمه الله مسموع آفاق گشت علم حق مرتفع شد و رایات تقدیس باوج اثیر رسید و آیات توحید ترتیل گردید. حال محض حفظ و صیانت دین الله و وقایه و حمایت شریعة الله و مصونیت امر الله بنص آیه مبارکه ثابته در حق او تشبث باید نمود زیرا انحرافی اعظم از این تصوّر نگردد، قوله تعالیٰ و تقدس (و لکن احبائی الجهلاء اتخذوه شریکا لنفسی و فسدوا فی البلاد و كانوا من المفسدین.

ملاحظه نما که چه قدر ناس جاهلند. نفسیکه تلقاء حضور بوده اند مع ذلك رفته اند و چنین سخنها اشتهاار داده اند) الی ان قال جلت صراحتہ (اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود). ملاحظه فرمائید چه قدر تأکید است که آنی انحراف تصریح فرموده زیرا بمقدار رأس شعر اگر بیمین و یسار میل حاصل شود انحراف تحقق یابد و میفرماید (معدوم صرف خواهد شد) چنانکه حال ملاحظه می نمائید که غضب الهی چگونه احاطه نموده و یوماً فیوماً رو بانعدامست. فسوف ترونه و اعوانه سراً و چهاراً فی خسران مبین. چه انحرافی اعظم از نقض میثاق الله است؟ چه انحرافی اعظم از تحریف آیات و اسقاط آیات و کلماتست؟ در اعلان میرزا بدیع الله دقت نمائید، چه انحرافی اعظم از افترای بر مرکز پیمان است، چه انحرافی اکبر از نشر اراجیف در هیکل عهد است، چه انحرافی اشدّ از فتوای بر قتل محور میثاقست که مستدل بآیه (من یدعی قبل الألف) شده؟ و حال آنکه خود حیا ننموده در ایام مبارک ادعا نموده و جمال مبارک ردّ ادعای او فرمودند بعنوانی که از پیش گذشت و الآن ادعای او بخط و ختم او موجود. چه انحرافی اتمّ از کذب و بهتان بر احبّاء الله است؟ چه انحرافی اسوء از سبب شدن حبس و سجن احبّای ربّانیست؟ چه انحرافی اصعب از تسلیم آیات و کلمات و مکاتیب بحکومت است که بر قتل این مظلوم قیام نمایند؟ چه انحرافی اشدّ از تضييع امر الله و تصنیع و تزویر مکاتیب و مراسلات افترائیه است که سبب وحشت و دهشت حکومت شود و نتیجهء سفک دم این مظلوم گردد؟ و آن مکاتیب در نزد حکومت است. چه انحرافی اشنع از ظلم و طغیان است؟ چه انحرافی اردل از تشنیت شمل فرقه ناجیه است؟ چه انحرافی افضح از القای شبهات است؟ چه انحرافی افطع از تأویلات رکیکه اهل ارتیابست؟ چه انحرافی اخبث از اتفاق با اعدای الهی و بیگانگانست که چند ماه پیش بالاتفاق ناقض میثاق با جمعی لائحہ ئی ترتیب دادند و از افترا و بهتان چیزی باقی نگذاشتند و عبدالبهاء را نعوذاً بالله عدوّ صائل و بد خواه مرکز سلطنت عظمی گفتند؟ و از این قبیل مفتریات عدیده شدیده بسیار و حکومت شهریاری را سبب تشویش افکار گشتند. نهایت هیئت تفتیش از مرکز حکومت اعلیحضرت شهریاری آمد و مخالف عدل و انصاف تاجداری بلکه در نهایت اعتساف تفتیش کردند یعنی بد خواهان حقّ هیئت را احاطه نمودند و مضمون لائحہ را بلکه زیاده شرح و تفصیل دادند و

آنان نیز من دون تحقیق تصدیق کردند که معاذ الله این عبد علمی در این مدینه بر افراخت و ناسرا باجتماع در زیر علم دعوت نمود و تأسیس سلطنت جدید کرده و در کوه کرمل قلعه ئی انشاء نموده و جمیع اهالی این صفحات را تابع و مطیع کرده و دین اسلام را تفریق نموده و با مسیحیان عقد پیوند نموده و معاذ الله قصد آن کرده که در سلطنت عظمی رخنه کبری اندازد و از این قبیل مفتریات أعاذنا الله من هذا الأفک العظیم. و حال آنکه بنصوص الهیه ما ممنوع از فسادیم و مأمور بصلح و صلاح و مجبور بر راستی و دوستی و آشتی بجمیع اقوام و امم آفاق و اطاعت و خیر خواهی حکومات . خیانت بسلطنت عادلّه خیانت بحقّ است و بد خواهی حکومت تمرّد از امر الله با وجود این نصوص قاطعه، چگونه این مسجونان چنین تصوّر باطلی کنند و با وجود مسجونى در این زندان چنین خیانتی توانند؟ ولی چه فائده که هیئت تفتیش تصدیق این مفتریات اخوی و بد خواهان نمود و تقدیم حضور پادشاهی کرد . حال این مسجون در طوفان اعظم گرفتار تا اراده حضرت سلطان ایده الله علی العدل صادر گردد إمّا لی و إمّا علیّ . در هر حال عبدالبهاء در نهایت سکون و قرار بجانفشانی مهیا و در نهایت تسلیم و رضا. حال چه انحرافی اشنع و افطع و اقبح از این؟ و همچنین مرکز بغضاء در فکر قتل عبدالبهاء و این به خطّ میرزا شعاع که در طی این وصیّت است ثابت و واضح و محقق که بکمال تدبیر در صدد قتل هستند و این نصّ عبارت میرزا شعاع در مکتوبست که مرقوم داشته (هر آن مسبّب این اختلافرا نفرین میکنم و بر ب لا یرحمه ناطقم و امیدوارم بزودی مظهر یبعث ظاهر شود اگر چه شده و بغیر لباس مشهود نمیتوانم زیاده شرح دهم . مقصود از این عبارت آیه مبارکه من ادعی قبل الألف است، ملاحظه شود که چگونه در صدد قتل عبدالبهاء هستند. از کلمه نمیتوانم زیاده شرح دهم بفرست بفهمید که چه تمهید و تدبیر در این خصوص نموده اند که زیاده اگر بیان نمایند شاید ورقه بدست افتد و آن تمهید و تدبیر بهم خورد . این عبارت مجرد تبشیر است که در این خصوص قرار و تدبیر لازم تحقّق یافت.

الهی الهی تری عبدك المظلوم بین مخالف سبع ضاریة و ذناب کاسرة و وحوش خاسرة . ربّ وفقتی فی حبّک علی تجرّع هذه الكأس الطّافحة بصهباء الوفاء الممتلئة بفیض العطاء حتّی یحمرّ قمیصی بدمی طریحاً علی التّراب صریحاً لا حراک للأعضاء هذا منائی و رجائی و أملی و عزّی و علائی و لیکنّ خاتمة حیاتی ختام مسک یا ربّی و ملاذی، و هل من موهبة اعظم من هذا؟ لا و حضرة عزّک . و ائی أشهدک أنّی أدوق هذه الكأس فی کلّ الايام بما اکتسبت ایدی الذین نقضوا الميثاق و أعلنوا الشقاق و أظهروا النفاق و أظهروا فی الارض الفساد و ما راعوا حرمتک بین العباد . ربّ احفظ حصن دینک المبین من هؤلاء الناکثین و احرس حماک الحصین من عصابة المارقین . انک انت القویّ المقتدر العزیز المتین .

باری، ای احبّاء الله مرکز نقض میرزا محمّد علی بسبب این انحرافات لا تحصی بنصّ قاطع الهی ساقط گشت و از شجره مبارکه منفصل شد . و ما ظلّمناهم ولكن كانوا أنفسهم یظلمون. (الهی الهی احفظ عبادک الامناء من شرّ النّفس و الهوی و احرسهم بعین رعایتک من الحقد و الحسد و البغضاء و ادخلهم فی حصن حصین کلاءتک من سهام الشبهات و اجعلهم مظاهر آیاتک البیّنات و نور وجوههم بشعاع ساطع من افق توحیدک و اشرح صدورهم بآیات نازلة من ملکوت تفریدک و اشدّد أزرهم بقوّة نافذة من جبروت تجریدک. انک انت الفضال الحافظ القویّ العزیز .

ای ثابتان بر پیمان، این طیر بال و پر شکسته و مظلوم چون آهنگ ملاً اعلى نماید و بجهان پنهان شتابد و جسدش تحت اطباق قرار یابد یا مفقود گردد باید افنان ثابتهء راسخه بر میثاق الله که از سدره تقدیس روئیده اند با حضرات ایادی امر الله علیهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق

بنشر نجات الله و تبليغ امر الله و ترويج دين الله بدل و جان قيام نمايند. دقيقه ئى آرام نگیرند و آنى استراحت نکنند در ممالك و ديار منتشر شوند و آواره هر بلاد و سر گشته هر اقليم گردند. دقيقه ئى نياسايند و آنى آسوده نگردند و نفسى راحت نجويند در هر كشورى نعره يا بهاء الابهى زنند و در هر شهرى شهره آفاق شوند و در هر انجمنى چون شمع بر افروزند و در هر محفلى نار عشق بر افروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نمايد و در شرق و غرب جم غفيري در ظلّ كلمة الله آيد و نجات قدس بوزد و وجوه نورانى گردد و قلوب ربّانى شود و نفوس رحمانى گردد. در اين ايام اهمّ امور هدايت ملل و امم است بايد امر تبليغ را مهمّ شمرد زيرا اسّ اساس است. اين عبد مظلوم شب و روز بترويج و تشويق مشغول گرديد. دقيقه ئى آرام نيافت تا آنكه صيت امر الله آفرا احاطه نمود و آوازه ملكوت ابهى خاور و باختر را بيدار كرد. ياران الهى نيز چنين بايد بفرمايند، اينست شرط وفا و اينست مقتضاي عبوديتّ آستان بها. حواريون حضرت روح بگلى خود را و جميع شئون را فراموش نمودند و ترك سر و سامان كردند و مقدّس و منزّه از هوى و هوس گشتند و از هر تعلقى بيزار شدند و در ممالك و ديار منتشر شدند و بهدايت من على الأرض پرداختند تا جهان را ديگر كردند و عالم خاك را تابناك نمودند و بپايان زندگاني در ره آن دلبر رحمانى جانفشاني كردند و هر يك در ديارى شهيد شدند فبمثل هذا فليعمل العاملون.

اى ياران مهربان، بعد از مفقودى اين مظلوم بايد اغصان و افنان سدره مباركه و ايدى امر الله و احبّاي جمال ابهى توجه بفرع دو سدره كه از دو شجره مقدّسه مباركه انبات شده و از افتزان دو فرع دوحه رحمانيه بوجود آمده يعنى (شوقى افندى) نمايند زيرا آيت الله و غصن ممتاز و وليّ امر الله و مرجع جميع اغصان و افنان و ايدى امر الله و احبّاء الله است و مبين آيات الله و من بعده بكرآ بعد بكر يعنى در سلاله او. و فرع مقدّس و وليّ امر الله و بيت عدل عمومى كه بانتخاب عموم تأسيس و تشكيل شود در تحت حفظ و صيانت جمال ابهى و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلى روحى لهما الفد است آنچه قرار دهند من عند الله است. من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و من عصاهم فقد عصى الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فقد نازع الله و من جادله فقد جادل الله و من جده فقد جد الله و من أنكره فقد انكر الله و من انحاز و افترق و اعتزل عنه فقد اعتزل و اجتنب و ابتعد عن الله، عليه غضب الله عليه قهر الله و عليه نعمة الله. حصن متين امر الله باطاعت من هو وليّ امر الله محفوظ و مصون ماند و اعضاي بيت عدل و جميع اغصان و افنان و ايدى امر الله بايد كمال اطاعت و تمكين و انقياد و توجه و خضوع و خشوع را به وليّ امر الله داشته باشند. اگر چنانچه نفسى مخالفت نمود مخالفت بحقّ کرده و سبب تشييت امر الله شود و علّت تفريق كلمة الله گردد و مظهرى از مظاهر مركز نقض شود. زنهار زنهار مثل بعد از صعود نشود كه مركز نقض ابا و استكبار كرد ولى بهانه توحيد جعلى نمود و خود را محروم و نفوس را مشوش و مسموم نمود. البته هر مغرور اراده فساد و تفريق نمايد صراحةً نميگويد كه غرض دارم لابد بوسائلى چند و بهانه ئى چون زر مغشوش تشبّث نمايد و سبب تفريق جمع اهل بهاء گردد. مقصود اين است كه ايدى امر الله بايد بيدار باشند بمحض اينكه نفسى بناي اعتراض و مخالفت با وليّ امر الله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمايند و ابدأً بهانه ئى از او قبول نمايند چه بسيار كه باطل محض بصورت خير در آيد تا القاي شبهات كند.

اى احبّاي الهى، بايد وليّ امر الله در زمان حيات خويش من هو بعده را تعيين نمايد تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگرده. و شخص معين بايد مظهر تقديس و تنزيه و تقواى الهى و علم و فضل و كمال باشد. لهذا اگر ولد بكر وليّ امر الله مظهر أولد سرّ ابويه نباشد يعنى از عنصر روحانى او نه و شرف اعراق باحسن اخلاق مجتمع نيست بايد غصن ديگر را انتخاب نمايد. و

ایادی امر الله از نفس جمعیت خویش نه نفر انتخاب نمایند و همیشه بخدمات مهمه ولی امر الله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا باتفاق مجمع ایادی و یا باکثرت آراء تحقق یابد و این نه نفر یا بالاتفاق یا باکثرت آراء باید غصن منتخب را که ولی امر الله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید بنوعی واقع گردد که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود .

ای یاران، ایادی امر الله را باید ولی امر الله تسمیه و تعیین کند جمیع باید در ظل او باشند و در تحت حکم او . اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی تمرّد نمود و انشقاق خواست علیه غضب الله و قهره زیرا سبب تفریق دین الله گردد. و وظیفه ایادی امر الله نشر نفعات الله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئونست، از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد . و این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امر الله است که باید آنرا دائماً بسعی و کوشش و جهد در نشر نفعات الله و هدایت من علی الارض بگمارد. زیرا بنور هدایت جمیع عوالم روشن گردد و دقیقه ئی در این امر مفروض بر کلّ نفوس فتور جائز نه تا عالم وجود جنّت ابهی گردد و روی زمین بهشت برین شود و نزاع و جدال امم و شعوب و قبائل و دول از میان بر خیزد کلّ من علی الارض ملّت واحده و جنس واحد و وطن واحد گردد و اگر اختلافی حاصل شود محکمه عمومی که شامل اعضاء از جمیع دول و ملل است فصل دعوی کند و حکم قاطع نماید.

ای احبای الهی، در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدّی محروم . باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را بدرجه ئی رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد یعنی ابدأ تفاوت معامله گمان نکند زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواصّ امکانی لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد . مثلاً انوار آفتاب عالمتاب است و باران رحمت پروردگار مبذول بر عالمیان، نسیم جانبخش هر ذی روحی را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حی را نصیب شود. بهمچنین عواطف و الطاف بندگان حقّ باید بنحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد ، در این مقام ابدأ تقیید و تخصیص جائز نه . پس، ای یاران مهربان، با جمیع ملل و طوائف و ادیان بکمال راستی و درستی و وفا پرستی و مهربانی و خیر خواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود ، ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل بانوار یگانگی مبدل گردد . اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل بنمائید، اجتناب کنند اجتناب کنید، دشمنی بنمائید دوستی بفرمائید، زهر بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید . هذا صفة المخلصین و سمة الصادقین .

اما بیت عدل الّذی جعله الله مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطاء باید بانتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیر خواه جمیع نوع انسانی باشند. و مقصد بیت عدل عمومیست یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نماید. این مجمع مرجع کلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حلّ گردد و ولی امر الله رئیس مقدّس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لا ینعزل . و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نایب و وکیلی تعیین فرماید . و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حقّ عموم ضرری حاصل شود ولی امر الله صلاحیت اخراج او دارد

بعد مَلَّت شخص دیگر انتخاب نماید. این بیت عدل مصدر تشریعت و حکومت قوه تنفيذ . تشریح باید مؤید تنفيذ گردد و تنفيذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از ارتباط و التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنّة النّعم و بهشت برین شود . ربّ وفق احبّاءك على الثبوت على دينك و السلوك فى سبيلك و الاستقامة على أمرک و ایدهم على مقاومة النفس و الهوى و اتّباع نور الهدى. انّك أنت المقتدر العزيز القیوم و انّك أنت الکریم العزيز الوهاب .

ای یاران عبدالبهاء، محض الطاف بی پایان حضرت یزدان بتعیین حقوق الله بر عباد خویش مَنّت گذاشت و الآ حقّ و بندگانش مستغنی از کائنات بوده و الله غنی عن العالمین . امّا مفروضی حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس و برکت در جمیع شئون گردد. و حقوق الله راجع به ولی امر الله است تا در نشر نجات الله و ارتفاع کلمة الله و اعمال خیریّه و منافع عمومیّه صرف گردد.

ای احبّای الهی، باید سریر سلطنت هر تاجدار عادلیرا خاضع گردید و سده ملوکانی هر شهریار کامل را خاشع شوید به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیر خواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادلّی خیانت با خدا است هذه نصیحة منّی و فرض علیکم من عند الله فطوبی للعاملین. (ع ع)

این ورقه مدّتی در زیر زمین محفوظ بود رطوبت در آن تأثیر نموده چون بیرون آورده شد ملاحظه گردید که رطوبت بعضی مواقع آنرا تأثیر نموده و چون بقعه مبارکه در اشدّ انقلاب بود ورقه بحال خود گذاشته شد. (ع ع)

هو الله

ربّ و رجائی و معینی و منائی و مجیری و معینی و ملاذی . ترانی غریقاً فی بحار المصائب القاصمة للظهور و الرّزایا المضيقة للصدور و البلیایا المشتتة للشمل و المحن و الآلام المفرقة للجمع . و أحاطتني الشدائد من جميع الجهات و أحذقت بی المخاطر من كلّ الاطراف خائضاً غمار الطامة الكبرى واقعاً فی بئر لاقرار لها مضطهداً من الاعداء و محترقاً فی نيران البغضاء من ذوی القربى الذين أخذت منهم العهد الوثيق و الميثاق الغلیظ أن يتوجّهوا بالقلوب الى هذا المظلوم و يدفعوا عني كلّ جهول و ظلوم و يرجعوا ما اختلفوا فی الكتاب الى هذا الفريد الوحيد حتى يظهر لهم الصواب و يندفع الشبهات و تنتشر الآيات البینات . و لکنهم یا الهی تراهم بعینک الّتی لا تنام نقضوا الميثاق و نکصوا على الاعقاب و نکثوا العهد بكلّ بغض و شقاق و قاموا على النفاق و اشتدّ بذلك الساق بالساق و قاموا على قصم ظهري و کسر أزرى بظلم لا یطاق و نشروا أوراق الشبهات و افترروا علیّ بكلّ کذب و اعتساف . و لم یکتفوا بذلك بل زعیمهم تجاسر یا الهی بتحریف الكتاب و تبدیل فصل الخطاب و تبعیض آثار قلمک الأعلى و تلصیق ما کتبتّه بحقّ أوّل ظالم ظلمک و انکرك و کفر بآیاتک الكبرى بما انزلته بحقّ عبدک المظلوم فی الآفاق حتى یخدع الناس و یوسوس فی صدور اهل الاخلاص كما أقرّ و اعترف به زعیمهم الثانی بخطّه و ختمه و نشره فی الآفاق . فهل یا الهی ظلم أعظم من هذا و لم یکتفوا بذلك بل سعوا بكلّ فساد و عناد و کذب و بهتان و افتراء و ازدراء عند الحكومة بهذا القطر و سائر الجهات و نسبوا الی الفساد و ملأوا الأذان بما یשמئز منه الاسماع . فخشیت الحكومة و خاف السلطان و توهم الاعیان فضاقت الصدور و تشوّشت الامور و اضطربت النفوس و اضطرمت نيران الحسرة و الاحزان فی القلوب و تزلزلت و تفرقت أركان الاوراق المقدّسة و سالت أعینهنّ بالعبرات و سعدت من قلوبهنّ الزّفرات و احترقت أحشائهنّ بنار الحسرات حزناً على عبدک

المظلوم بايدي هؤلاء الاقرباء الاعداء. ترى يا الهى يبكى علي كل الاشياء و يفرح ببلائي ذنوبى القربى. فو عزتك يا الهى بعض الاعداء رثوا على ضررى و بلائى و بكوا بعض الحساد على كربتى و غربتى و ابتلائى لأنهم لم يروا منى الا كل مودة و اعتناء و لم يشاهدوا من عبدك الا الرأفة و الولاء . فلما رأونى خائضاً فى عباب المصائب و البلاء و هدفاً لسهام القضاء رفوا لى و تدمعت اعينهم بالبكاء و قالوا نشهد بالله باننا ما رأينا منه الا وفاء و عطاء و الرأفة الكبرى و لكن الناقضين الناعقين زادوا فى البغضاء و استبشروا بوقوعى فى المحنة العظمى و شمروا عن الساق و اهتزوا طرباً من حصول حوادث محزنة للقلوب و الأرواح . رب ائى ادعوك بلسانى و جنانى أن لا تؤاخذهم بظلمهم و اعتسافهم و نفاقهم و شقاقهم لأنهم جهلاء بلهاء سفهاء لا يفرقون بين الخير و الشر و لا يميزون العدل و الأنصاف عن الفحشاء و المنكر و الاعتساف يتبعون شهوات انفسهم و يقتدون. بأنقصهم و أجهلهم . رب ارحمهم و احفظهم من البلاء بهذا الاثناء و اجعل جميع المحن و الآلام لعبدك الواقع فى هذه البئر الظلماء و خصصنى بكل بلاء و اجعلنى فداء لجميع الأحباء فديتهم بروحى و ذاتى و نفسى و كينونتى و هويتى و حقيقتى يا ربى الأعلى. الهى الهى ائى اكب بوجهى على تراب الذل و الانكسار و ادعوك بكل تضرع و ابتهاج ان تغفر لكل من أذانى و تعفو عن كل من أرادنى بسوء و اهاننى و تبدل سيئات كل من ظلمنى بالحسنات و ترزقهم من الخيرات و تقدر لهم كل المبررات و تنفذ هم من الحسرات و تقدر لهم كل راحة و رخاء و تختصهم بالعطاء و السراء انك انت المقدر العزيز المهيمن القيوم.

ای یاران عزیز، الآن من در خطرى عظیم و امید ساعتى از حیات مفقود و ناچار بتحریر این ورقه پرداختم حفظاً لأمر الله و صيانة لدينه و حفظاً لكلمته و صوتاً لتعاليمه . این نفس مظلوم قسم بجمال قدم با نفسى ملال نداشته و ندارم و كدرى در دل نگرفتم و كلمه ئى جز ذكر خير نخواهم و لكن تكليف شديد دارم و ناچار و مجبورم كه حفظ و صون و وقایه امر الله نمایم. لهذا در نهایت تحسر و اسف وصیت مینمایم كه امر الله را محافظه نمائید و شریعت الله را صیانت كنید و از اختلاف نهایت استیحاş بفرمائید. اساس عقائد اهل بها روحى لهم الفداء: حضرت رب اعلى مظهر وحدانيت و فردانيت الهیه و مبشر جمال قدم، حضرت جمال ابهى روحى لأحبائه الثابتين فدا مظهر كلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه و مادون كل عباد له و كل بأمره يعملون . مرجع كل كتاب اقدس و هر مسئله غير منصوصه راجع به بيت عدل عمومى بيت عدل آنچه بالاتفاق و یا باكثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است . من تجاوز عنه فهو ممن أحب الشقاق و أظهر النفاق و اعرض عن رب الميثاق. ولى مراد بيت العدل عمومىست كه از طرف جميع بلاد انتخاب شود . يعنى شرق و غرب احباء كه موجودند بقاعده انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر انگلیس اعضائى انتخاب نمایند و آن اعضاء در محلى اجتماع كنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غير منصوصه مذاكره نمایند و هر چه تقرّر یابد همان مانند نصّ است . و چون بيت عدل واضع قوانین غير منصوصه از معاملاتست ناسخ آن مسائل نیز تواند بود . يعنى بيت عدل اليوم در مسئله ئى قانونى نهد و معمول گردد ولى بعد از صد سال حال عمومى تغيير كلى حاصل نماید اختلاف ازمان حصول یابد بيت عدل ثانى تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل بحسب اقتضای زمان نماید زیرا نصّ صریح الهى نیست واضع بيت عدل ناسخ نیز بيت عدل. بارى از اساس اعظم امر الله اجتناب و ابتعاد از ناقضین است، زیرا بكلى امر الله را محو و شریعة الله را سحق و جميع زحماترا هدر خواهند داد . ای یاران باید رحم بر حضرت اعلى و وفا بجمال مبارك نمود ، و بجمیع قوی كوشید كه جميع این بلايا و محن و صدمات و خونهای پاك كه در سبیل الهى مسفوك شده هدر نرود. و شما میدانید كه مركز نقض میرزا محمد على و اعوانش چه كردند. يك كار این شخص

تحریف کتابت که الحمد لله کلّ میدانند و مثبت و واضح و بشهادت برادرش میرزا بدیع الله که بخط و مهرش موجود و مطبوع مثبت است. و این يك سيئه از سيئات او است ، دیگر آیا انحرافی اعظم از این انحراف منصوص تصوّر میشود؟ لا و الله . و سيئات او در ورقه مخصوص مرقوم ان شاء الله ملاحظه خواهید نمود . باری، این شخص بنصّ الهی باندی انحراف ساقط است تا چه رسد بهدم بنیان و نقض عهد و پیمان و تحریف کتاب و القای شبهات و افتزای بر عبدالبهاء و ادّعاهای ما انزل الله بها من سلطان و القای فساد و سعی در سفک دم عبدالبهاء و تفصیل دیگر که کلّ مطلقید. دیگر معلوم است که این شخص اگر رخنه ئی در امر نماید بکلی امر الله را محو و نابود نماید . زنهار از تقرّب باین شخص که از تقرّب بنار بدتر است . سبحان الله میرزا بدیع الله بعد از آنکه بخط خویش نقض این شخص را اعلان نمود و تحریف کتاب او را اعلان کرد چون ایمان و پیمان و متابعت عهد و میثاق را موافق اجرای هوای نفسانی خویش نیافت پشیمان شد و اظهار ندامت کرد و در سرّ خواست که اوراق مطبوع خویش را جمع نماید و با مرکز نقض سرّاً مؤانست جست و حوادث در خانه و اندرون را یومیّاً باو میرساند و در این فسادهای اخیر مدخل کلی دارد . الحمد لله امور منتظم شده بود و یاران قدری راحت شده بودند از روزیکه دوباره داخل ما شد فساد دوباره از سر گرفت و بعضی اطوار و تحریکات فسادیه او در ورق مخصوص مرقوم میگردد . مقصود اینست که یاران عهد و پیمان باید بیدار باشند که مبادا بعد از این مظلوم این شخص محرك متحرك رخنه نماید و سرّاً القای شبهات و فساد کند و بکلی امر الله را از ریشه بر اندازد . البته صد البته از معاشرت او احتراز نمائید و دقت نمائید و متوجّه باشید و جستجو و فحص نمائید که اگر نفسی را سرّاً جهراً با او ادنی مناسبتی آن شخص را نیز از میان خودتان خارج کنید زیرا فساد و فتن میشود

ای احبّای الهی، بجان بکوشید تا امر الله را از هجوم نفوس غیر مخلصه محافظه نمائید زیرا چنین نفوس سبب میشوند که جمیع امور مستقیمه مُعوج میگردد و مساعی خیریه بر عکس نتیجه میدهد .
 الهی الهی أشهدك و أنبياءك و رسلك و أوليائك و أصفیاءك بأني اتممت الحجة على احبائك و بينت لهم كلّ شيء حتى يحافظوا على دينك و الطريقة المستقيمة و شريعتك التوراء. انك انت المطلع العليم. (ع ع)

هو الله الشاهد الكافي

ربّ و محبوبی و مقصودی انك لتعلم و ترى ما ورد على عبدك المتدللّ بباب أحديتك و ما جنى عليه اهل الجفاء الناقضون لميثاق فردانيتك الناكثون لعهد حضرة رحمانيتك. انه ما من يوم الا رموني بسهام البغضاء و ما من ليل الا و بيتوا يشاورون في ضري في السرّ و الخفي و ما من صباح الا ارتكبوا ما ناح به الملائع الأعلی و ما من مساء الا ان سلوا عليّ سيف الاعتساف و رشقوني بنصال الافتراء عند الاشقياء. مع ذلك صبر عبدك المتدللّ اليك و احتمل منهم كلّ بلاء و أدّى مع قدرته على ازهاق كلمتهم و اخماد جمرتهم و اطفاء نيران طغيانهم بقوتك و قدرتك . و ترى يا الهی لم يزد هم صبري و تحملي و صمتي الا ظلماً و عتواً و استكباراً . فو عزتك يا محبوبی طغوا و بغوا حتى لم يدعوني أنا مستريح الفؤاد ساكن الجأش حتى اقوم على اعلاء كلمتك كما ينبغى بين الوری و اخدم عتبة قدسك بقلب طافح بسرور اهل ملكوت الابهی . ربّ قد طفح عليّ كأس البلاء و اشتدّت اللطامات عليّ من جميع الجهات و تتابعت سهام الرزية و توالى أسنة المصيبة فعجزت من الشدائد و وهنت منى القوى من هجوم الشارد و الوارد من الاعداء و انا فريد و وحيد في هذه الموارد. ربّ ارحمنى و ارفعنى اليك و اسقنى كأس الفداء فقد ضاقت عليّ الارض
 برحبها . انك انت الرحمن الرحيم و انك انت الفضل الكريم (ع ع)

ای دوستان حقیقی صمیمی با وفای این مظلوم، در نزد کلّ معلوم و مشهود است که این مظلوم مسجون بعد از صعود نیر آفاق با نهایت احتراق از فراق در چه مصائب و بلائی از دست ناقضین میثاق افتاد. جمیع اعداء حقّ در کلّ نقاط عالم افول شمس حقیقت را غنیمت شمردند دفعه بکمال قوت هجوم کردند. در چنین حالتی و مصیبتی ناقضان بمنتهای اعتساف بر اذیت و بغضاء قیام نمودند و در هر دم صد هزار جفا روا داشتند و بفساد عظیم و هدم بنیان پیمان قیام نمودند. و این مظلوم مسجون بکمال همت بستر و کتمان می پرداخت که شاید ندامت نمایند و پشیمان گردند. ولی صبر و تحمل این جفا سبب ازدیاد جرأت و جسارت اهل طغیان گشت تا آنکه بخط خویش اوراق شبهات مرقوم نمودند و در جمیع آفاق مطبوعاً انتشار دادند و گمان کردند که اینگونه هذیان سبب انعدام عهد و پیمان گردد. این بود که احبای الهی در کمال ثبوت و وثوق مبعوث شدند و بقوتی ملکوتی و قدرتی جبروتی و تأییدی آسمانی و توفیقی صمدانی و موهبتی ربّانی مقاومت اعدای میثاق نمودند و رساله شبهات و اوراق ناریه را ببراهین قاطعه و ادله واضحه و نصوص الهیه قریب بهفتاد رساله جواب دادند. فرجع کید مرکز التّقص الی نحره و باء بغضب من الله و ضربت علیه الذّلة و الهوان الی یوم القیام. فنبأ و سحقا و ذلاً لقوم سوء اخسرین. و چون خائب و خاسر از احبای الهی گشتند و علم میثاقرا در جمیع آفاق افراخته دیدند و قوت پیمان حضرت رحمن را مشاهده نمودند نار حسد چنان غلیان نمود که بیان نتوان و بکمال همت و قوت و بغض و عداوت ره دیگر گرفتند و سبیل دیگر پیمودند و رائی دیگر زدند. در فکر آن افتادند که نائره فساد در نزد حکومت افروزند و این مظلوم مسجونرا مفسد و معاند دولت و مبغض و معادی سریر سلطنت قلم دهند که شاید عبدالبهاء معدوم و مقتول گردد و میدانی از برای دشمنان پیمان بدست آید جولانی نمایند و سمندی بدوانند و جمیع را بخسران اندازند و بنیان امر الله را بکلی از بنیاد براندازند. زیرا روش و سلوک این حزب کذب بقسمی و رسمی که تیشه بر شجره مبارکه است در اندک ایامی امر الله و کلمه الله و خویش را اگر فرصت یابند محو و نابود کنند. لهذا باید احبای الهی بکلی از آنان اجتناب و احتراز نمایند و دسایس و وساوس ایشانرا مقاومت کنند و شریعة الله و دین الله را محافظه نمایند و جمیع یاران بنشر فحاحات الله پردازند و بتبلیغ کوشند. اگر نفسی و یا محفلی از محافل مانع نشر انوار ایقان گردد احبای آنانرا نصیحت کنند که اعظم موهبت الهیه تبلیغ است و سبب تأیید و اول تکلیف ماست، چگونه از این موهبت باز مانیم؟ تا جان و مال و راحت و آسایش خویش را فدای جمال ابهی نمائیم و تبلیغ امر الله کنیم ولی بحکمت مذکوره در کتاب نه پرده دری و علیکم البهاء الابهی.

ای یاران با وفای عبدالبهاء، باید فرع دو شجره مبارکه و ثمره دو سدره رحمانیه شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانیش ننشیند و روز بروز فرح و سرور و روحانیتش زیاده گردد تا شجره بارور شود. زیرا اوست ولیّ امر الله بعد از عبدالبهاء و جمیع افنان و ایادی و احبای الهی باید اطاعت او نمایند و توجه باو کنند. من عصی امره فقد عصی الله و من عرض عنه فقد عرض عن الله و من انکره فقد انکر الحق. این کلماترا مبدا کسی تأویل نماید و مانند بعد از صعود هر ناقض ناکثی بهانه ئی کند و علم مخالفت بر افرازد و خود رائی کند و باب اجتهاد باز نماید. نفسی را حقّ رائی و اعتقاد مخصوصی نه، باید کلّ اقتباس از مرکز امر و بیت عدل نمایند. و ما عدا هما کلّ مخالف فی ضلال مبین. و علیکم البهاء الابهی.

(عبدالبهاء عباس)

پس از استنذان و تصویب و اجازه محفل روحانی مصر و دقت در صحت و مقابله با عکس دسخط مبارک این بنده درگاه میرزا ابوالقاسم گلستانه شیرازی موقّ بطبع گردید و مجّاناً تقدیم خواهد شد. فی یوم المسائل من شهر العظمة سنه ۸۱ موافق ۲۷ شوال سنه ۱۳۴۲



بنام دوست یکتا

قلم اعلی اهل بها را بفیوضات رحمانیّه بشارت میدهد و جمیع را نصیحت میفرماید تا کلّ بنصح الله مالک اسماء بما اراده المحبوب فائز شوند. جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست باید احبای الهی بلحاظ محبت در خلق نظر نمایند و بنصائح مشفقانه و اعمال طیّبه کلّ را بافق هدایت کشانند . بسا از نفوس که خود را بحق نسبت داده‌اند و سبب تزییع امر الله شده اند اجتناب از چنین نفوس لازم. و بعضی از ناس که بمقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده‌اند و رحیق معانی را از کأس بیان نیاشامیده‌اند از اعمال غافلین و افعال مدّعین متوهّم شوند. چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که بسماء ایمان ارتقاء جستند بسبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از أفق عزّ احدیّه محتجب ماندند مع آنکه سالها این فرد را شنیده‌اند: " گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد" بعضی از عباد آنچه از مدّعیان محبت ملاحظه نمایند بحق نسبت میدهند فبئس ما هم یعملون. در جمیع اعصار اخیار و اشرار بوده و خواهند بود آن اعتباروا یا اولی الابصار. قلوب طاهره و ابصار منیره و نفوس زکیّه باید در جمیع احیان بافق امر ناظر باشند نه باعمال و اقوال مدّعیان و کاذبان . از حقّ جلّ جلاله مسئلت نمائید جمیعرا هدایت فرماید و برضای مطلع آیات که عین رضای اوست فائز فرماید . انه لهو المجیب المعطی الغفور الکریم . محض فضل و عنایت این لوح از سماء مشیئت الهیّه نازل تا جمیع احبّا بما اراد الله مطلع شوند و از شرور نفوس امّاره احتراز نمایند هر متکلمی را صادق ندانند و هر قائلی را از اهل سفینه حمرا نشمرند. انه لهو المبیّن المتکلم الصادق المتعالی العزیز الامین.

حضرت بهاء الله



لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء

مژده باد مژده باد که نور شمس حقیقت طلوع نمود. مژده باد
مژده باد که صهیون برقص آمد. مژده باد مژده باد که
اورشلیم الهی از آسمان نازل شد. مژده باد مژده باد که
بشارات الهی ظاهر گشت. مژده باد مژده باد که اسرار کتب
مقدّسه اکمال گردید. مژده باد مژده باد که یوم اکبر الهی
ظاهر شد. مژده باد مژده باد که عَلم وحدت عالم انسانی بلند
گردید. مژده باد مژده باد که خیمه صلح اکبر موج زد. مژده
باد مژده باد که نسیم رحمانی وزید. مژده باد مژده باد که
سراج الهی روشن شد. مژده باد مژده باد که در این قرن
اعظم جمیع اسرار و نبوّات انبیاء ظاهر و هویدا گشت. مژده
باد مژده باد که بهاء کرمل بر آفاق تجلّی نمود. مژده باد مژده
باد که شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر شدند. مژده باد
مژده باد که آسیا و امریکا مانند دو مشتاق دست به یکدیگر
دادند.



E S Yazdani

From: customerservice@auspost.com.au
Sent: Monday, 14 September 2015 11:36 AM
To: esyazdani@yazdani.com.au
Subject: Australia Post - Case: 02903504. [ref_00D301GGce_50090zhPgX:ref]

Help & Support



Reference 02903504

Update for Feedback - 02903504

Hi Enayatollah,

Your registered post international item with article ID RR152019946AU has been delivered in Iran and signed for by DAFTAR RAHBARI.

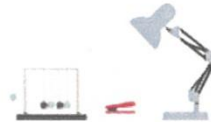
Thanks for your call.

Need help or have an enquiry?

Please visit [Help & Support](#) to:

- contact our support team directly
- find answers to many commonly asked questions

Regards,
Seamus Delaney
Australia Post



This email was sent by Australia Post. Australia Post does not represent, warrant or guarantee that the integrity of this email communication has been maintained nor that the communication is free of errors, viruses or interference.

2157

SENDER TO KEEP
RR152019946AU

GLENDORIE LPO

GEN-ST 70C x 2	\$ 1.40 *
O/S REGPOST EW-LGE x 1	22.90
TOTAL	\$24.30

Payment Tendered Details :
Cash 40.00

Payout Details :
Change 15.70-

* LPO supplied, price includes GST.
GST on LPO Taxable Supply : 0.13

ABN:97 311 761-317 TAX INVOICE

If you have purchased an item which includes tracking, visit www.auspost.com.au/track

View the Australia Post Terms and Conditions online at www.auspost.com.au

03/09/15 00/79139 off/a 234165 15:09

POST BILLPAY
ASK WHICH BILLS YOU CAN PAY

حضرت بهاءالله میفرماید

عروس معانی بدیعه که در ورای پرده های بیان مستور
و پنهان بود بعنایت الهی و الطاف ربانی چون شعاع
منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت میدهم ای
دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و
دلیل ثابت آمد تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر
نماید کذالک تمت النعمه علیکم و علی من فی السموات
والا رضین والحمد لله رب العالمین

فهرست مطالب

۳	صفحه	• ای هموطن
۷	صفحه	• غزلی از حافظ
۸	صفحه	• قصیده ای از خاقانی هان ای دل عبرت
۱۰	صفحه	• لوح مبارک حضرت بهاءالله
۱۱	صفحه	• نامه به آقای علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران
		• پیوستها به نامه به آقای خامنه ای
۳۰	صفحه	۱. لوح مبارک حضرت بهاءالله به ناصرالدین شاه
۴۳	صفحه	۲. نامه عنایت الله یزدانی به جامعه بهائی
۵۰	صفحه	• شعری از فریدون مشیری
۵۱	صفحه	• کتاب عهدی وصیتنامه حضرت بهاءالله
۵۴	صفحه	• الواح وصایای حضرت عبدالبهاء
۶۳	صفحه	• لوح مبارک حضرت بهاءالله
۶۵	صفحه	• تاییدیه اداره پست استرالیا
۶۴	صفحه	• لوح حضرت عبدالبهاء مژده باد مژده باد
۶۶	صفحه	• از کلمات مکنونه
۶۷	صفحه	• بیانیه ای از عنایت الله یزدانی
۶۸	صفحه	• تشکیل بیت العدل از دو مؤسسه ولایت امرالله و مجمع انتخابی بین المللی توسط ساکنین کره ارض

بیانیه ای از عنایت الله یزدانی

مومنین بحضرت بهالله کلاً ملاحظه فرمائید

بعد از صعود شوقی افندی اولین ولی امر دیانت بهائی در نوامبر ۱۹۵۷ میلادی اعضای موسسه ایادی امرالله برهبری روحیه خانم علم مخالفت بر علیه آقای چالزمیسن ریمی رئیس جنین بیت العدل اعظم الهی یعنی وصی منتصب شوقی افندی ودومین ولی امر دیانت بهایی برافراشتند. وبا برنامه حساب شده ای ایشان را از میدان بدرکردند و طبق نوشته شخص روحیه خانم بدون هیچ مجوزی وسندی برکرسی شوقی افندی تکیه زدند و برای خود اختیاراتی قائل شدند. برای فریب دادن عموم در سال ۱۹۶۳ میلادی اقدام بتشکیل مؤسسه کاذبی بنام بیت العدل اعظم الهی کردند. این مؤسسه طبق دستورات و آثار نظم اداری دیانت بهایی تشکیل نشده است. این مؤسسه باید رئیس داشته باشد. باید ولی امرالله رئیس لاینعزل این مؤسسه باشد. باید تکامل یافته جنین بیت العدل اعظم الهی که شوقی افندی در نهم ژانویه سال ۱۹۵۱ میلادی تشکیل داده بودند باشد و چون چنین نیست ومطابق دستورات الهی تشکیل نشده است پس بیت العدل اعظم الهی نبوده ونیست. از این رو فاقد هرگونه صلاحیت است. اقدامات ایادیان در ابتدا و اعمال این بیت العدل کاذب بعد از آنها یادآور اعمال و رفتار نزدیکان حضرت محمد بعد از صعود ایشان از عالم فانی به جهان باقی و طائفه بنی امیه در افکار است.

در تائید این مطلب شوقی افندی در توقیع تموز ۱۹۲۵ میلادی در ارتباط با تشکیل جنین بیت العدل کاذبی توسط دشمنان داخلی دیانت بهائی ورد آن از طرف ایشان میفرمایند:

هر هیاتی که به نظام الهی و بر حسب تعلیمات و اصول و شرایط سماویه که در صحف الهیه مشروحا مثبتوت و مسطور است کاملاً کما ینبغی ویلیق لهذا المقام الرفیع ولمرکز المنیع انتخاب و تشکیل نشود ان هیات از اعتبار اصلی و رتبه روحانی ساقط و از حق تشریح و وضع احکام و سنن و قوانین غیر منصوصه ممنوع و از شرف اسنی و قوه مطلقه علیا محروم.

[اشاره به بیت العدل اعظم الهی که تنها هیات قانون گذار بین المللی است]

Guardian of the Baha'i Faith in Person

Permanent Head of the Universal House of Justice

شخص ولی امر دیا نت بهایی رئیس لا ینعزل بیت العدل اعظم الہی

“Without such an institution [Guardianship] the integrity of the Faith would be imperiled, and the stability of the entire fabric would be gravely endangered. Its prestige would be suffered, the means required to enable it to take a long, an uninterrupted view over a series of generations would be completely lacking, and the necessary guidance to define the sphere of the legislative action of its elected representative would be totally withdrawn.”

From Dispensation of Baha'u'llah by Shoghi Effendi

” بدون این موسسه [ولایت امر الله] وحدت امر الله در خطر افتد و بنیا نش منزلزل گردد و از منزلتتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد با لمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وضائف تقنینیه منتخبین ضروری است از آن سلب گردد “
از توفیق دور بهایی نوشته شوقی افندی

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE

بیت العدل اعظم الہی

Universally Elected Body by the People of the World

[Under direct supervision of living Guardian of the Baha'i Faith]

مجمع انتخابی بین المللی توسط ساکنین کره ارض

[زیر نظر مستقیم شخص ولی امر دیا نت بهایی]